





سیمای طلبگی



تبیین شیوهی بایسته‌ی تحصیلی حوزه‌های
علمیه و فرصت‌ها و آسیب‌های آن

(مد ظله)
حضرت آیت الله محمد رضا نکونام

سیمای طلبگی

(مد ظله العالی)

♦ حضرت آیت الله محمدرضا نگو نام

سرشناسه: نگو نام، محمدرضا، ۱۳۲۷-
عنوان و نام پدیدآور: سیمای طلبگی: تبیین شیوه‌ی بایسته‌ی تحصیلی
حوزه‌های علمیه و فرصت‌ها و آسیب‌های آن / محمدرضا نگو نام.
مشخصات نشر: اسلام‌شهر: انتشارات صبح فردا، ۱۳۹۲.
مشخصات ظاهری: ۱۹۶ ص.
شابک: ۱- ۲۵ - ۶۴۳۵ - ۶۰۰ - ۹۷۸
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا
موضوع: حوزه‌های علمیه - - ایران
موضوع: طلاب
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۱۴/۷ س ۸ ن BP
رده‌بندی دیویی: ۰۷۱/۲۹۷
شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۲۹۲۵۵۲۱

ناشر: صبح فردا محل چاپ: نقش گستر
نوبت چاپ: اول تاریخ چاپ: ۱۳۹۲
شمارگان: ۳۰۰۰ قیمت: ۸۰۰۰۰ ریال
تهران - اسلام‌شهر - نسیم‌شهر - وجیه‌آباد
دوازده‌متری جواهرزاده - پلاک ۳۶
کدپستی: ۳۷۶۹۱۳۸۵۷۵
تلفن مرکز پخش: ۰۲۵ ۳۲۹۰ ۱۵۷۸
www.nekoonam.com
www.nekounam.ir
ISBN : 978 - 600 - 6435 - 25 - 1



حق چاپ برای مؤلف محفوظ است

فهرست مطالب

پیش‌گفتار..... ۷

سیمای نخست:

حوزه‌ی قم؛ تنگه‌ی احد مدینه..... ۱۷

سیمای دوم:

طلبگی استادمحور یا خودآموز..... ۳۹

سیمای سوم:

مجاهدت پیرایه‌زدایی..... ۵۹

آفت کتاب‌محوری حوزویان..... ۶۳

آسیب استبداد علمی..... ۶۶

سیمای چهارم:

معضلات درس‌های دوره‌ی سطح حوزه‌های علمیه..... ۶۹

سیمای پنجم:

نقد دروس خارج..... ۹۵

سیمای ششم:

آموزش تحقیق‌محور و معنویت..... ۱۴۳

سیمای هفتم:

۱۶۳ بصیرت شاخصان

سیمای هشتم:

۱۷۱ لباس اهل علم

سیمای نهم:

۱۸۱ تحول کارآمد حوزه‌ها



پیش‌گفتار

به عنایت پروردگار منان، در این نوشتار در پی آنیم که در جهت رفع موانع و کمبودهای موجود در حوزه‌ی علمیه و مشکلات آن با ارایه‌ی راه‌کارهایی عقلانی در مسیر ترمیم نواقص یا ایجاد مؤلفه‌های جدید که ضروری می‌نماید، بکوشیم و مسایل اجتماعی و نیز روان‌شناختی موجود در آموزه‌های دینی را باز گوئیم و حقایق موجود حوزه را به صورت آزاد به بحث گذاریم. این کتاب پیرو سلسله کتاب‌هایی است که تاکنون داشته‌ایم و شمار آن به این کتاب به پانزده جلد رسیده است.

در این کتاب، مسایلی را طرح می‌نماییم که حوزه‌های امروز یا فردا برای پیشرفت خود نیاز دارد. پیشرفتی که همان رشد دین است؛ زیرا اعتقاد داریم حوزه‌ها باید به قلب تپنده‌ی اندیشه و مرکز تفکر دینی تبدیل شوند تا بتوانند سِمَت رهبری فرهنگی و هدایت انقلاب را عهده‌دار گردند. حوزه‌ی قوی، طراح و صاحب برنامه است که می‌تواند به عنوان پشتوانه‌ی رهبری دینی و هدایت آن منظور گردد و رهبری و سکان‌داری جامعه‌ی اسلامی را با قدرت وارد میدان عمل نماید و مخالفت‌ها را با بحث و قدرت استدلال حوزه مهار نماید. روحانیت در صورتی می‌تواند

مشکل جامعه را حل کند که نخست از عهده‌ی حل مشکلات خود بر آید و در صورتی که نتواند خود را با شرایط امروز جامعه وفق دهد یا نتواند قدرت طراحی و نظریه‌پردازی داشته باشد، به خودی خود از ناحیه‌ی جامعه‌ی علمی طرد می‌شود و دینی را که با عالی‌ترین محتوا به امانت در دست دارد، نمی‌تواند عرضه نماید.

این کتاب برخی مشکلات پیش روی رشد و ارتقای نظام علمی حوزه‌ها را به بحث و نقد می‌گذارد. برای نمونه، حوزه‌ای که تولید علم و کرسی آزاد اندیشی و نظریه‌پردازی نداشته باشد و تنها بر محفوظات و معلومات تکیه نماید توان حل مشکلات خود را ندارد. محفوظاتی که به گذشته و تاریخ حوزه تعلق دارد و برای امروز قابلیت کاربرد و اجرا ندارد. هم‌چنین حوزه باید مسئولانی توانمند داشته باشد و مدیران آن ارزیابی شوند و سپس مسئولیت اداری و اجرایی به آنان داده شود. مسئولانی که به مراتب باید کارآمدتر از کارگزاران دولتی باشند نه آن که حتی دولت حاضر نباشد اداره‌ی بخشی از ادارات جزو خود را به دست آنان دهد. مسئولان حوزه باید افرادی قوی، کاردان و در علم از نخبگان و نیز آزاد اندیش باشند تا بتوانند از عهده‌ی اداره‌ی نظام حوزه برآیند که مدیریت آن از اداره‌ی یک دولت برای جهان شیعه مهم‌تر است. بر این پایه، این نکته بسیار مهم است و باید مواظب بود تا کارگزاران حوزوی افرادی ضعیف نباشند که تنها با آویز زرنگی و منگنه‌ی خود به مراکز قدرت، خویش را بالا کشند. کسانی که ذهنی علمی ندارند و قدرت طراحی برای حل مشکلات در وجود آنان نیست و تنها موجوداتی

مصرفی و البته مطیع و آلت دست هستند؛ به هیچ وجه برای مدیریت حوزه‌ها مناسب نمی‌باشند و هرگونه تصدی آنان در یکی از بخش‌های مدیریتی حوزه به تضعیف دین منجر می‌شود.

یکی از آسیب‌های فرهنگی موجود در جامعه‌ی علمی ما - البته در حوزه‌ی علوم انسانی - مصرفی بودن آن است؛ به این معنا که دانشمندان آن نوآور و مولد نیستند و تولید علم و دانش ندارند و تنها بر سفره‌ی گذشتگان نشسته‌اند و از میراث آنان بهره می‌برند و آن‌چه را می‌گویند که دیگران گفته‌اند. طبیعی است از اولی‌ترین لوازم فرهنگ مصرفی آفت‌طلبی، تنبلی، سستی، بی‌فکری، ضعف و ترس است، در حالی که فرهنگ تولیدی این‌گونه نیست و تلاش، کوشش، تازگی، نوآوری، تحول، تتبع و خصوصیات زنده‌ی اخلاقی با آن همراه است.

فرهنگ مصرفی بدترین آسیب‌ها را برای جامعه دارد و آنان را پوک و میان تهی می‌سازد که با کم‌ترین تهاجمی از سوی فرهنگ‌های دیگر از پا در می‌آید. در برابر آن، فرهنگ مولد و زایاست و جامعه‌ای که چنین فرهنگی دارد حق حیات خود را اثبات می‌کند. فرهنگ مصرفی، فقط امانت‌دار میراث پیشینیان است، از این رو کارایی متناسب با زمان امروز و حیات فعلی را ندارد.

ما این مطلب را به‌طور صریح و بدون هرگونه شائبه‌ی پنهان‌کاری بیان می‌داریم. فرهنگ حاکم بر حوزه‌ها - با توجه به رشد و جهش علوم غیر انسانی - به نوعی رکود مبتلاست و علوم آنان همان است که از گذشتگان آموخته‌اند و همان را به دیگران منتقل می‌کنند. متأسفانه این فرهنگ

مصرفی بر تمامی بخش‌های علمی حوزه اعم از فلسفه، عرفان، اصول، فقه و تفسیر سایه انداخته است.

در حال حاضر در حوزه‌ها کمیّت جریان دارد و پذیرش طلبه کمی و شمارگانی شده است و نه کیفی و شمار طلاب بیش‌ترین کمیّت را داراست اما این شمار بسیار، به هیچ‌وجه کیفیت روحانیت گذشته را ندارد و کم‌کاری امروزیان بسیار است. به بیان دیگر، این شاگرد چندین سال متمدای پشت به قبله می‌نشیند و استاد رو به قبله است و چند سال دیگر این شاگرد استاد می‌شود و او رو به قبله می‌نشیند و شاگردان وی پشت به قبله هستند و تنها تفاوت سی سال اول با سی سال دوم در همین نکته است و گرنه این استاد همان مطالبی را می‌گوید که در سی سال نخست زندگی از کتاب‌های پیشینیان آموخته است بدون آن‌که قدرت نقد و بررسی آن مطالب را داشته باشد. برخی حاشیه‌ها و تقریرهایی که نوشته می‌شود نیز چنان قوتی ندارد تا بتواند اثری تأثیرگذار و ماندگار باشد و چنین ثمراتی بسیار جزیی است که توان تحول‌آفرینی و نوگرایی متناسب با زمان را ندارد.

برای مصرفی بودن باید مؤسساتی را مثال آورد که در این سال‌ها قارچ‌گونه سر بر آوردند. مؤسساتی که برخی از آن تنها در راستای منافع مدیر مسؤول تأسیس شده است و حتی توان موازی‌کاری نیز ندارد تا چه رسد به نوآوری.

بحث از چنین نمونه‌هایی باید مستند و در جای خود باشد و گفتن کلی آن در این جا بدون آن که اسمی از فرد یا مؤسسه‌ای آورده شود ریشه‌یابی مشکل نیست و ریشه‌ی چنین مشکلاتی را باید در جای دیگر

جست و در آن جا می‌شود به تناسب از این مسأله سخن گفت. در این جا تنها می‌گوییم بهتر است به جای آن که هر فرد یک مؤسسه داشته باشد، یک مؤسسه‌ی توانمند، از فعالیت‌های علمی افراد توانمند در تولید علم بر اساس ضوابط معین و آزاد اندیشانه با محور نوآوری در علم، حمایت و پشتیبانی داشته باشد.

امروزه هر طلبه‌ای باید احساس وظیفه، خطر و مسئولیت عظیم نماید و با مجاهدت علمی نسبت به حوزه و خصوصیات علمی آن و جامعه، مردم، دیانت، دنیا و اضطراب‌های اجتماعی بی‌تفاوت نباشد و نسبت به مبانی و عقاید اجتماعی و روان‌شناختی و قواعد، مبانی و اصول عقاید و حقوق دینی، قدرت تحلیل و نقد و نیز نوآوری و تولید علم و توسعه و گشایش گزاره‌های دینی داشته باشد. موضوع‌های بسیاری برای جامعه‌ی امروز ما وجود دارد که در فقه و اصول و نیز فلسفه و عرفان گذشته، تبیین و تحلیل نشده است. برای مثال، شیوه‌ی بایسته و موزون روابط اجتماعی زن و مرد یا روابط اخلاقی و نیز روابط خانوادگی به طور ملموس در جایی نیامده است و مسایل فراوانی که در این موضوع وجود دارد پاسخی در خور و علمی برای آن نیست و این امور محتاج تحلیل و بازگشایی به طور باز و سالم است و این یک فرهنگ مولد و نوزاست که می‌تواند به چهره‌گشایی از این مباحث در کتاب‌های حوزوی پردازد و این امر نیازمند نوبآوری و نوآوری نسبت به مبانی اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، دینی، روانی و اخلاقی است. پس نخست باید نسبت به هر مسأله‌ای که به نام دین مطرح می‌شود دید آیا در واقع دینی هست یا سلايق شخصی و ذایقه‌های نفسی است و نیز آیا این بحث جهان‌شمولی است یا منطقه‌ای و

محلی، اجتماعی، خانگی یا فردی و سپس به ابعاد دیگر آن پرداخت. باید دانست که تحقیق در این موضوعات که به تولید دانش نیاز دارد برخلاف نظری است که به صورت کلی می‌گوید به آنچه خداوند و پیغمبر فرموده‌اند باید ایمان آورد؛ هرچند ندانیم آن آموزه‌ها چیست. درست است اقرار به «ما جاء به النبی» و به دین، آن‌گونه که وارد شده کم‌ترین درجه و نصاب ایمان است، ولی این امر برای جامعه‌ی علمی کافی نیست.

بعضی از بحث‌هایی که در کتاب‌های حوزوی است به تقریر و تعمیم نیاز دارد. گاه برخی مباحث، تحقیق کافی دارد و تقریر آن مناسب است اما برخی سطحی و به دور از بررسی لازم عنوان شده است. برای نمونه، مرحوم شیخ اعظم؛ انصاری رحمته الله در کتاب «المکاسب المحرمه» معاطات را به زیبایی و با بیانی وافی تقریر کرده، و به تعبیر عالمان «غایه ما فی الباب» را بیان داشته است، ولی چنین تقریری در دیگر ابواب و مسایل فقه وجود ندارد و بحث «جهاد» و «امر به معروف و نهی از منکر» و نیز «حدود» و «قصاص» به صورت کامل تحقیق نشده و مسایل مطرح در آن بسیار سطحی است و در واقع، بسنده نمودن به نقل متن روایات بدون درون‌پژوهی آن است و چون همین احکام است که شکل قانون به خود گرفته، مشکلات فراوانی را برای جامعه سبب شده است. حوزه‌ها نتوانسته است تاکنون در این باب‌ها به دلیل مشکلاتی که داشته؛ به‌ویژه نداشتن قدرت در دوره‌های تاریخی گذشته، احکامی مدون و از پیش تحقیق شده ارایه دهد و قاضی به ناچار مطابق با فتاوی موجود در این باب‌ها، که سطحی است نه تحقیقی و متناسب با جامعه، حکم می‌دهد.

امروزه هر حکم و فتوایی که حوزه می‌دهد به صورت مستقیم دست‌کم بر هفتاد میلیون و در شعاع گسترده بر چند صد میلیون و در شعاع جهانی بر قضاوت میلیاردها انسان نسبت به دین تأثیرگذار است و هر حکمی که پشتوانه‌ی محکم استدلال با توجه به مسایل روان‌شناختی و جامعه‌شناختی را نداشته باشد، ضررهای جبران‌ناپذیری بر روح و جسم مردم و بر فرهنگ جامعه وارد می‌آورد. حوزه باید چنان توانمند در این مسایل وارد شود که بتواند سِمَت مدیریت، خط‌دهی و پیش‌تازی نسبت به جامعه را داشته باشد. این‌گونه است که حوزه‌ها در موقعیت فعلی، نقشی بسیار ضروری برای جامعه دارند و پیشرفت و رونق یا رکود و شکست دین و مردم به آنان بستگی دارد. حوزه‌ها باید در نوآوری و کیفیت مطلوب به ثبات خود برسند و به کمیت و افزونی شمارگان طلاب خود بسنده نکنند و محور فعالیت خود را بر کیفیت، بنا نهند و از نیروهای مولد و تولیدگر خود پشتیبانی و حمایت لازم را داشته باشد و البته چنین است که هر کس مسئولیتی در این امور دارد، مأموریتی سنگین را عهده‌دار شده است و در فردای قیامت، پاسخ‌گویی ویژه از او خواهند خواست و نیز چنین است که حوزه‌ها دارای صاحب است و چنین نیست که حوزه‌ها در عصر غیبت بدون آقا و متولی اصلی باشد و کسی بتواند با زرنگی، خود را بر جای عالمان حقیقی بنشاند و دست تدبیر صاحب آن به تنبیه وی نرسد.

از دیگر آسیب‌های متوجه به نظام علمی حوزه‌ها، تعطیلی فراوان آن است. آدم باور نمی‌کند دستی ورای دست‌ها هست که مواظب آدمی است. متأسفانه قدر وقت‌ها دانسته نمی‌شود. می‌گویند یک سال قیامت

پنجاههزار سال دنیا است. من چنین برداشتی را درست نمی‌دانم، بلکه می‌گویم یک توجه در این عالم به اندازه‌ی پنجاههزار سال قیامت می‌تواند کار نماید و توجه‌هاست که سرنوشت‌ساز و آفریننده‌ی کیفیت‌ها می‌گردد. گاه یک لحظه به‌اندازه‌ی پنجاه سال بر آدمی استرس و تنیدگی وارد می‌آورد. به هر روی، حوزه‌های علمیه صاحب دارد و برای آن حساب و کتابی خاص باز است و طلبه باید به این باور برسد که به خود تعلق ندارد و برای مولای خویش حضرت صاحب الامر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می‌باشد. طلبه وقتی چنین باوری دارد نمی‌تواند دست به هر کاری بزند و باید مصداق «كونوا لنا زیناً ولا تكونوا علينا شیناً»^۱ باشد. البته ممکن است در این مسیر مورد توهین و آزار واقع شود و اهل دنیا او را بیازارند، ولی این آزارها و فحش‌ها و دشنام‌ها نیز به او باز نمی‌گردد و سرمایه‌ای است برای آخرت او.

طلابی که به حوزه‌های علمیه می‌آیند دیگر به خود یا به همسر یا به پدر و مادر و یا به دوستان و آشنایان خود تعلق ندارند و تمامی وجود آنان و هر یک از نفس‌های ایشان به آقا امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) تعلق دارد و این نان آقا امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است که وجود آنان را ساخته و هر کسی کم‌ترین آسیب حیثیتی، جسمی یا روانی به آنان وارد آورد روز قیامت باید پاسخ‌گوی آن باشد که چرا این سرمایه را که متعلق به آن حضرت (روحی و ارواح العالمین له افداء) است تضییع نموده و نسبت به او قصد سوء یا بی‌حرمتی داشته است و ذمه‌ی فرد به آن مشغول

می‌شود. طلبه تا عالمی دینی گردد باید ده‌ها سال زحمت بکشد و برای وی هزینه‌های بسیاری گردد و کسی که به عالمی دینی کم‌ترین بی‌حرمتی را نماید، روز قیامت، دست‌کم برای تضییع این همه سرمایه، باید پاسخ‌گو باشد. ما حتی نسبت به آخوندهایی که مشکل دارند نیز باید با احتیاط سخن بگوییم و بدون در دست داشتن دلیل بین هر سخنی را نگوییم.

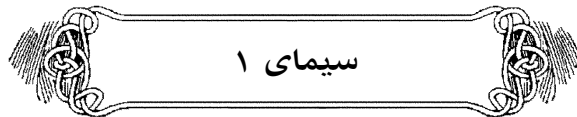
کتاب حاضر دغدغه‌ی حل برخی مشکلات حوزوی را دارد و بیشتر به نحوه‌ی تحصیل در حوزه‌ی علمیه‌ی قم می‌پردازد و مهم‌ترین نقاط قوت و نیز آسیب‌هایی را که متوجه آن است بر می‌شمرد.

در طلعه‌ی این کتاب مناسب می‌بینم از استاد بزرگ خود آقا مرتضی حایری رحمته‌الله نام ببرم تا بدین گونه از ایشان ادای دین نموده باشم. صبح روزی برای زیارت به حرم حضرت معصومه علیها‌السلام رفتم و چیزی دیدم که بسیار اذیت شدم و خیلی غم‌بار گردیدم. آن روز بعد از زیارت حضرت معصومه علیها‌السلام خواستم بر سر قبر آقا مرتضی حایری رحمته‌الله بروم اما تابلویی که معرف قبر ایشان بود را برداشته بودند و حتی فرشی که نام وی بر آن نقش بسته باشد بر روی قبر ایشان نگذاشته بودند و قبر وی برای مردم گم و مجهول شده بود. این در حالی است که حوزه با تمام محتوایی که دارد خانه‌ی مرحوم حاج شیخ حایری است و وی بوده که آن را احیا کرده است. مرحوم آیت‌الله حایری چهارصد شاگرد داشتند که همه مجتهد یا دست‌کم فاضل بودند و ایشان بود که حوزه را رونق بخشید. ایشان شاگردانی مثل مرحوم امام رحمته‌الله داشتند.

شخصیتی مانند مرحوم آقا سید احمد خوانساری حاج شیخ را اعلم عالمان زمان خود می‌دانست و برای همین می‌گفت من دیگر به درس

مرحوم نایینی نرفتم. مرحوم حایری بزرگ متخلق به کمالات بودند و شریعت را تنها سند خود می‌دانستند. آقا مرتضی حایری تنها آقازاده‌ای در زیر آسمان قم بودند که به تمام معنا آقا بودند و چیزی از پدر کم نداشتند یا افضل از ایشان نداشتیم. آقا مرتضی حایری ابوذر تاریخ و زمان ما بودند. عالم تحریری که درس خارج ایشان پرمحتواتر از اساتید مشهور وی بود. ایشان چهل شاگرد داشتند که تمامی آنان یا مجتهد و صاحب رساله هستند یا بسیار فاضلند. مرحوم امام علیه السلام نیز در توصیف ایشان عبارات بسیار بلند و عظیمی داشتند. مرحوم امام شاگرد این بیت بوده و به آقا مرتضی هم ارادت داشتند. وقتی ایشان از دنیا رفتند تنها نماز میتی که من در تمام عمرم خوانده‌ام و به قصد انشا گفتم: «ما رایت منه الا خیرا» همین یک نماز بوده است. من شانزده سال محضر ایشان بودم و چیزی جز خیر از این مرد با این عظمت ندیدم. این بیماری است که قبر ایشان را پنهان می‌دارند تا قبر دیگری مشخص باشد. دست کم باید یک فرش مثل قبر عالمان دیگر بر روی آن می‌انداختند. این کارها جفاست و حرمان و خباثت می‌آورد و بلا نازل می‌کند و گاه نسلی را قطع یا شهری را وازگون و دینی را انقلب علی عقبیه می‌سازد. یک ولی خدا در زیر این فرش خفته و مردم بر آن پا می‌گذارند. امروز خیلی اذیت و نگران شدم. عجب، قبر صاحب خانه کور می‌شود. خداوند ما را عاق بزرگان و اعظم دیانت و عاق حضرات ائمه‌ی معصومین علیهم السلام و انبیای الهی و اولیای خدا نگرداند و ما را جزو سربازان آقا امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و مددکار آن حضرت قرار دهد.

وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین



حوزه‌ی قم؛ تنگه‌ی احد مدینه

حوزه‌های علمیه، تنها مراکز اسلامی است که بار فرهنگ شیعی را بر دوش دارد و نمی‌شود حوزویان؛ این تنها مرزداران هویت شیعی مورد عنایت خاص و توجه ویژه‌ی آقا امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) نباشند و حوزه‌هاست که در عصر غیبت مظهر و ظهورگاه حضرت بقیه الله (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است.

این مطلب به صورت کلی درست است، ولی به صورت جزئی، ممکن است با سوء مدیریت برخی عالمان که در مدیریت ضعف دارند یا اهل سیاست که در علوم حوزوی توانمند نمی‌باشند، حوزه‌ها به ضعف بگرایند و به افول دچار شود، اما حضيض و افول آن دوره‌ای است و ممکن است بعد از افول آن، عالمی مورد عنایت ویژه قرار گیرد و به دانش‌های آن رشد دهد.

مهم‌ترین حوزه‌ی علمی امروز، حوزه‌ی علمیه‌ی قم است و این حوزه برای حفظ دیانت به منزله‌ی «تنگه‌ی احد» و عالمان آن به منزله‌ی پاسداران آن تنگه می‌باشند. اگر عالمی از این حوزه به هر بهانه هجرت

نماید و آن را خالی گذارد همانند ترک تنگه‌ی احد در زمان رسول الله ﷺ است و به همان میزان برای دیانت خطرآفرین است. البته این پاس‌داری در توان عالمان اصیلی است که محیط خانوادگی آنان مذهبی و زحمت کشیده بوده، استعداد خوبی دارند و در تعلیم کوتاهی ننموده و در فراگیری دانش به عافیت‌طلبی دچار نشده‌اند. برای عالمان حوزوی هیچ کاری در هیچ جای دنیا مهم‌تر از طلبگی و دانش‌اندوزی آنان نیست که هر یک از آنان در این دنیای پرآشوب می‌تواند به مثابه‌ی سنگری برای دفاع از دین و پناهی برای مردم باشد و آنان هستند که در برابر بدخواهان، می‌توانند از هویت شیعی و فرهنگ علوی دفاع نمایند و هرگونه هجرت چنین عالمانی به منزله‌ی افتادن شمشیر از دست آنان در برابر دشمن تمام مسلح و خون‌خوار است. چنین عالمانی ستون‌های اصلی دین‌مداری در عصر غیبت هستند و نبود آنان با آوار و فروپاشی بخشی از بنای دین برابر است. این عالمان هستند که هم‌چون کوه‌ها، برای شیعیان و ایتام آل محمد ﷺ در عصر غیبت پناه و نگاه‌دارنده به شمار می‌روند. با این وصف، عالمان یاد شده حتی اگر با مشکلات اقتصادی درگیر باشند، مجوزی برای ترک حوزه‌ی علمیه‌ی قم ندارند. البته گناه سختی‌هایی که آنان تحمل می‌کنند بردوش متولیان است که بیمارستان، مسجد و مدرسه با هزینه‌های بسیار بالا می‌سازند و از تأمین هزینه‌های این ستون‌های بنای رفیع فرهنگ فاطمی غافل هستند و امید است چنین نباشد که چیره‌ای مقتدر بزرگی آنان را کوچکی خود ببیند.

متأسفانه، پس از انقلاب اسلامی هر نهاد علمی یا اجرایی بهترین نیروهای حوزوی را جذب می‌نماید و آنان که استعداد و توان دارند برای

حوزه‌ها نمی‌مانند و در خدمت اهل سیاست یا دولت و مکتب در می‌آیند و نتیجه آن می‌شود که نیروهای اجرایی که به اقتضای کار اجرایی خود مغزی رونده و پویا ندارند استراتژیست امور علمی و تفسیر آیات، روایات و متون حقوقی و قانونی می‌گردند. طلبه باید ملاحظه‌ی «الاهم فالاهم» بکند و به مهم‌ترین کار بپردازد، نه به کاری مهم؛ چرا که نفس‌های او به وی تعلق ندارد تا آن را در هر جایی که بخواهد هزینه نماید، بلکه باید آن را متعلق به مولای خویش بداند و در جایی که مورد رضایت اوست هزینه سازد. این تنگه خطرناک است و اگر خطری حوزه‌های علمیه را تهدید نماید هیچ نهاد و مرکزی نمی‌تواند از آن دفاع نماید، اما هر جای دیگری مورد تهدید واقع شود، حوزه‌ها می‌توانند از آن دفاع نمایند. طلبه باید در قم بماند تا عالم شود. هر طلبه‌ای که از قم بیرون رود، علم از او رخت بر می‌بندد و یا فضایی مناسب برای جلابخشی و ارایه‌ی دانش خود نمی‌یابد. برای مثال حتی امام خمینی علیه السلام تا در زمانی که در قم تدریس داشت شکوه علمی ایشان بر حوزه سایه افکنده بود، اما وقتی تبعید شدند، استفاده‌ای علمی از ایشان نشد و فلسفه، عرفان و نیز فقهی که داشتند عرضه نگردید.

حوزه‌ی قم برای دیانت اسلام و مکتب شیعه مثل پایتخت برای کشور است؛ به این معنا که اگر تمامی شهرهای ایران به آشوب کشیده شود، تنها شهر تهران می‌تواند تمامی این آشوب‌ها را اداره و خنثی کند، اما اگر تهران آفت ببیند، هیچ شهر دیگری نمی‌تواند آن را آرام کند. حوزه‌ی علمیه‌ی قم چنین جایگاهی برای حفظ دین دارد و هیچ عالم توانمندی نباید به هیچ بهانه‌ای درس و بحث و تحقیق علمی خود را در این شهر ترک نماید

و به جای دیگری رود و لازم است هجرت را باید برای منبریان و آنان که حوصله‌ی درس و بحث ندارند گذاشت. من به هیچ وجه دوست ندارم بیرون از قم باشم و دلم نمی‌خواهد جایی غیر از قم بمیرم تا در حالی به ملاقات خداوند رفته باشم که از این تنگه تکان نخورده باشم.

دوره‌ی آخرالزمان و عصر غیبت است و دست شیطان قوی است و دعوا هم بر سر ولایت است و کسی با اسلام بدون ولایت مشکلی ندارد. ما بیش از پنجاه کشور اسلامی داریم و تمامی دنیا حتی کشورهای اسلامی در برابر ایران است که بازی در می‌آورند. آمریکا خود در افغانستان جمهوری اسلامی درست می‌کند و مدتی طالبان را علم‌دار اسلام می‌نماید و مدتی نیز قدرت را به دیگری می‌دهد.

حضور در این تنگه سخت است و مکافات دارد و ممکن است حتی دوستان بر سر شما بزنند اما باید این‌جا را نگاه داشت. طبیعی است که اهل دنیا و اهل هوا و هوس نمی‌توانند سختی‌های این تنگه را تحمل نمایند؛ در حالی که می‌بینند برخی دیگران سرگرم غنائم هستند و این نیروهای مخلص و رنج‌کشیده هستند که می‌توانند ده‌ها سال در آن‌جا استوار و راست‌قامت بایستند و خم به ابرو نیاورند و دست به دندان نگزند و لب‌نچوند و در بلاکشی تنی قوی داشته باشند و ریاضت بکشند تا بتوانند با توجه به رشد سریع علم و بالارفتن توقع جامعه، کاری در خور انجام دهند. ما روزی می‌میریم و باید بهترین کارها را انجام دهیم و بمیریم؛ همان‌طور که اگر کسی بتواند بچه‌های بسیار خوب و با استعدادی داشته باشد از بی‌عرضگی اوست که فرزند کم داشته باشد. باید برای آخرت کار کرد و کسی که قلم دارد برای آن دنیا بنویسد هر چند در این دنیا

در سختی و مشقت زندگی کند که سختی و مشقت زندگی او روزی تمام می‌شود و چیزی که روزی به پایان می‌رسد مهم نیست. آقای مظاهری با آقای یزدی سال‌ها پیش از من خواستند برای وکالت در یک منطقه نامزد شوم، به آن‌ها گفتم من بر خود حرام می‌دانم و وقتی من آن را حرام می‌دانم کسی نمی‌تواند به من تکلیف کند؛ چرا که حفظ این تنگه‌ی خطرناک وظیفه است. البته بسیار گفته‌ام می‌توانم کارهایی انجام دهم اگر چند محقق با من باشند، اما نیرو و امکاناتی ندارم، با این وجود به تنهایی کار می‌کنم. یک روز خواهر بزرگ‌ترم به همراه عمه‌ام بعد از مدت‌ها به خانه‌ی ما آمدند. آنان تا مدتی نتوانستند به حرم بروند. به آنان گفتم شما را به جمع‌کران می‌برم اما وقت نشد. به آنان گفتم دوستان دارم اما نرسیدم و خجالت می‌کشم از این‌که در صله‌ی رحم کوتاهی کردم و کم گذاشتم، مرا ببخشید و حلال کنید که زورم نمی‌رسد و کارهای مهم‌تری دارم.

شما اگر کتاب احتجاج را دیده باشید، روایتی دارد که می‌گوید حضرت امیرمؤمنان علیه السلام بسیار شکوه و ناله می‌کند و به خلفای جور اعتراض می‌نماید و حق خود را مطالبه می‌نماید. آیا فکر کرده‌اید چرا آن حضرت علیه السلام چنین بلند اعتراض و ناله دارد و اصرار می‌نماید که این حق برای من است و آن را باز گردانید؟ آن حضرت آینده‌ی مسلمانان و بدبختی‌ها و بیچارگی‌های آنان را می‌دید که ما امروزه شاهد بخشی از آن هستیم. به این علت بود که چنین فریاد می‌زدند، نه برای خود. آن حضرت علیه السلام می‌دانست اگر زمام امور و حکومت به دست این نااهلان جاهل باشد چیزی برای مسلمانان جز بدبختی ندارد. بدبختی‌هایی که فردا به آن گرفتار خواهند شد و آن وقت دیگر از دست ایشان هم کاری

ساخته نیست. البته تقدیرات الهی تکلیف را از ما نمی‌گیرد و ما همواره به آن‌چه وظیفه داریم مکلف می‌باشیم. به هر حال، این تنگه را نباید ترک کرد. نظام، دولت و دستگاه‌های اجرایی در جذب نیروهای خود نباید نیروهایی را که در این تنگه هستند گلچین نماید و به جایی برسد که محصلی چند کتاب غربی خوانده، حوزویان را به تحدی بخواند. متأسفانه هستند برخی حوزویانی که در شبکه‌های مختلف رادیو و تلویزیون سخن می‌گویند اما بد سخن می‌گویند. آنان نمی‌توانند نماینده‌ی حوزه به شمار روند و برخی آنان حتی در تکلم خود نیز مشکل دارند و افرادی عادی در علم دانسته می‌شوند و نه از مبارزان و طلایه‌داران و محافظان این تنگه.

کسانی که در این تنگه حضور دارند، هجرت یا مرگ آنان است که «ثلم فی الإسلام ثلثة لایسدها شیء»^۱ و قلم آنان است که بر خون شهیدان برتری دارد. برای تبیین موقعیت و جایگاه ارزشی چنین عالمان دینی اگر در متون روایی ما چیزی نبود جز این روایت که می‌فرماید: «فیرجح مداد العلماء علی دماء الشهداء»^۲، برای دانستن قدر آنان کافی است و ارزش کار آنان را بیان می‌دارد. باید توجه داشت این روایت از مداد عالمان دینی و قلم آنان سخن می‌گوید، نه از شخصیت وجودی ایشان، همان‌طور که آن را با خون شهیدان مقایسه می‌کند، نه با شخصیت وجودی آن‌ها.

سخت‌ترین کار عالم، نگارش است. نگارش نیز امتداد دیانت است. مداد عالم است که به کار او امتداد می‌دهد. نگارش و آوردن جوهر قلم بر

۱. کافی، ج ۱، ص ۳۸.

۲. بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۴.

کاغذ سفید از شهادت سرخ سخت‌تر و سنگین‌تر است. رزمنده از همه چیز خود، در آنی می‌گذرد و با یک تیر که از سوی دشمن می‌آید به سرعت به وصول دست می‌یابد، اما عالم دینی به اقتضای فعالیت فکری که دارد باید دست‌کم چهل یا پنجاه سال خود را نمدمال کند، بارها و بارها مرگ را پیش چشم ببیند، بارها و بارها بمیرد، دوباره زنده شود و آن‌گاه قلم به دست گیرد تا بتواند دقیق‌ترین عبارات علمی و فنی را بر کاغذ آورد. اگر به کسی این دو را پیشنهاد کنند و دوره‌ی آزمایشی نیز برای آن بگذارند، او رفتن به جبهه را که بسیار راحت‌تر است بر می‌گزیند و کم‌تر کسی است که بتواند ابتلاهای کار فکری را به جان بخرد.

اگر به کسی بگویند تو باید بمیری، اما خودت برگزین که تو را با تیر بکشیم یا پنجاه سال تو را نمدمال می‌کنیم تا بمیری، کدام را بر می‌گزیند؟ حال: «فیرج مداد العلماء علی دماء الشهداء»^۱ که مرکب قلم عالمان دینی را بر خون شهیدان ترجیح می‌دهد به این سبب است. عالم اگر بخواهد کتابی بنویسد که فرهنگ شیعی را به واقع امتداد دهد و آن را ترسیم کند، ابتلائی بدتر از نمدمال شدن می‌بیند. امروزه اگر حوزه‌های علوم انسانی از علم خالی است به خاطر نداشتن قهرمانانی است که طاقت و تحمل نمدمال شدن را ندارند. اگر ما به همین مقدار که به شهدا و خانواده‌های آنان احترام می‌گذاریم، بر اساس این روایت به عالمان دینی احترام می‌گذاشتیم و آنان را ارج می‌نهادیم، موقعیت علوم انسانی چنین نبود. اگر به عالمان واقعی احترام می‌شد و از دانش آنان بهره برده می‌شد، ناآگاهان،

خود را با تبلیغ و پول، بساط پهن نمی‌کردند و اگر افراد جامعه نیز به مفاد چنین روایاتی توجه می‌کردند معیار علم را می‌دانستند.

اگر بر معنای این حدیث بسیار مهم؛ یعنی: «فیرجح مداد العلماء علی دماء الشهداء»^۱ دقیق شویم و به معنای بسیار بالا و بلند آن فرود آییم، به این واقعیت عینی می‌رسیم که نگارش متن‌های دینی با نویسنده و محقق دینی چه می‌کند؛ به‌ویژه نگارش عباراتی که افزون بر دقت علمی، زیبا و فصیح باشد. نوشته‌هایی که درستی محتوا داشته باشد و معنا را نیز با کمالی که دارد به لفظ آورد. هم‌چنین چگونه بر اعصاب و مغز او و نیز بر تمامی شئون زندگی وی تأثیر می‌گذارد و آرامش و راحتی را از او می‌گیرد. این حدیث چنین ارج و قرب و ارزشی برای نویسنده قایل شده است، در حالی که رزمنده‌ی جبهه که گاه در بحرانی‌ترین و سخت‌ترین شرایط اقلیمی و فیزیکی قرار می‌گیرد، این قدر خسته نمی‌شود و چنین به روح و روان و به مغز او فشار وارد نمی‌شود. این مسأله برای عالم دینی، به‌ویژه در بحث توحید و ولایت فشارهای افزونی ایجاد می‌نماید، به‌گونه‌ای که او را از مسیر طبیعی زندگی خارج می‌سازد و التیام ضایعات وارد آمده بر او، زمان‌بر است. عالم دینی، رزمنده‌ی جهاد اکبر است و رزمنده‌ی جبهه‌های خاکی در جهاد اصغر است. در جهاد اصغر، گاه به انسان درجه و مدال می‌دهند و چه بسا حقوق می‌دهند و در میدان اکبر دینی، گاه انسان را با انگ فسق و فجور و ضدیت با اسلام و مانند آن به انزوا می‌کشانند و تمامی شریان‌های حیات اجتماعی را از انسان می‌گیرند. در

۱. بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۴.

جبهه‌ی اصغر، خاکی است که آدمی گاه به ریا و غرور مبتلا می‌شود و در این میدان علمی، چنان بلا و ابتلا به سراغ انسان می‌آید و چنان نمدمال می‌شود که غروری برای فرد باقی نمی‌گذارد. وقتی انسان در دل تاریکی شب یا در تنهایی روز می‌نویسد، و برای آن ناسزا و فحش می‌شنود، چه جای ریا و غرور است؟! عالم یا شهیدی که خیال غرور داشته باشد، امتدادی ندارد.

مفاد این روایت این است که هرچند شهید امتداد دارد و می‌تواند در روز قیامت از دیگران شفاعت کند، اما عالم دینی در روز قیامت جایگاهی برتر دارد که حتی می‌تواند از شهیدان نیز شفاعت نماید بدون آن‌که به شفاعت شهید نیازی داشته باشد.

همان‌گونه که پیش از این گفتیم، در این روایت میان مداد عالمان دینی با خون شهید مقایسه شده است نه خود عالم دینی با وجود شهید، و از علم عالم دینی چیزی گفته نشده است. شاید این مقایسه برای آن باشد که بیش‌تر افراد نمی‌دانند حقیقت علم چیست، اما مدادی که در دست عالم قرار دارد را می‌بینند و آن را حس می‌کنند و در واقع این تشبیه از باب تنظیر امر معقول به محسوس است و با آن خواسته است امتداد عالم را بیان دارد. یعنی از امتداد علم دینی با «مداد» یاد کرده است تا حالتی تجسمی به خود گیرد؛ اگرچه خود مداد مراد نیست، بلکه آن‌چه منظور است امتداد آن است که فصل مداد است. هم‌چنین خون شهید را می‌توان مجسم کرد و نشان داد و فهمید.

در فهم معنای این روایت باید توجه داشت مقدس‌ترین، شریف‌ترین و برترین حقیقتی که شناخته‌ایم «شهادت» است، از این رو علمی که چنین

عظمتی دارد و برتر از شهادت می‌باشد چنان شگرف است که نصیب هر کسی نمی‌شود و باید درون آدمی چیزی باشد که با وراثت انبیا و اولیای خدا برابری کند و شهیدان نیز نزد آن حقیقت سر تسلیم فرود آورند. به عنوان مثال، اگر در برزخ، شهیدان در جایی جمع باشند و مرحوم حضرت امام خمینی علیه السلام بر آنان وارد شود، شهدا در برابر ایشان چه می‌کنند؟ آیا می‌گویند ما شهیدیم و یک‌گتی می‌ایستند یا همه سر تعظیم فرود می‌آورند؟! کسی می‌تواند مداد خود را برتر از خون شهیدان بداند که از حیث مغز، محتوا، خلوص، نیت و عمل از شهیدان بالاتر باشد. شهید از همسر، فرزند، خانه، زندگی و همه چیز خود گذشته و به میدان رزم رفته و عالمی برتر از اوست که بر بیش از آن‌چه شهید از آن گذشته است بگذرد. این کار بسیار مشکل است و راحت‌تر آن است که ما از خیر چنین عالم‌شدنی بگذریم؛ عالمی که باید لحظه به لحظه در طول دست‌کم پنجاه سال از همه‌ی هستی خود دست شوید. بنابراین ما نمی‌توانیم عناوین و فضایل دینی را به راحتی یدک‌کش کنیم! اگر کسی توانست چنین عالمی شود از پیامبران بنی‌اسرائیل برتر می‌گردد. عالمی را که امتدادی است و آموزه‌های راستین دین را جاودانه نگاه داشته است نمی‌توان حتی با شهیدانی هم‌چون صیاد، چمران و رجایی مقایسه کرد. در عالم برزخ، حقیقت هر چیزی مشخص است و این شهیدان عزیز برای هر کسی پا جفت نمی‌کنند. آنان تا حقیقت را نبینند، به کسی احترام نمی‌گذارند. تنها در دنیا انسانی که صاحب صفاست به هر طلبه و عالم دینی به اقتضای صفای باطنی که دارد احترام می‌گذارد.

زمانی یکی از مسؤولان می‌گفت ما به یکی از طلبه‌ها به جهتی خاص

اسلحه‌ای داده‌ایم، اما حالا آن را به ما پس نمی‌دهد و چند بار هم تذکر داده‌ایم ولی توجه نمی‌کند و من هم نمی‌خواهم به او بالاتر از گُل حرف بزنم، ولی او ملاحظه‌ی مرا نمی‌کند. من دلم نمی‌آید به او که سرباز امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است تند شوم و از سویی نیز مجبورم آن را گزارش دهم. این امر صفای باطن آن مسؤول را می‌رساند که حاضر نیست هرچند به صورت قانونی به این طلبه بی‌حرمتی کند. افرادی مثل شهید چمران یا شهید صیاد شیرازی و شهید رجایی اگر طلبه‌ای معمولی را می‌دیدند، به او احترام می‌کردند، اگرچه او را نمی‌شناختند و این امر به لحاظ صفایی بود که در آنان وجود داشت. عالم دینی در چشم آنان هم چون پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله جلوه داشت و این به سبب آن بود که چشم آنان با دنیا کور نشده بود. شهادت نیز که نصیب آنان شد، اقتضا و معلول صفایشان بود. چرا صیاد شیرازی باید پس از پایان یافتن جنگ تحمیلی با شهادت از دنیا برود؟ جنگ تمام شده بود! صفایی که در وجود این مرد موج می‌زد کار خود را کرد و باب شهادت را برای او باز گذاشت. جنگ تمام شد و شهادت به صورت رسمی و آیین‌نامه‌ای تعطیل گردید اما برای شهید صیاد تبصره می‌زنند و او را می‌پذیرند. آنان نیز صفا را از عالمان دینی و از حضرت امام خمینی رحمته الله آموخته‌اند. نباید خدای ناکرده نسبت به حوزه‌ها، طلبه‌ها و عالمان واقعی بدبین و سهل‌نگر بود و خود را کسی دانست و آنان را به هیچ انگاشت که این شروع بدبختی است:

هیچ وقت گمان مبر که بیشه خالی است

شاید که در آن پلنگ خفته باشد

شروع بدبختی و بیچارگی آدمی این است که بپندارد خودش چیزی

است و برای دیگران هیچ خبری نیست که نیست. اگر انسان نسبت به حوزه‌ها و طلبه‌ها کم‌ترین کدورت یا بی‌حرمتی حتی هوس کند که داشته باشد، در نفس او بیماری وجود دارد. باید این‌گونه بود که وقتی انسان طلبه‌ای را می‌بیند، گویی شخص رسول الله ﷺ را دیده است و در این صورت است که از آن خیر زیارت حضرت رسول اکرم ﷺ را می‌بیند هر چند این شخص، پیامبر اکرم ﷺ نبوده است.

بنابراین ما بیش از ابوذر و سلمان می‌توانیم خیر ببریم؛ زیرا در یک زمان می‌توانیم دویست هزار طلبه را با نیت پیامبر زیارت کنیم. من همیشه این‌گونه احساس می‌کنم و حاضر هم نیستم اظهار کنم، وقتی به درس می‌روم همیشه احساس می‌کنم ای کاش می‌شد این کفش‌ها را جفت کنم، اما این کار را نمی‌کنم؛ چرا که اگر این کفش‌ها را جفت کنم معنای دیگری پیدا می‌کند، مثلاً می‌گویند این چه آدم خوب یا متواضع و بی‌ریایی است. به همین دلیل می‌گویم: خدایا، من دلم می‌خواهد همه‌ی این کفش‌ها را جفت کنم و یک یک سرهای طلبه‌ها را به بالین بگیرم، ولی آدم نمی‌تواند و ناتوانم و مشکل از من است، اما چنین هوسی در دل من هست. اگر کسی مدام به دیگران اشکال کند و خود را از آنان بالاتر بداند، یک مرض و سم مهلکی در وجود او هست که روزی او را خفه می‌کند و از پای در می‌آورد. باید نعلین طلبه‌ها - نه آخوندها - را مانند نعلین پیامبر اکرم ﷺ دانست. البته، در این مسایل باید اهل اهمال نیز بود؛ یعنی: «تو مو می‌بینی و من پیچش مو».

انسان باید هر روز، گروه گروه پیامبر زیارت کند و به آنان سلام کند و احترام بگذارد و هر کس را ندید، از دور به فکر و یاد آنان باشد که در این

صورت، صفایی پیدا می‌کند که دریایی از غسل می‌شود اگرچه ایرادها و حیثیت‌ها به جای خود محفوظ است اما اشکال کردن با این‌که شما بخواهید کسی را مشکل‌دار کنید، تفاوت دارد و این مرض روانی است که نیازمند درمان است.

عالمان شیعه برای حراست و مرزبانی از حریم فرهنگ شیعی زحمت‌ها و سختی‌های فراوانی را بر خود تحمیل کرده‌اند. کسانی که اهل این معنا نیستند توان فهم و درک زحمات آنان و سختی‌هایی را که کشیده‌اند، ندارند. کسانی که اهل قلم هستند و قلم می‌زنند و دقت‌های مضاعف در نوشتن دارند می‌دانند آن عالمان راسخ و نستوه چه ریاضت‌ها کشیده‌اند. برای نمونه، صاحب جواهر^{رحمته‌الله} را باید نام برد که بیش از پنجاه پیامبر بنی‌اسرائیل زحمت کشیده تا «جواهر الکلام» را که چهل و سه جلد است نوشته است. نوشتن عبارات فقهی به همراه استدلال و دلیل، بسیار سخت است! مثل صاحب جواهر را باید از اولیاءالله دانست. گاه، انسان در نوشتن نامه‌ای معمولی می‌ماند و آنان بیش از صدها جلد کتاب نوشته‌اند.

خدا رحمت کند آقای فیروزآبادی را، که بر کفایه حاشیه دارد. این حاشیه از بهترین شرح‌های کفایه است. روزی در محضر ایشان بودم. او می‌گفت برای نوشتن این شرح بیست سال زحمت کشیده و برخی مطالب آن را تا پنج بار هم پاک‌نویس نموده‌ام؛ چرا که می‌نوشتm و آن را نمی‌پسندیدm و دوباره پاک‌نویس می‌نمودم. البته وی دیدگاه‌های درستی در اصول ندارد اما نگارش وی قوی و بسیار ساده و قابل فهم است. وی، جواهر را نیز تلخیص نموده که این کتاب نیز عباراتی قوی دارد. امور

تحقیقاتی، ریزش دارد و مانند آن است که بخواهید در خراطی با یک تنه‌ی درخت یک میل درست کنید. حافظ نیز که دیوان ماندگاری دارد بخش فراوانی از شعرهای خود را دور ریخته و تنها غزل‌هایی را که ناب می‌دیده نگاه می‌داشته است. البته وی استاد مطول بوده و محاسن شعری را به خوبی در دست داشته و توانسته با دیوان کوچک خود دنیایی را حیران و واله خود سازد؛ برخلاف غزلیات شمس تبریزی که مولانا بسیار غزل گفته، اما شمار غزل‌های خوب وی بسیار اندک است؛ چرا که وی دورریز نداشته و او هرچه که می‌گفته می‌نوشته‌اند و نگاه‌داری می‌کرده‌اند. شهرت مولوی برای مثنوی اوست. البته باید گذشت داشت و نوشته‌های خود را دور ریخت. روایتی در گذشته از حضرت امیرمؤمنان (علیه السلام) دیدم که می‌فرماید روز قیامت از شما نمی‌پرسند کار خود را در چه مدت زمان انجام دادی بلکه به آن‌جا نگاه می‌کنند که شما چگونه کار کرده‌ای! باید برای هیچ کاری کم نگذاشت و تعهد کاری را در وجود خود داشت. تحقیق علمی برای محکم شدن، نیاز به صبوری و تحمل بالا دارد. این‌گونه است که: «فیرجع مداد العلماء علی دماء الشهداء»^۱ دانسته می‌شود. اگر خاک کف پای عالمی توتیای چشم شود ارزش دارد؛ چرا که او وارث پیغمبران الهی (علیهم السلام) است؛ اگرچه پایین‌تر از آنان باشد.

عالمانی که در حوزه موفق بوده‌اند مثل حضرت امام خمینی (ره) یا مرحوم خویی (ره) یا مثل مرحوم مجلسی (ره) دارای عنایتی ویژه بوده‌اند که منبع چنین خدمات بزرگی شده‌اند. در جای خود خدمات مرحوم

۱. بهار الانوار، ج ۲، ص ۱۴.

مجلسی به مکتب امام صادق علیه السلام و دین باید تبیین شود. مرحوم مجلسی به تنهایی با توجه به زحمت بسیاری که کشیده و خون دل‌هایی که خورده تاریخ دویست ساله‌ی شیعه است. چیدن یک عبارت درست و بدون غلط، مغز آدمی را خسته و ناامید می‌سازد، در حالی که این عالمان در تمام عمر مشغول کار، زحمت، تلاش و کوشش بوده‌اند. کار آنان نیز به تمامی، فکری و با مغز بوده است و کاری دنیایی یا جسمی نبوده که پس از خستگی روزانه، آن را با خوردن چای و نان پنیر بیرون کنند و مهربانی را به خانه و به همسر خویش هدیه دهند. کار فکری است که خستگی آن کلافه‌کننده و گیج‌کننده است و هوس هر چیزی را از انسان می‌گیرد. ما هم‌اینک به کار فکری مبتلا هستیم. خستگی فکری ما چنان است که گاه به قدر همه‌ی علما اذیت می‌شویم و ناراحت هستیم، ولی احساس می‌کنیم گویی خیری در آن هست و یا ابتلایی است که باید آن را گذرانند. اقتضای سلوک نیز چنین است و دل‌بخواه و هوسی نیست، بلکه باید کاری را انجام داد که خداوند برای آدمی فراهم کرده است. سالک بدون شلاق و ریاضت، سیر ندارد.

یازده ساله بودم که شب‌ها به قبرستان می‌رفتم؛ چون همواره قبرستان را دانشگاه امور معنوی می‌دانم. چراغ گردسوزی را بر می‌داشتم که با وزش باد خاموش می‌شد. دانشگاه دیگر من نیز باغ و بیابان بود. من در قبرستان چندین درس می‌خواندم که از همه‌ی کارها سخت‌تر بود. نور آن جاکم بود و باد نیز چراغ گردسوز را خاموش می‌کرد. در آن‌جا خیرات و برکاتی بود که همه دلشان برای آن غنچ می‌رود. خیراتی که ارزش درس را

نداشت اما نباید بر اساس هوس کار کرد و برای خود بت و دل و هوس داشت، بلکه باید دید وظیفه چیست و در پی آن راه رفت.

من بعضی از افراد را که می بینم اذیت می شوم. بعضی در شهر مقدس قم نه درسی دارند و نه کاری. آنان یا روضه چي شده اند؛ به این معنا که روضه می گیرند یا جمکرانی شده اند و به جمکران می روند. نمی توان سهم امام را مصرف کرد و به زیارت و روضه بسنده کرد. سهم امام برای کسی است که اهل درس، بحث و علم باشد! از زیارتی که از سر احساس و برای سبک شدن باشد چه مقدار معرفت بیرون می آید. برخی نیز بساط عرفان راه انداخته اند و هر شب از آنان کرامتی نقل می شود و چند نفر بیچاره و ساده نیز آن را باور می کنند و دور آنان جمع می شوند. کتابی دارم که در آن نوشته ام اگر کاره ای بودم چه می کردم. در آن آورده ام یکی از نخستین کارهایی که می کنم این است که در حوزه تیغ می کشم و مدعیان بدون علم و عرفان را که پا از گلیم خود بیرون گذاشته اند، بر جای خود می نشانم. قم، نباید شهر دل بخواه و واتیکان دل گشا باشد.

اگر به خروجی حوزه ها دقت شود، دیده می شود از میان بیش از پنجاه هزار عالم، تنها ششصد استاد برگزیده دارد، اما در میان آنان، چند عالم است که قدرت و توان اداره ی جهان اسلام را داشته باشد. این نقص از نظام آموزشی حوزه است. در حوزه ها نیت خوب، مربی، ریاضت، شلاق، تنبیه و مکافات نیست و دل بخواه است. یکی ویراستار می شود و آن دیگری نماز جماعت می خواند. یکی به درس می رود و آن دیگری مطالعه می کند. یکی هم به مشهد یا جمکران برای زیارت می رود و هر کسی رئیس کل خود است و مربی کارآزموده ندارد که بتواند او را

راهنمایی کند. طلبه هر استادی را می‌بیند، او را در ضعف و سستی مشاهده می‌کند و فکر خود را بر او ترجیح می‌دهد.

پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، با آقای ربانی شیرازی در جلسه‌ای هشت نفره بودیم. در آن زمان میان ساواک و مؤلف شهید جاوید نزاع بود و به هم فحش می‌دادند و «یلعن بعضهم بعضاً» بود. برخی به مثل حضرت آیت‌الله گلپایگانی رحمته‌الله ناسزا می‌گفتند. خوشا به سعادت کسانی که در آن زمان نبودند و این کارها را ندیدند. حدود پانصد نفر چنان پلید بودند که جلوی آقای گلپایگانی نشستند و به او ناسزا گفتند! اگر امروز می‌بینید قبر آن مرحوم زیارت‌گاه و ملجأ است و بر آن فاتحه می‌خوانند، برای آن است که روزی چنین ناسزاهایی را شنیده‌اند.

در آن زمان، اختلاف‌ها فراوان بود و هر کس چیزی می‌گفت. ما مسایل اجتماعی را رصد می‌کردیم. روزی به یکی از آقایانی که داعیه‌ی فهم مسایل اجتماعی داشت، گفتم: به طور موجه‌ی کلیه‌ی منطقی کشف کرده‌ام که چندین نظریه مختلف نسبت به این مسایل در قم هست. در آن جمع هشت نفره این را گفتم. آن جمع گوش‌هایشان تیز شد. به آنان گفتم قم در و دروازه دارد! شما در دروازه‌ی قم بایستید و آخوندها را بشمارید، به تعداد آخوندها، در قم نظریه هست و هیچ کسی نیز برای هیچ کسی گوش شنوا ندارد.

برخی آخوندها امکانات میلیونی دارند. زمین‌هایی در دست آنان هست که ارزش آن گاه به میلیارد می‌رسد و در برابر، طلبه‌هایی هستند که در اواخر ماه که می‌شود، حتی نان شب خود را نمی‌توانند تهیه کنند و

مجبور هستند در زیرزمین‌هایی نمدار و کوچک آن‌هم با خانواده‌ای دیگر زندگی کنند.

منظور من از نقل چنین وقایعی این است که طلبه باید در پی فهم درست از ماجراهای سیاسی باشد و ساده‌لوح نباشد. ساده‌لوحی و ندانستن سیاست در قضایایی که دارای چند بُعد است بیش‌ترین ضربه را به فرد ناآگاه وارد می‌آورد و هم سلامت دنیا را از او می‌گیرد و هم او را از سعادت اخروی باز می‌دارد.

بعضی از افراد دارای وجودهایی متناقض و چهره‌هایی متضاد و متفاوت می‌باشند و منحصر به یک شخصیت نیستند. برای نمونه، تاریخ می‌گوید امام حسن علیه السلام هم امام و معصوم بوده و هم آن‌که در سیاست مجبور به پذیرش صلح تحمیلی گردیدند و هم آن‌که بارها تمامی اموال خود را با فقیران تقسیم نمودند و هم در رابطه با زنان گفته می‌شود چندین همسر اختیار کرده‌اند و نیز بارها به سفر حج رفته‌اند. چگونه افراد غیر عادی موجوداتی متناقض می‌شوند. آیا آنان چون فرازمانی بودند چنین شخصیتی چندگانه داشتند یا چون فراتر از رقبایشان بودند، رقیبان آنان را به هر چیزی متهم می‌کردند؟

می‌گویند معاویه مثل گِـرگ، گوشت می‌خورده و کلامی فصیح داشته اما اگر او فصاحت داشته چرا سخنی از او نمانده است و چه‌طور نمی‌توانسته فصاحت خود را آشکار سازد. در نمونه‌ای دیگر باید از ابن‌سینا نام برد. چرا کسی نمی‌گوید شیخ طوسی شراب می‌خورده و اتهامی این چنین به او وارد نمی‌آورند در حالی که در کتاب اخلاقی خود نحوه‌ی نوشیدن شراب را توضیح می‌دهد اما به ابن‌سینا چنین اتهامی را

وارد آورده‌اند؟ چرا کسی نمی‌گوید شیخ انصاری قمار می‌کرده اما می‌گویند ملاصدرا عشق زیبارویان داشته است؟ ما می‌دانیم تمامی این عالمان شیعی مؤمن بوده‌اند اما دلیل آن‌که برخی مورد اتهام‌های آن‌چنانی قرار می‌گیرند و برخی در هاله‌ی تقدسی که دارند و واقعی هم هست باقی می‌مانند و کسی قداست آنان را نمی‌شکند چیست؟ چرا برخی عالمان برای بعضی خطرناک هستند و بعضی نه؟ شیخ انصاری در دایره‌ی سیاست و مرجعیت برای هیچ کسی مزاحمتی نداشته است و وقتی صاحب جواهر نیز از دنیا می‌روند ایشان باز مرجعیت را نمی‌پذیرد. طبیعی است چنین شخصیت غیر سیاسی دشمنی نداشته باشد. برخی عالمان شیعی آزاد و مستقل بوده‌اند و روحیه‌ی سلحشوری داشته‌اند و قداست را با سلحشوری جمع کرده‌اند. ابن‌سینا از دایره‌ی ایمان می‌گذرد و از کفر نیز تحقیق می‌کند و گاه برای آن‌که سؤال‌هایی غیر عادی داشته با چوب، فلک نیز می‌شده است اما سؤال‌های شیخ انصاری هیچ‌گاه از دایره‌ی ایمان فراتر نمی‌رفته است. در زمان ما نیز باید از آقای گلپایگانی رحمته‌الله گفت که مجتهدی مسلم، عادل و مؤمنی وارسته بود و هیچ اتهامی به ایشان وارد نشد اما در رابطه با حضرت امام خمینی رحمته‌الله به ویژه آن زمان‌ها که هنوز بحث مرجعیت ایشان مطرح نشده بود یا کم‌تر مطرح می‌شد، ایشان به انواع تهمت‌ها مبتلا بودند. این در حالی است که حضرت امام و آیت‌الله گلپایگانی هر دو از استان مرکزی بودند و اساتید آنان و حتی برخی شاگردان آنان مشترک بود.

شما باید در تاریخ بیاندیشید و فلسفه‌ی تاریخ را دنبال کنید و بدانید معاویه چه نقشه‌ای را طراحی کرد که توانست نیروی عظیمی را که در

صفین بر علیه او بود در هم بشکند و آن را مضمحل سازد. حضرت امیرمؤمنان علیه السلام که مشکل فاعلی نداشتند و معصوم بودند و علوم اولین و آخرین را در اختیار داشتند، اما با چه مشکلات قابلی درگیر بودند که سربازان ایشان از آن حضرت پیروی نداشتند و به گرد دیگران هم چون اشعث جمع می شدند؟

از سوی دیگر عالمانی مثل جهانگیرخان داشته ایم. وی از مجتهدان مسلم و حکمای بزرگ بوده که تنها یک کلاه بر سر می گذاشته است. ایشان با آن که کوهی از علم بوده، وارد معرکه‌ی مرجعیت نشده و کسی از وی تقلید نکرد. البته گاه مرجعیت برای برخی وظیفه‌ی شرعی است که حساب آن جداست. جامعه اگر آگاهی نداشته باشد کم‌تر می‌تواند واقعیت‌ها را ملاحظه نماید و کم‌تر به واقعیت‌ها دست می‌یابد. زمان طاغوت، شاه بهترین عزاداری‌ها را در مدرسه‌ی سپهسالار سابق که به مدرسه‌ی شهید مطهری تغییر نام یافت برگزار می‌کرد و افتخار می‌کرد شاه شیعه هست و این کارها را نه از روی اعتقاد، بلکه برای این‌که پایگاه مردمی پیدا کند انجام می‌داد. در چنین موقعیتی که برخی عالمان، شاه را سلطان شیعه می‌دانستند بزرگ‌مردی هم‌چون امام خمینی رحمته الله علیه بر علیه وی قیام کرد و فرمود اگر شاه نباشد نه تنها چیزی نمی‌شود بلکه وضعیت بهتر هم می‌گردد. برخی از عالمان بزرگ را با فتوایی دینی کشته‌اند؛ مانند آیت الله نوری. شهید اول و شهید ثانی با فتوای عالمان اهل سنت به شهادت رسیدند. برخی مشکلات امروز انقلاب اسلامی در زمینه‌های فرهنگی برای بیست سالی است که امام خمینی رحمته الله علیه را به عراق تبعید نمودند و ایشان را بایکوت کردند وگرنه این استعداد منحصر به فرد می‌توانست در

آن بیست سال، کشور را برای ده‌ها سال از لحاظ فرهنگی و فکری رشد دهد. بیست سالی که در فصل جوانی ایشان بود و ایشان دارای نشاط علمی بودند. نشاط و سلحشوری که امام خمینی در پانزده خرداد داشتند به‌گونه‌ای بود که صلابت شاه را به محکمی شکستند. خداوند علامه طباطبایی را رحمت کند، ایشان نیز چنین بودند و ده سال از بهترین سال‌های عمر ایشان در تبریز به کشاورزی و باغداری تلف شد. کسی مثل علامه طباطبایی برای ده سال در غربت تبریز باغبانی کند. البته غربت از لحاظ این‌که با مقام علمی و معنوی ایشان سازگار نبود. زمانی که علامه علامه بود کسی از ایشان استفاده نکرد و وقتی ایشان به قم آمدند ضعف پیری را داشتند. خداوند آقای گلپایگانی را رحمت کند، ایشان نیز زمانی که فقیه ماهری بودند درس خلوتی داشتند اما در زمان مرجعیت و پیری که وقت استراحت ایشان بود درسی شلوغ داشتند. عجب روزگاری است این دنیا. ایشان را در زمان پیری به سختی سوار خودرویی می‌کردند و با هزار زحمت بر روی منبر می‌رفت و با سختی درس می‌گفتند اما همین شاگردان در دوره‌ی جوانی ایشان که فقیهی مبرز بودند در مجلس درس وی حاضر نمی‌شدند. در این‌جا جمله‌ای می‌نویسم که صاحب فهم عمیق را دل‌آزرده نمی‌سازد و آن این‌که: شکوه شلوغی افراد نشسته بر شهپر فرشتگانی از جنس ناسوت که بر حلقه‌ای محو سیمای رخی در تالاری آینه‌ای اند مجلس درس نیست و آینه‌های دایره‌ی دوار آن پوستی است مرصع که نمادی فرسوده و پوک را مزین می‌کند. روی این مسایل باید فکر کرد و ساده نبود.

نکته‌ی پایانی این مطلب را تأکید بر تحصیل و مطالعه‌ی دقیق قرار

می‌دهم. همواره باید در ذهن هر طلبه‌ای این باشد که دین با خواندن و مطالعه‌ی دقیق و با تحقیق عمیق است که به دست می‌آید و فهمیده می‌شود و گرنه غیر از آن انحراف، سطحی‌نگری و گمراهی است. می‌گویند مرحوم آقا رضا صدر اگر از طلبه‌ای درس می‌پرسید و آن را نمی‌دانست، او را بیرون می‌کرد. البته باید چنین باشد که این‌گونه افراد هم دین را و هم خود را و هم دیگران را خراب می‌کنند. شاگردان وی برای حفظ آبروی خود هم که بود مجبور بودند خوب درس بخوانند. عالمان صاحب کتاب که دارای قدرت تألیف بوده‌اند خون دل‌های بسیار خورده‌اند. اگر انسان بر قبر آنان سجده کند، کار کمی کرده است. خاک کفش آنان نیز به واقع تربت است.

سیمای ۲

طلبگی استادمحور یا خودآموز

طلبه‌هایی که به حوزه می‌آیند به صورت غالبی طلبگی را کمال می‌دانند و آن را دوست دارند و طلبگی را از این جهت که فرد در اختیار حضرت صاحب الامر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) قرار می‌گیرد و سرباز آن حضرت شناخته می‌شود و صاحب و مولای او آن حضرت است، افتخاری برای خود می‌دانند و افرادی که بعدها نسبت به این مسأله بی‌تفاوت می‌گردند کم هستند. اشتیاق در وجود بیش‌تر طلبه‌ها هست و آنان «طلبگی» را می‌خواهند و کسی نیست که از خیر خود صرف نظر نماید. اما در طلبگی مهم این است که طلبه نمی‌تواند خودآموز باشد و نیاز به «مربی» و «استاد» دارد و طلبه باید «استاد محور» باشد و تحصیل خود را بر محور یک استاد برنامه‌ریزی کند. طلبگی از آن‌جا که کاری سنگین است، پرداختن به آن به صورت خودآموز نوعی ریسک و قمار است و طلبه‌ای که با مربی همراه می‌شود می‌تواند سیری طبیعی داشته

باشد. هم‌چنین با توجه به رشد علوم و دور شدن آن از بساطت و پر مسأله شدن آن، تخصصی شدن رشته‌های حوزوی بسیار حایز اهمیت است. در حال حاضر، حتی مدل‌های مختلف یک گوشی برای خود متخصص دارد و متخصصان هر مدل گوشی که در کار خود بسیار حرفه‌ای هستند در کار دیگری که از آن آگاهی ندارند دخالت نمی‌کنند اما درس‌های طلبگی تخصصی نشده است و یک طلبه از هر چیزی می‌خواهد آگاهی داشته باشد. طبیعی است این آگاهی‌ها سطحی می‌گردد و نمی‌توان آن را در جایی به کار گرفت. چنین درس خواندنی ذهن طلبه را مانند آشپزخانه می‌کند که هر چیزی در آن یافت می‌شود. امروزه دیگر نمی‌توان جامع المنقول و المعقول و نیز مجتهدی به صورت مطلق شد؛ همان‌طور که مجتهد اعلم صورت خارجی ندارد و این که کسی در تصورات یا تصدیقات قوی‌تر باشد دلیل بر اعلی‌ت وی نمی‌گردد. هر طلبه‌ای باید بر روی یک دانش تمرکز نماید تا در آن متخصص گردد و گرنه کسب کشکولی علم برای معرکه‌گیری مناسب است. بله، اگر طلبه‌ای از محبوبان باشد، از آن‌جا که دانش وی اعطایی و موهوبی است، می‌تواند در بیش‌تر رشته‌ها تخصص داشته باشد اما چنین فردی در هر قرنی به ندرت یافت می‌شود. طلبه‌ها به صورت عموم باید انرژی خود را بر یک جا متمرکز نمایند و گرنه توان خود را هدر می‌دهند. البته، تخصص یافتن در یک علم مجوز آن نمی‌شود که متخصص در یک علم به دیگر علوم بی‌حرمتی نماید و هر دانشی در جای خود محترم است.

آن‌چه در این زمان برای طلبه بسیار لازم است «قناعت» است، وگرنه

برای تأمین هزینه‌های زندگی ناچار می‌شود به هر رطب و یابسی دست بزنند. توقع همسر و فرزندان را نیز باید با اخلاق خوب و تربیت نیکو با خود همراه کرد.

برای درس خواندن باید ذهنی خلوت داشت تا تمرکز و استجماع حاصل شود و ذهن شلوغ که معلوماتی فراوان دارد هیچ‌گاه به توان تولید علم دست نمی‌یابد.

به طور خلاصه، طلبه ناگزیر از مربی است و باید رشته‌ای تخصصی که با علاقه، ذهن و استعداد او سازگار باشد را برگزیند و نیز قناعت کند. آن هم قناعتی که همسر و فرزند آن را اختیار کنند نه آن که بر آنان به اجبار تحمیل شود.

طلبه باید به مربی خود بسیار نزدیک باشد و هر دو به هم اعتماد داشته باشند تا وی بتواند به مشی تحصیلی، شیوه‌ی مطالعه و تحقیق و روش استنباط او آشنا گردد. هم‌چنین طلبه باید تربیت‌پذیر بوده و از مربی خود شنوایی داشته باشد نه آن‌که در عرض او حرکت نماید. هم‌چنین باید به وقت مربی تعهد داشته باشد و چنین نباشد که به راحتی سرکلاس درس حاضر نشود. طلبه اگر به کار خود عشق داشته باشد هیچ‌گاه از جدیت و قوت دور نمی‌گردد. من در زمانی که درس می‌خواندم، گاهی تراکم و فشار ناسوت بر من بسیار زیاد می‌شد به‌گونه‌ای که پرت شدن از یک مناره برای من راحت‌تر بود.

در این جا اگر بخواهم یکی از جدی‌ترین آسیب‌های دوره‌ی تحصیلی طلاب را نام ببرم باید دور شدن نظام آموزشی حوزه از شیوه‌ی استادمحوری را بگویم. امروزه رابطه‌ی استاد و شاگرد، صفا و اعتماد

متقابل را ندارد. استاد از شاگرد در هراس است و شاگرد به استاد مشکوک است، استاد می‌ترسد چیزی بگوید و شاگرد آن را نپذیرد و فرد عاقل نیز می‌داند نباید سخنی را گفت که دیگران از او نمی‌پذیرند. شاگرد به استاد مشکوک است چون هرچه دیده، بدلی بوده است و نمی‌داند استاد فعلی وی، واقعی است یا نه. در گذشته و به‌ویژه در حوزه‌های خصوصی، نه استاد از شاگرد می‌ترسید و نه شاگرد به استاد مشکوک بود و هم‌چنین بیش‌تر حوزه‌های درسی خصوصی بود، برخلاف امروزه که همه عمومی شده و استاد محوری از بین رفته است، و نیز قبل از این استاد ربانی بسیار بوده است و امروزه خیلی به‌ندرت دیده می‌شود.

برخی درس‌هایی که در حوزه دایر است به سبک دیگری اداره می‌شود و چنین نیست که کسی برای درس به کلاس حاضر شود و درس بهانه‌ای است برای عملی کردن انگیزه‌های دیگر که من نمی‌خواهم در این مختصر از آن نام ببرم. در این‌گونه دروس به‌ندرت می‌شود که از جمعیت و کمیت، کیفیت زاییده شود. این درس‌ها اگر تعطیل شود باز برخی هستند که در محل آن بنشینند. البته، من نمی‌خواهم تمامی درس‌های حوزه را به درس با سبک دیگر متهم نمایم. در زمان ما درس مرحوم حایری پربرترین درس خود بود و بیش‌تر کسانی که در این درس حاضر می‌شدند یا مجتهد بودند و یا قریب به اجتهاد. اما در هر دوره‌ای چند درس با ویژگی گفته شده در حوزه وجود دارد. اگر این حرف‌ها را برای اساتید چنین درس‌هایی بگویید آنان نیز تصدیق می‌کنند و می‌گویند صاحب این حرف‌ها به اسرار حوزه آگاه بوده است. ما درس آقا مرتضی حایری را در حوزه داشته‌ایم که بیش از نیم ساعت طول نمی‌کشید و حدود چهل تا پنجاه نفر شاگرد

داشتند اما با این وجود، تمامی این شاگردان فاضل بودند و برخی از آنان هم‌اینک ادعای مرجعیت دارند، اما در میان نزدیک به هزار نفری که به یک درس می‌رفتند نمی‌شود حتی یک شاگرد فاضل سراغ داشت. بیشتر این مشکلات نیز برای آن است که اقتصاد حوزه‌ها ضعیف است و به طلبه‌ها امکانات لازم را نمی‌دهند. با شهریه‌ای که طلاب می‌گیرند حتی نمی‌شود خانه‌ای را اجاره کرد تا چه رسد به آن‌که بتوان با آن زندگی نمود. این در حالی است که گاه شنیده می‌شود مبلغ هنگفتی از وجوهات کجا از دست رفته است. مثل این که طلبه‌ها توفیق دارند از این پول‌ها مصرف نکنند و این امور نیز خود لطفی از ناحیه‌ی خداوند به آنان است؛ چرا که برخی افراد، وجوهات را بدون توجه به روند تولید این درآمد می‌گیرند و هر پولی را که به عنوان وجوهات به آنان داده می‌شود قبول می‌کنند. برخی پول‌ها نکبت می‌آورد. کسی که چنین پولی خیر می‌کند مثل آن است که کورکی از بدن خود درآورده و آن را به دست دیگری داده تا از آن استفاده کند. همانند زالویی که از بس خون خورده باد کرده و جز کثافت، خون و آشغال آن در وجود او نیست. این پول اگر دست فقیری برسد او را بدبخت یا بیمار می‌کند و تنها بر بدبختی او می‌افزاید و بدتر گرسنه و بیچاره می‌شود. این پول جز غده‌ای چرکی نیست و هر جا رود آن‌جا را چرکین و فاسد می‌سازد. این در حالی است که فقیران صفای الهی هستند، نه منتظرانی برای گرفتن چرک، و به همین خاطر باید چنین پول‌هایی را نگرفت. فقرا الطاف الهی هستند که خداوند به شاگردان آنان صبر داده و هیچ مقامی بالاتر از فقر آنان نیست. همین فقر ظاهری نمادی از بی‌نیازی عارفی است که سال‌ها سینه چاک نموده تا به آن دست یابد. البته در برابر

فقر باید تحمل خدایی داشت و آبروی خود را حفظ نمود و از حد عفاف و کفاف بیرون نرفت.

این چنین نیست که دنیا داران در راحتی باشند، و البته چنین نیست که فقر خوب باشد. فقر با آن که سخت است، شیرین است و باعث طهارت فقیری می شود که خودنگه دار و صبور باشد اما برخی دارایان با هیچ چیز تطهیر نمی شوند. مسؤول یکی از بانک ها می گفت یکی از ثروتمندان در این جا حسابی داشت و وی می گفت من سود پول هایم را نمی خواهم و آن را برای همین بانک هزینه نمایم و ما بدون این که از او امضایی بگیریم از سود وی هزینه های داشتیم. وی بعد از مدتی فوت نمود و وارثان وی خواستار پول او شدند و تمام سود آن را نیز از ما خواستند؛ حتی فرزند وی به صراحت می گفت پدر من بی خود کرده که سود آن را نخواسته است و مسؤول بانک مورد مؤاخذه واقع شد. بله، این پول اقتضا نداشته که در امر خیری هزینه شود.

سخن من این است که در اخذ وجوهات باید به این مسایل توجه داشت و در هزینه ی آن نیز دقت داشت تا کار به جایی نرسد که در میان طلاب، کسانی باشند که حتی کفش تا به تا می پوشند. مصرف اولی وجوهات تأمین هزینه ی زندگی طلاب موجود است و نباید آن را در غیر این مورد؛ به ویژه ساخت بناهای خیریه و عبادی هزینه کرد. ما حتی با توجه به نیاز طلاب، مصرف وجوهات در ساخت مدارس را درست نمی دانیم.

در این جا نمی خواهیم از شهریه ی طلاب سخن بگوییم که آن را در کتابی مستقل با عنوان «اقتصاد حوزه های علمی و شهریه ی عالمان دینی»

واکاوی نموده و در آنجا از شرایط مرجع دینی سخن گفته و خاطرنشان شده‌ایم فقیهی می‌تواند مرجعیت دینی داشته باشد که هم اجتهاد داشته باشد و هم عدالت و اجتهادهای ساختگی و صوری جواز تقلید نمی‌آورد و هم‌چنین مرجع دینی نباید بسیار فرتوت باشد. برای جواز اخذ وجوهات گفته‌ایم فقیهانی که قدرت اعطا ندارند جایز نیست وجوهات بگیرند؛ همان‌طور که دادن وجوهات به آنان جایز نیست. با نظام وجوهات نباید فقری در قم باشد، اما چون به صورت غالبی قدرت اعطا در پرداخت وجوهات و سیستم کارآمد در توزیع آن نیست، فقیران این شهر کم نیستند، هرچند قم یکی از شهرهایی است که در اعطای صدقه رده‌ی دوم کشوری را دارد. با این همه وجوهات، طلبه‌ها و حوزه نباید این قدر درگیر مشکلات مالی باشند.

در این‌جا روی سخن ما با طلابی است که می‌خواهند طلبه باشند و درس بخوانند. برای طلبه چیزی بالاتر از تحصیل علوم دینی نیست و خوب نیست درس و تحصیل حتی به بهانه‌ی پرداختن به امور معنوی مانند اعتکاف یا رفتن به مسجد جمکران تعطیل شود؛ چرا که تحصیل و درس خواندن سخت‌ترین عمل و بهترین ریاضت برای طلبه است. البته در کنار علم باید تزکیه و تربیت باشد، تا علم، ما را به غرور، سختی، درشتی و تکیروی و به اصطلاح روان‌شناسی به «خودشیفتگی» مبتلا نسازد. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ﴾^۱. علمی که خداوند به انسان می‌دهد همان صفای الهی و نور باطنی است

که قدرت انشا و ایجاد می‌آورد. انسان می‌تواند به جایی برسد که به اندازه‌ی خداوند ببیند، بشنود و بداند. یکی از اوصاف حضرت امیرمؤمنان علیه السلام «عین الله» است. البته کسی می‌تواند به اندازه‌ی خداوند ببیند که سینه‌ی وی حتی قدرت تحمل نشست و برخاست با شمر را نیز داشته باشد. در این خصوص در کتاب «چهره‌ی عشق» سخن گفته و آورده‌ایم هر کسی باید خود باشد و هر کسی را باید در جای خود دید و انتظار نداشت از میلیون‌ها نفری که در زمین‌های خاکی یا چمن، بازی می‌کنند، همه قهرمانان دنیای فوتبال باشند. علم به معنای صفا، انکشاف و روشنایی است. نوری صافی که هیچ تاریکی در آن نیست. بر این اساس، علم امری انشایی می‌گردد که برای یافتن آن باید اجتماع داشت. طلبگی به این نیست که انسان فقط در کلاس درس حاضر شود و تسبیح به دست گیرد و ذکر بگوید، بلکه طلبه برای درس باید اجتماع نماید و تمامی سفرهای مغز خود را به کار گیرد و کار عملی، تحقیق و تفکر داشته باشد و با مطالب کشتی بگیرد و عالمان پهلوان را به سوی خود بخواند و آنان را با قدرت نقد خود به میدان مسابقه آورد. طلبه باید همواره تازه، سالم، صالح و زنده باشد. زندگی طلبگی نباید به خانه و مسجد و پیچ و خم ولا الضالین ختم شود که در این صورت زندگی تکراری و مبتلا به روزمرگی و بی‌مزه‌ای خواهد داشت. ما باید در چارچوب فهم و اندیشه قرار بگیریم.

مهم‌ترین مانع در دستیابی به این علم که نور است و امری انشایی است، جهل مرکب است؛ یعنی کسی به صورت واقعی عالم نباشد، اما خود را عالم و آگاه پندارد. چنین کسی حلال و حرام خدا را به صورت

واقعی نمی‌شناسد، اما خود را مقید به انجام واجبات و ترک محرمات می‌داند.

در مسیر تحصیل علم، اگر طلبه بخواهد طلبگی نماید و به معنای واقعی درس بخواند، وقتی برای معاشرت با دیگران ندارد و به نوعی انزوا و غربت مبتلا می‌شود اما در این راستا باید از افراط و تفریط بر حذر بود و چنین نباشد که رفت و آمدهای ضروری با فامیل را ترک گوید و انزوا و عزلت ناخواسته‌ی طلبگی نباید سلامت را از انسان بگیرد و او را در مخاطره قرار دهد. طلبه برای مصون ماندن از آسیب‌های اجتماعی باید زرهی از عقلانیت داشته باشد. حتی در ترویج دین اسلام، باید آن را در لایه‌ای از عقلانیت تبلیغ نمود و گرنه آن‌چه به عنوان دین تبلیغ می‌شود به عزلت و انزوا دچار می‌گردد و خواهانی نخواهد داشت. مطالعه و عبادت باید با زره عقلانیت همراه باشد و عرفان همان کتمان است و اظهار و آشکارسازی در آن نیست. معرفت امری است که کتمان و پنهانی را به راحتی می‌پذیرد و معرفت در اصل امری کتمانی است و آن‌که اظهار دارد معرفتی ندارد. معرفت گاه به رمز تعبیر می‌شود و آن‌چه اظهار در آن باشد، رمز نیست. طلبه باید همانند مردم زندگی کند و خود را از فرهنگ زمانه ممتاز و منزوی نداند و روایت «انا معاشر الانبیاء امرنا ان نکلم الناس علی قدر عقولهم»^۱ منحصر به گفته نیست و شامل دیگر رفتارها و کردارها نیز می‌گردد.

زیاده‌روی و افراط در هر چیزی ناشایست است. می‌گویند روایت

۱. کافی، ج ۱، ص ۲۳.

است برای زن‌ها لباس فراوان نخرید. خرید لباس زیادی برای مردان نیز ناپسند است. باید به تربیت دینی رسید تا دین‌داری خاصیت داشته باشد. کسی که دین دارد اما تربیت ندارد مثل کسی است که دوربینی می‌خرد اما دانش استفاده از آن را ندارد. در یکی از بیمارستان‌های کربلا دیدم نظافت نمی‌شود و می‌گفتند خاک نشسته شده در این جا تربت است و نباید آن را جمع کرد. به آنان گفتم این خاک حامل ویروس و باست و تربت نیست و باید بر آن آب پاشید و آن را جمع کرد همان‌طور که آب شما نیز مسموم است. کار شما محبت نیست و انعکاس به ضد است. اگر فلسفه و خردورزی در مراکز علمی رونق می‌گرفت چنین انحرافات در جامعه شکل نمی‌گرفت. این مراکز هنوز که هنوز است در معرفت مشکل دارند اما در محبت به میزانی که به احساسات مربوط است کمبودی در میان نمی‌باشد.

یکی از موارد افراط، فرار از قوانین حاکم بر نظام فعلی حوزه‌هاست. درست است روش آموزشی حوزه اشکال دارد و از روش استادمحوری دور افتاده است، اما این جا نظام و قانون دارد و طلبه نمی‌تواند بیرون از این نظام، به صورت مستقل زندگی کند. طلبه باید خود را به امتحانات حوزه مقید بداند. اگر ما نتوانیم خود را با کم‌ترین حد نصاب حوزه که امتحان است هماهنگ کنیم، دیگر نمی‌توانیم خود را هماهنگ کنیم و به ماجراجویی گرفتار می‌شویم. کم‌ترین امر طلبگی هم‌اینک امتحان‌های حوزه است و روی‌گردانی از آن در هر صورت اشتباه است. زندگی طلبه باید یک زندگی عادی انسانی و عقلایی باشد. هر پیر و مرشدی که طلبه را از نظام امتحانات حوزه منحرف نماید، ناسالم است؛ هر چند این نظام

هزار و یک اشکال داشته باشد. نخستین سخن من با طلبه‌هایی که این جا می‌آیند این است که اگر کسی نتوانست روی زمین راه برود، به حتم نمی‌تواند به آسمان‌ها راه یابد. نخستین عارضه‌ی سوء‌گریز از امتحان این است که به شما تهمت بی‌سوادی را وارد می‌آورند. این مانند آن است که کسی در این کشور زندگی کند و شناسنامه یا پایان خدمت نداشته باشد که در این صورت هیچ کاری به او سپرده نمی‌شود و وی حتی ازدواج خود را نیز نمی‌تواند به صورت قانونی ثبت کند. باید نظم داشت و به صورت متعارف زندگی کرد. کسی که می‌خواهد طلبه شود از امتحانات آن گریزی ندارد.

قبح افراط و زیاده‌روی، در عبادت و عزاداری نیز صدق می‌کند و هر چیزی مرزی دارد که فراتر از آن ناموزون و ناشایست است. اگر کسی بخواهد عبادت مولا حضرت امیرمؤمنان علیه السلام را داشته باشد اشتباه می‌کند؛ چرا که هر کس استعداد و ظرفیتی دارد. شما در این صورت از حق دیگران کم می‌گذاری و به مثل همسر و فرزند خود ظلم خواهی کرد. این حضرت امیرمؤمنان علیه السلام است که هم توان عبادت‌های سنگین را دارد و هم توان همسرداری.

پدر بزرگ شهید مفتاح که روحانی بسیار پیری بود، چهره‌ای بسیار زیبا و نورانی داشت. وی، گاه در کنار مرحوم آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی می‌نشست. مردمی که به دیدار مرحوم آقا نجفی می‌آمدند گاه ایشان را با آقا نجفی اشتباه می‌گرفتند. آیت‌الله مرعشی فردی خوش‌قیافه و درشت اندام بود، ولی درشتی اندام ایشان به درشتی پدر بزرگ آقای مفتاح نبود. این پیرمرد نورانی شاگرد آقا نجفی بود و مردمی که می‌خواستند دست

آیت الله مرعشی را ببوسند به اشتباه دست ایشان را می‌بوسیدند و ظاهر بسیار زیبای وی آنان را به اشتباه می‌انداخت. زیبایی چهره‌ی او نیز برای این بود که تمامی طول سال غیر از چند روزی که روزه‌ی آن حرام یا مکروه است را روزه می‌گرفت.

درست است قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا﴾^۱؛ لازم به ذکر است که مراد از ﴿فِينَا﴾ پنهان داشتن امور عبادی و مجاهدت‌هاست و مانند «سبیل الله» نمی‌باشد که جهاد برای هموار ساختن راه دین در برابر دشمنان و مشرکان است و این تعبیر؛ یعنی قید: ﴿فِينَا﴾ غیر اظهاری بودن مجاهدت‌ها را بیان می‌دارد. به عبارت دیگر درست و مشروع نیست آدمی چنان به عبادت‌هایی مثل نماز و روزه بپردازد که به خود آسیب رساند و هرکاری را باید به صورت عقلانی دنبال نمود. در جهاد نیز باید به طور کامل مواظب بود که کسی کشته نشود و آفت نبیند. دین و قرآن کریم آمده است تا همگان را سلامت دهد و زنده کند نه این‌که آنان را بیمار و عفونی سازد. این‌که بعضی در جبهه سر خود را پایین نمی‌گرفتند تا شهید شوند از کمی معرفت آنان به دین و امری نادرست بوده است.

روحانیون امروز در زمانی زندگی می‌کنند که تمامی مردم به اعصاب آرام نیاز دارند و ظاهر آنان نباید به هیچ‌وجه بوی امری غیر عادی را دهد. آنان باید با لایه‌ای تمام عقلانی کارهای خود را دنبال کنند تا دیگران نیز با الگوگیری از ایشان در پی عمل به شریعت برآیند و دنباله‌رو عالمان گردند.

عزالت و کناره‌گیری برای ضعیفان شایسته است و چیزی، حتی اعتکاف و روزه‌داری برتر از درس خواندن برای طلبه نیست. طلبگی اگر برزی طلبگی باقی باشد به خودی خود ریاضت، سختی و انزوا را دارد. کسی که طلبه می‌شود اگر بخواهد درس بخواند وقتی برای او نمی‌ماند تا با فامیل، دوست و آشنا معاشرت و رفت و آمد کند و این امری طبیعی است، ولی لازم نیست تابلویی در خانه‌ی خود بالا برد که هیچ‌کس به خانه‌ی من نیاید که من طلبه شده‌ام و من هم به خانه‌ی هیچ‌کس نمی‌روم. هرکسی باید با دیگران برخوردی عادی و منطقی داشته باشد و جامعه نباید نسبت به طلاب چنین برداشتی داشته باشد که آنان افرادی عزلتی و گوشه‌گیر هستند، بلکه جامعه باید به این فکر برسد که طلابی که به درس تعهد دارند وقت آن را ندارند که به دید و بازدید روند.

روزه و هر عبادتی نباید سلامت انسان را به مخاطره بیندازد. شریعت، روزه‌ی مضر را نمی‌پذیرد و آن را باطل می‌داند.

این که امروز اسلام در مخاطره قرار گرفته، مشهود همگان است اما این که مسلمانان خود را در میدان جنگ نمی‌بینند و زره نمی‌پوشند، واقعیتی دیگر است. زره‌ای که امروزه هر مسلمان و به‌ویژه متولیان امور دینی باید بر تن داشته باشند «عقلانیت» و «معنویت» است. هر عالمی که این دو سلاح را نداشته باشد از رده‌ی اعتبار خارج است و منزوی می‌گردد و با انزوای عالمان دینی، به طور قهری این دین است که منزوی می‌شود. تعقل و خردورزی می‌تواند همه را برگرد یک کلمه که برای همه مستوی

است گرد آورد: ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ﴾^۱.
محوری‌ترین امر برای زندگی یک طلبه باید عقلانیت باشد و در زندگی
نباید مطالعه، درس، حرکت و قیافه‌ی ما به‌گونه‌ای باشد که آن را تابلو و
انگشت‌نما سازد که در این صورت از عقلانیت به دور است. عرفان نباید
بهانه‌ای برای دوری از تعقل باشد. اصل اساسی در عرفان همان کتمان
است و عرفان هیچ‌گاه اظهار ندارد؛ همان‌گونه که معرفت امری است که
می‌تواند مورد کتمان و پنهان قرار گیرد. انگلیسی عرفان را یک رمز می‌داند
و طبیعی است رمزی که گشوده شود، رمز و عرفان نیست. طلبه باید سعی
نماید لباس، ظاهر و مسیر زندگی وی غیر عادی نباشد و باید همانند مردم
معمولی زندگی کند. همان‌گونه که روایت می‌فرماید: «أَمَرْنَا أَنْ نَكَلِّمَ النَّاسَ
عَلَى قَدْرِ عَقُولِهِمْ»؛ با افراد جامعه متناسب با درک و فهم آنان سخن گوئید.
این امر منحصر به گفتمان و خطابه نیست و دیگر شئون زندگی را نیز در بر
می‌گیرد. روایت دیگری می‌فرماید: کرده‌های خود را با میزان خرد افراد
جامعه هماهنگ نمایید. هر عملی حتی ریاضت باید به‌گونه‌ای باشد که
ظاهر نداشته باشد و چنان‌چه ریاضتی به ظاهر کشیده می‌شود باید ترک
شود. به طور مثال، اگر کسی روزه می‌گیرد و اثر آن در چهره وی دیده
می‌شود و او را به‌گونه‌ای بیمار یا ضعیف می‌سازد و در زندگی عادی او
خلل و مشکل به وجود می‌آورد مطلوب نیست روزه بگیرد. امساک،
کتمان و پنهان‌کاری، خود از افعال ارادی و اظهاری است که منفی نیست.
فرهنگ دینی نیازمند تربیت درست است. متأسفانه در بسیاری از

موارد ما فرهنگ نادرستی از دین در ذهن داریم. در یک هیأت مذهبی درگیری شده است و همان‌ها که حسین حسین می‌گویند به هم فحش‌های رکیکی می‌دهند. چنین کسانی تربیت دینی ندارند. عزادار باید معرفت به امام حسین علیه السلام داشته باشد تا عزاداری او ارزش داشته باشد. معرفت همان تربیت است؛ کسی مثل امام صادق علیه السلام برای امام حسین علیه السلام اشک می‌ریزد و زایری مانند جابر بن عبد الله انصاری است که به حق امام و مقام ولایت او عارف و آشناست و زیارت اربعین او ماندگار می‌شود. این اثر تربیت دینی است. هم‌چنین این تربیت در علم‌ها و پرچم‌های عزاداری نیز باید نمود داشته باشد و نظام باید برای نقش‌های آن طراحی مطابق با فرهنگ و تربیت دینی داشته باشد. نمونه‌ی دیگر تربیت دینی از قبرستان گفته می‌شود. کسی که به قبرستان می‌رود و بر روی قبر مرده‌ی خود می‌نشیند و فاتحه می‌خواند تربیت دینی ندارد. در قبرستان نباید بر روی قبرهای مردم پا گذاشت و باید از حاشیه‌ها راه رفت. قبرستان مسیحی‌ها بسیار تمیز است. آنان ادب بسیاری دارند و پا روی قبر کسی نمی‌گذارند. عالمان ما باید تربیت دینی را آموزش دهند. آنان بر روی قبرهای خود فرش می‌اندازند. فرهنگ دینی بدون فرهنگ درست و تربیت سالم کارایی ندارد.

برخی از طلاب را به قبرستان مسیحی‌ها برده بودم تا برخی مطالب را به آنان آموزش دهم، اما برخی از آنان مدام بر می‌گشتند و پشت سر خود را نگاه می‌کردند. آنان چنین نگاه‌هایی را تجاوز و بی‌احترامی می‌دانند. در آن جا هر کس کنار قبر مرده‌ی خویش می‌نشیند و گریه و راز و نیاز می‌کند. او می‌خواهد گریه کند و نگاه دیگران به او مزاحم اوست.

برای آن‌که نمونه‌های دیگری از تربیت دینی را گفته باشم برخی از موارد ایذاء مؤمن را بازگو می‌نمایم. ایذاء مؤمن حرام است اما برخی از مصادیق آن حکم حرمت را ندارد و جزو آداب است. به طور مثال، اگر کسی ژست افراد پول‌دار را داشته باشد و به محله‌های فقیرنشین برود، آنان با دیدن وی اذیت می‌شوند و نیز اگر کسی لباس کهنه و مندرس بپوشد و نزد اهل ایمان و وجدان رود، آنان را ناراحت می‌سازد؛ چرا که کمبود وی را می‌بینند. هم‌چنین سیگار کشیدن در جمع ایذایی است که حرام نیست اما بی‌تربیتی است و نیز همسر را به سبب بوی بد دهان - که هم‌چون افعی می‌ماند - آزار می‌دهد. البته کسی که به دود نزدیک می‌شود مشکلی روانی دارد که باید آن را شناسایی و برطرف نماید. کبوتربازی و پشت بام رفتن نیز همین‌طور است و ایذاء همسایگان می‌باشد اما کمبود شخصیت را می‌رساند و نه حرمت را. انسان نباید محرمات الهی را کوچک نماید و هر حرامی را باید در بستر خود دید و نیز بدی‌هایی را که حرام نیست اما بی‌ادبی و بی‌تربیتی است از حرام‌های شرعی باز شناخت و آن‌ها را با هم خلط ننمود تا حرام‌های الهی آسیبی نبیند. این مسایل را باید با اخلاق، ادب، مرحمت و لطف به مردم آموزش داد؛ همان‌طور که قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ﴾^۱ که معنای آن مهندسی فرهنگ و بسترسازی برای آن به صورت جمعی است.

گفتیم عمل و رفتار انسان نباید فراتر از عقول مردمان باشد و ریاضت وی نیز نباید اظهار داشته باشد. برای عمل نیز بالا یا پایین بودن آن تفاوت ندارد و آن‌چه به عمل ارزش می‌دهد نیت آن است. خدا رحمت کند

مرحوم ادیب نیشابوری را، که از اولیای خدا بودند. ایشان می فرمود: برای من گفتن کفایه و صرف هیچ تفاوتی نمی کند، بلکه آن چه برای من مهم است کسانی هستند که حرفم را می شنوند و به آن دل می سپرند. گفتن کتاب ها پیکر عمل است و حقیقت عمل، نیت انسان است.

گاهی بر اساس غرور و خود بزرگ بینی و گاهی نیز بر اساس عوارضی جانبی و غیری، فردی شرور، چند نفر یا جمعیت بسیاری را پریشان می کند و گاه یک فرد نکبتی دارد و نکبت وی ناگهان جمعی را به هم می ریزد. برای نمونه، او نماز صبح خود را نخوانده است و همین سبب اختلاف و درگیری او با دیگران می شود. اگر انسان این موانع را از خود برطرف نماید خداوند چه بسا خیر کسی را به نزدیک ترین طریق به او اعطا می کند. البته، خیر بعضی به دورترین طریق اعطا می شود. ما در این امور که ریزه کاری های بسیاری دارد دقیق نمی شویم، اگر چه کلی آن قابل فهم است، ولی جزیی آن به عکس علوم تجربی، قابل فهم برای امروز ما نیست. برای تقریب این معنا به ذهن باید چنین مثال زد که گاه خداوند بهشت را برای کسی، در اختیار نمودن مشاغل فرودین قرار می دهد، ولی فرد ناآگاه با زبان بی زبانی و ناخودآگاه می گوید من از خیر بهشت گذشتم و نمی خواهم چنین شغلی داشته باشم، من می خواهم برای خود آقا باشم و به بهشت روم. در این صورت، وی با این نیت در واقع مسیر بهشت را برای خود مسدود کرده است؛ چرا که وی تسلیم حق نبوده است. یا در میان ما طلبه ها برخی به گفتن درس خارج افتخار می کنند و گفتن سیوطی را عار و ننگ می دانند. چنین شخصی هر چند نام کار خود را «خدمت» می گذارد اما این خدمت، به اقتضای میل و هوس اوست و وی را از

مسئولیتی باز می‌دارد که خداوند پیش پای او می‌گذارد. انسان نباید حتی طریق خیر را برای خود مشخص کند و باید همه چیز را به خداوند بسپارد، ولی این کار سخت است چون نفس آدمی چموش است و این کارها را نمی‌پذیرد.

خداوند گاهی خیر کسی را به نزدیک‌ترین طریق به او اعطا می‌نماید و گاه خیر بعضی را از دورترین طریق به آنان می‌دهد. گاه خیر کسی در این است که به کارها و مشاغلی که از نظر جامعه فرودین است اشتغال داشته باشد و از همان طریق - که نزدیک‌ترین طریق است - به خیر خود دست می‌یابد در حالی که برخی به سبب داشتن حب نفس، تکبر و غرور راه خود را دور می‌سازند و به مشاغلی که از دید اجتماع برتر دانسته می‌شود رو می‌آورند و راه خود را سال‌ها دور می‌نمایند. نگاه به مقام و موقعیت مشاغل و دل بستن به مشاغل پرموقعیت یا پردرآمد از رسوبات ذهن است. چنین کسی درونی آلوده دارد و برای تطهیر آن به طهارت نیاز دارد. داستانی که از مرحوم حاجی سبزواری نقل می‌کنند، وارستگی بسیار ایشان را نشان می‌دهد. وی در زمانی که عالم و حکیم بوده است به مدرسه‌ای در کرمان می‌رود و خادم آن مدرسه می‌شود. او نمی‌خواسته سطحی کار کند یا خراباتی و ریاضتی شود، بلکه وی وقتی از نجف می‌آید، می‌بیند حال و هوای آقایی در وجود او مانده است و اگر چنین بر منبر رود هم خود و هم دیگران را نجس می‌کند و اگر امروز خود را پالایش نکند وقتی بر منبر نشست دیگر نمی‌تواند نفس را رام کند، به‌ویژه که او را حکیم علی الاطلاق می‌گفتند، به همین دلیل به جای آن‌که به سبزواری رود، جای غریبی مانند کرمان را بر می‌گزیند و این‌گونه می‌شود که در تاریخ

می ماند و نام او تا دامنه‌ی ظهور امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) باقی است؛ زیرا نمی خواست آقا باشد و خداوند گفت تو که نمی خواهی آقا باشی برای آقای مناسبی! او در غربت کرمان بود که توانست خود را صاف و نفس را پالایش کند و در مدرسه‌ای، نوکر فراشی شد و به هرچه او می گفت، چشم می گفت! داشتن چنین حالاتی بسیار سخت است! به ویژه برای کسی که تا به او بگویند بالای چشمش ابروست به او بر می خورد.

طلبه باید در این زمان قدرت تفکر و نوشتن داشته باشد. او باید بتواند فکر کند، طرح بدهد، خوب بنویسد و خوب بگوید. این را حتی با تمرین و به زور هم که هست باید به دست آورد وگرنه تنها هزینه‌ای بر آقا امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) تحمیل نموده است. باید این ضعف‌ها را برطرف کرد وگرنه رفتن شما ثواب دارد. حوزه‌ی ما نباید حوزه‌ی ضعیفانی باشد که چند سیبل کلفت، عرفان آن را بر باد دهند و چند نفری که زیر ابروهایشان را برداشته‌اند فلسفه‌ی آن را عقیم سازند. امروز روز رجز خواندن و گریه کردن نیست، بلکه روز عرضه‌ی دانش و علم است. ما مثل امام خمینی (ره) را طلبه می دانیم و به کم تر از آن نیز نباید راضی شد؛ چرا که برای دین نمی تواند در دنیای علمی امروز کارآمد باشد؛ به ویژه آن که امکاناتی که طلبه‌های امروز در اختیار دارند برای مثل حضرت امام نبوده است. حوزه باید طلبه‌هایی تربیت نماید که قدرت اندیشیدن، توان طراحی و تمدن و تحصیل تدین را با هم داشته باشند. وقت طلبه‌ها با تلویزیون، رادیو، اینترنت، ایاب و ذهاب، میهمانی، شب نشینی با رفقا، منبر و غصه یا تلاش برای رزق و روزی گرفته می شود. از سویی سبک حوزه‌ها سبک قدیم است و کم ترین هم خوانی را ندارد.

طلبه‌ها بازخواست ندارند و به کسی پاسخ‌گو نمی‌باشند و نظام امتحانی حوزه به‌ویژه امتحانات شفاهی آن بسیار علیل و ناکارآمد است و کم‌تر طلبه‌ای است که برای امتحان ترس، تحقیر و خودکم‌بینی و در امتحان شفاهی موضعی ضعیف نداشته باشد.

در تهران که بودم از منزل تا محل یکی از درس‌ها حدود پانزده کیلومتر فاصله داشت و من آن را با دوچرخه طی می‌کردم. نصف این مسیر آسفالت بود و نیمه‌ی دیگر آن خاکی. زمستان‌ها این مسیر باتلاق می‌شد و تا ساق پای آدمی در گل فرو می‌رفت و من باید دوچرخه را بر دوش می‌گرفتم. من پیش از اذان صبح حرکت می‌کردم تا به آن درس برسم. وقتی می‌رسیدم خیس عرق شده بودم و آب بود که شرشر از من می‌ریخت. کفش‌هایم به طور کامل گلی می‌شد و هرچه بندهای آن را محکم می‌بستم که بیرون نیاید فایده نداشت. آقا از اندرونی می‌آمد و بعضی روزها می‌گفت مطالعه نکرده‌ام. او ناز می‌کرد و گاه زور می‌گفت اما من صبور بودم و خدا را شکر می‌کردم و می‌گفتم ماکار خودمان را کرده‌ایم و باقی را هر چه باشد حاشا به کرم، ما زورمان به این آقا نمی‌رسد. او روزی در یکی از منبرهای خود از پشتکار من تعریف می‌کرد. وی عارف بود و برای آن‌که مزاحم نداشته باشد در بیابان‌های اطراف شهر زندگی می‌کرد. در واقع او از دست مردم فرار کرده بود. البته من هم با آن‌که بیچه بودم اما خیلی استکبار داشتم و حاضر نبودم به هر درسی بروم. در اثر سرمای همان سال‌ها سینوزیت گرفتم و از سردرد آن رنج می‌بردم. سلامت، کیمیایی است که کم‌تر یافت می‌شود و جسم که سالم نباشد روح هم سالم باقی نمی‌ماند.

مجاهدت پیرایه‌زدایی

یکی از وظایف بسیار مهم حوزه‌های علمیه در حال حاضر، که رسالتی بسیار سنگین نیز هست و مجاهدت علمی فراوان و تحمل سختی‌های زیاد را می‌طلبد، «پیرایه‌زدایی از معارف و آموزه‌های دینی» است. به عبارت دیگر، حوزه‌ها باید آنچه را به نام دین شناخته می‌شود اما دینی نیست و به مرور زمان به متون دینی راه یافته است - مانند اسرائیلیات - شناسایی نماید تا حجم بزرگی از مبلغان حوزه که گاه کم‌تر تحقیق می‌کنند و بیش‌تر سخن می‌گویند، آن مسایل را به اشتباه در قالب دین تبلیغ نکنند و طبیعت ساده و هماهنگ با فطرت مردم را، که تنها دین را می‌پذیرد نه امور غیر دینی، به مخالفت با دین برنیا‌نگیزانند.

باید دلایل عقلی که از معارف دینی بحث می‌نماید با معیارهای منطقی صحیح، مورد ارزیابی دقیق قرار گیرد و توهمات و خیال‌ها، لباس خردورزی به خود نپوشد و نیز دلایل نقلی با قرآن کریم و فرهنگ دینی به محک گذاشته شود و گزاره‌هایی که با روح و فرهنگ دینی و با قرآن کریم مغایر دانسته می‌شود را عنوان دینی نداد. دین ما حیثیت‌ها و نیز کیفیت بسیار پیچیده، بلند و رسایی دارد که در طول تاریخ و با گذر زمان از

ناحیه‌ی برخی از افراد مغرض یا دوستان ناآگاه پیرایه‌های فراوانی به خود گرفته است. این پیرایه‌ها در روایات تفسیری و دعایی، خود را بیش‌تر نشان می‌دهد و اثر مخرب آن نیز در برخی فتاوا وجود دارد و سبب دین‌گریزی برخی توده‌ها گردیده است. گاه فتوا یا روایتی در برخی از کتاب‌ها وجود دارد که دین به تکذیب آن پرداخته است و روح دینی به هیچ‌وجه، آن را بر نمی‌تابد. ما به چنین مطالبی که از دین نبوده و به دین ورود پیدا کرده است «پیرایه» می‌گوییم.

متخصصان و کارشناسان هر رشته‌ای باید پیرایه‌های موجود در دانش خود را مورد شناسایی قرار دهند. شناخت پیرایه‌های کلامی، فلسفی، عرفانی، تفسیری و فقهی کاری بسیار مهم، سنگین و ضروری است. این کار نخست باید از کتاب‌های مورد تأیید و درسی آموزش و پرورش و آموزش عالی شروع شود و به کتاب‌های حوزوی ختم گردد. در فقه، قاعده‌ای با عنوان «تسامح در ادله‌ی سنن و مستحبات» وجود دارد و همین امر سبب شده است برخی پیرایه‌ها شکل استحباب به خود بگیرد. در حالی که استحباب، حکمی دینی است که در مقام عمل قصد قربت نیاز دارد، از این رو نیازمند دلیل محکم شرعی است.

شناسایی پیرایه‌ها و تقریر دلیلی که با آن به مخالفت برخیزد بسیار سخت و طاقت‌فرسات؛ چرا که گاه پیرایه‌ای، تاریخی هزار ساله دارد و مبارزه با آن، یعنی مبارزه با هزار سال پیشینه که هرچه به پیش می‌رفته، قوی‌تر می‌شده و نفوذ بیش‌تری در روح و جان فقیهان و جامعه می‌یافته است. نقد چنین گزاره‌ای که به نام دین شناخته می‌شود نیازمند بررسی آن در طول تاریخ آن و نقد و اصلاح تمامی آرای است که به آن فتوا داده‌اند و

برای آن دلیل آورده‌اند. یکی از این پیرایه‌های شناخته شده «نرح ماء بئر» است. آب چاه به فتوای گذشتگان از علما، هرچند سه وجب و نیم به طول، در سه وجب و نیم به عرض، در سه و وجب و نیم به ارتفاع باشد با افتادن سگی درون آن نجس می‌شده است و در نهایت، علامه‌ی حلی رحمته الله با آن به مخالفت برخاست و آن را تصحیح کرد.

پیرایه‌شناسی نیازمند بررسی و تحقیق گسترده و قدرت نقد، تقریر، تحلیل و نوآوری و نیز شجاعتی است که بتواند به مخالفت با افراد سرشناس و کتاب‌های قوی برود. برای موفقیت در این راه نیز باید بنیه‌ی علمی در رشته‌ی مزبور داشت و به شدت باید از برخوردهای عامیانه و سطحی نسبت به گزاره‌های دینی پرهیز داشت و به زودی و بدون تحقیق لازم و بدون در دست داشتن دلایل درست، شعله‌ی مخالفت را با چیزی که از متن دین دانسته می‌شود نیافروخت که آتش آن بر جان مخالف خواهد افتاد. در این راه باید موضوع احکام را به نیکی شناخت و هیچ‌گاه در پی تحقیق حکمی بر نیامد که موضوع آن برای فرد، مجهول و ناشناخته است و ابعاد و جوانب مختلف آن را در دست ندارد. در منطق می‌گوییم: تصدیق فرع بر تصور است؛ یعنی باید نخست موضوع را تصور نمود تا بتوان آن را حکم داد و تصدیق کرد. در این جا نیز نقد فرع بر تحلیل است. باید نخست تحلیل درستی از موضوع داشت و موضوع شناخته شده و حکم آن را مورد بازشناسی قرار داد. نقدی که بر تحلیل تکیه نداشته باشد ارزشی ندارد. در نقد مطلب نیز باید نسبت به شخصیت افراد نهایت ادب را رعایت نمود و به هیچ‌وجه به شخصیت کسی صدمه‌ای وارد نیاورد و از ترور شخصیت‌ها باید به شدت پرهیز داشت که با روح علمی منافات

دارد. در بحث علمی نباید غرض، کینه و حب و بغض را دخالت داد. لزوم حفظ حرمت عالمان دینی بر جای خود محفوظ است و نباید آن را با اشتباه علمی آن‌ها خلط کرد و به جسارت و هتک حرمت رو آورد. نقد، باید نسبت به دانش افراد باشد، نه نسبت به شخصیت آنان. سقیم یا عقیم بودن مطالب علمی ربطی به شخصیت آنان ندارد و علم متعلق به تمامی افراد جامعه و سرمایه‌ای ملی و همگانی است. برای نمونه، کتاب رسایل مرحوم شیخ انصاری رحمه‌الله در واقع نقدی است بر کتاب قوانین مرحوم میرزای قمی. این کتاب توانست قوانین را کنارزند بدون آن‌که به شخصیت میرزای قمی رحمه‌الله لطمه‌ای وارد آورد و قبر مرحوم میرزای قمی همین امروز نیز زیارت‌گاه افراد است و از آن مراد و شفا می‌طلبند. هم‌چنین نقد مطالب علمی، به معنای هتک حرمت افراد نیست و بزرگی عالمان دینی، نباید سبب عصمت و مانع نقد گزاره‌های علمی آنان شود.

هم‌اینک با نگارش «فرائد الاصول» کتاب «قوانین الاصول» را برای مطالعه باید خواند، نه به عنوان متن درسی، ولی این امر منافاتی با آن ندارد که صاحب مشکل به کنار قبر مرحوم میرزا رحمه‌الله رود و برای او قرائت قرآن کریم و فاتحه داشته باشد و از خداوند مغفرت و رفع مشکل خود را بخواهد. وارد آوردن اشکال و نقد علمی به کسی، دلیل بر بی‌حرمتی به او نیست. این جامعه‌ی بسته است که از نقد درست و علمی بزرگان خود ناراحت می‌شود و میان شرط ادب و تعصب بی‌جا خلط می‌نماید و با پنهان داشتن اشکالات علمی، خود را در معرض خطر، توقف و رکود علمی و ایستاری و عدم پیشرفت قرار می‌دهد.

حوزه، افزون بر زدودن پیرایه‌ها از داشته‌های خود، باید بر فلسفه و

کلام و نیز عرفان‌های مطرح در دنیا احاطه داشته باشد و آن‌ها را مورد نقد و بررسی قرار دهد.

هم‌چنین نباید بدون دلیل درست و تحقیق عمیق، سخنی را به کسی نسبت داد و با عجله و یا با حب و بغض نسبت به او قضاوت داشت. نقد، باید همواره منصفانه و همراه با ادب باشد. همان ضرب المثل معروف که: «برادری پابرجا، این بزغاله‌ها هم یکی هفت شاهی».

از سوی دیگر، قرآن کریم با عظمت و شگرفی که دارد و بحار الانوار و روایات دیگر نیز در اختیار ماست و مبانی اخلاقی، اجتماعی، روان‌شناسی، سیاسی و دیگر دانش‌ها در آن بسیار است که به صورت بکر و دست نخورده در آن می‌باشد و نیازمند استنباط و استخراج است و از آن در هیچ زمینه‌ای مورد بهره‌برداری قرار نگرفته است و به دست آوردن آن، نهضتی علمی و فکری را در دنیا سبب می‌شود. اما هم‌اینک با انبوه آن بحث‌ها، این سخنان موسیوهای خارجی است که در متون و جزوات دانشگاهی تدریس می‌شود. جوانان دانشگاهی که به دقت سخنان فلاسفه، متفکران و نظریه‌پردازان غربی را پی‌گیر می‌شوند اگر بدانند در مسایلی که می‌خوانند نظریات بسیار دقیقی در متون دینی وجود دارد آن را به سبب علاقه‌ی مذهبی که دارند بیش‌تر مورد تحقیق قرار می‌دهند، اما کاستی‌های مراکز علمی سبب شده است این مهم هیچ نماد و نمودی نداشته باشد.

آفت کتاب‌محوری حوزویان

از نقدهایی که بر نظام علمی حوزویان وارد است عادت «کتاب‌محور بودن» در نظام آموزشی است. طلبه‌ها چند سال وقت می‌گذارند تا کتابی

را بخوانند و سپس آن را مباحثه می‌کنند و بعد از چند سال نیز ممکن است بر تدریس همان کتاب‌هایی که خواندند همت نهند. اگر این روحیه‌ی انقیاد و انفعال نسبت به کتاب‌های موجود، از حد متعادل خود بگذرد مضر است و مانع از آن است که فرد ذهن خود را بر مسأله‌ای متمرکز کند و آن را تحلیل و تقریر نماید و بر آن نقد وارد آورد و نقاط قوت و ضعف آن را بشناسد و ذهن را به فکر و تلاش وا دارد. روحیه‌ی کتاب‌خوانی، قرائت و امتحان اگر تعادل نداشته باشد عمر طلبه را ضایع می‌سازد و او را مصرفی صرف تربیت می‌کند، نه نیروی زایا و تولیدگر. گویی او هاردی سخت است که تصورات و تصدیقات دیگران را نگاه‌داری می‌کند. هارد و حافظه‌ای که به مراتب ضعیف‌تر از حافظه‌ی یک رایانه عمل می‌کند. چیرگی چنین روحیه‌ی مصرفی، هیچ کاربرد و فایده‌ای برای فرد و جامعه ندارد و تنها به تضییع اموال امام و حقوقی که در این رابطه می‌گیرد می‌انجامد و نفس طلبه را نیز بیمار می‌سازد و او را از تکامل روحی باز می‌دارد.

خواندن و مطالعه‌ی کتاب، به‌تنهایی هنر نیست. هم‌اینک طلبه‌ها در طول ده سال فقط کتاب‌های مقدمات تا سطح عالی را می‌خوانند و آن را با جزوه امتحان می‌دهند و نمره‌های خوبی نیز می‌گیرند، اما آنچه حایز اهمیت است قدرت تحلیل گزاره‌های این کتاب‌هاست. در درس خارج نیز به نوشتن دفترچه‌ای که درس خارج استاد در آن نت‌برداری شده است بسنده می‌شود. طبیعی است در چنین نظامی اگر کتابی نیز نوشته شود تکرار مکررات کتاب‌های پیشینیان است و نوآوری خاصی، جز در برخی موارد که در پردازش عبارت وجود دارد، دیده نمی‌شود.

طلبه باید باور کند وقت وی برای تحقیق و نوآوری است و او باید تمرین کند و ریاضت کشد که صاحب فکر و دارای قدرت اندیشه شود و بتواند فکر کند و بنویسد. گاه انسان باید ده ساعت فکر کند تا بتواند یک خط گزاره بنویسد تا با مبانی منطقی، هم از لحاظ صورت و هم از لحاظ ماده سازگار باشد و به ویژه نقدی محتوایی بر آن وارد نباشد.

اگر عبارت با پشتوانه‌ی فکر و اندیشه نگارش یابد، ماندگار می‌شود. نویسنده‌ای ممکن است در باب یک موضوع چندین جلد کتاب بنویسد ولی با مرگ نویسنده، آن کتاب نیز به محاق می‌رود و نویسنده‌ای دیگر ممکن است کتابی پالتویی را به نگارش در آورد که در تاریخ به یادگار بماند. عالمی مانند آقا ضیاء الله مقالات کوچکی در باب اصول و با عبارات مغلق می‌نویسد، اما این کتاب جاودانه است؛ چرا که چکیده‌ی اندیشه و کار مغز اوست که بر کاغذ آمده است.

خواندن کتاب‌های حوزوی لازم است اما این کار دوره‌ای دارد و باید در دوره‌ای پنج ساله به اتمام رسد، نه آن‌که تمام عمر جوانی طلبه را به خود مشغول دارد که در این صورت روحیه‌ی او منفعل و بسته می‌شود و خاصیت زندگی و زنده بودن را از مغز او می‌گیرد و آن را فسیل می‌سازد. طلبه باید اصل و سبک کار خود را بر اساس تقریر، تحلیل و نقد بنا نهد و هیچ‌گونه اهمال، اجمال و سستی در این کار نداشته باشد. هم‌چنین باید کار خود را بر پایه‌ی تعاون با دیگران قرار داد و تفکر بر روی مسایل باید در حوزه همگانی و با مشورت با بزرگان و آنان که این راه را رفته‌اند باشد تا نتیجه‌ای مطلوب از آن به دست آید.

یکی دیگر از کارهایی که باید انجام گیرد تهیه‌ی نمایه‌ای از اشکالات و شبهات مطرح در هر مسأله و رشته‌ای است و هر کس نیز خودش باید اشکالات و نقدهایی که به نظریات موجود دارد یادداشت نماید و با تعیین درجه‌ی ضرورت پرداختن به آن، نخست شبهاتی را که دارای اولویت اولی است مورد تحقیق قرار دهد و سپس به امور ثانوی و فرعی بپردازد.

این کار نیازمند فکر، پژوهش، تحقیق و نوآوری متناسب با حوزه‌های شیعی است و این مهم با تقلید از گذشتگان یا جامعه‌ی غرب سامان نمی‌یابد.

آسیب استبداد علمی

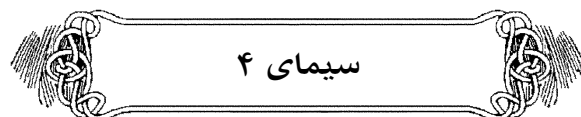
از مشکلاتی که در برخی مراکز علمی وجود دارد و سبب دین‌گریزی افراد جامعه و به‌ویژه جوانان می‌شود، داشتن روحیه‌ی استبداد است. البته روحیه‌ی استبداد ریشه‌ای تاریخی دارد و از حکومت چند هزار ساله‌ی شاهان در این مملکت ناشی شده است و برخی نیز به صورت طبیعی، چکیده‌ی آن روحیه هستند. من از استبداد بسیار تنفر دارم. اگر به من بگویند فلانی دین ندارد، این قدر ناراحت نمی‌شوم که بگویند او مستبد است! شاهان قلدر این مملکت زورگویی را در صلب همه ریخته‌اند و این آسیب در برخی بسیار به چشم می‌آید. این در حالی است که در حوزه‌ی علمیه، که همه‌ی طلاب و روحانیان فرزندان امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) دانسته می‌شوند، همه باید با هم تفاهم، مرحمت، محبت داشته باشند و از همه مهم‌تر حرمت یک‌دیگر را

پاس بدارند. من حاضر نیستم هزار جلد کتاب نوشته شود اما در آن نسبت به کسی کمترین بی حرمتی شود، چون این کتابها آن قدر اهمیت ندارد که به کسی توهین شود. گاه من به بچه‌هایم که سر سفره نشسته‌اند می‌گویم: اول بدهید من بخورم که اگر شما ناخلف شدید دلم نسوزد و بگویم من حتی غذایم را اول به تو دادم و خوردی و حالا قدر مرا نمی‌دانی! او آب و نان خودش را خورده است. باید یاد بگیریم نسبت به کارها اصرار نکنیم و اجبار و استبداد نداشته باشیم؛ هر چند حق با ما باشد. مگر بناست همه‌ی افراد جامعه تمامی حرف‌های ما را گوش بدهند! اگر کسی چنین فکری داشته باشد و مدام تذکر و پیغام دهد اشتباه می‌کند. اگر کسی چنین توقعی داشته باشد که دیگران باید همه‌ی حرف‌های او را چه در خانه و خانواده یا در جامعه گوش دهند به خاطر آن که وی درسی خوانده و ملا شده است یا دو سال و اندی بالاتر یا بزرگ‌تر است، نباید انتظاری جز دعوا داشته باشد، چون هیچ‌کس، هیچ‌گاه به تمامی حرف‌های دیگران گوش نمی‌دهد.

بزرگ‌ترین مشکل اخلاقی که علم و دانش با آن روبه‌روست استبداد و خودبزرگ‌بینی است. ما حتی در خانواده و زندگی شخصی خود نباید زور بگوییم و دیگران را اذیت و آزار کنیم یا در حق آنها اجحاف روا داریم و مزاحم دیگران شویم و اعتقاد خود را به دیگران تحمیل کنیم. اگر به این‌ها اهتمام داشته باشیم، بسیاری از نزاع‌ها می‌خوابد.

هم‌چنین باید یاد بگیریم دعوا نکنیم و عصبانی نشویم و در کارهای خود، حتی نسبت به زن و بچه‌ی خود اصرار و سپس اجبار نداشته باشیم. نباید گمان کرد آنچه ما می‌فهمیم خیر و صواب است و آنچه دیگران

می‌گویند اشتباه مطلق است. اگر خداوند بخواهد آرای کسی کارایی نداشته باشد، وی هرچه هم زحمت بکشد بی‌نتیجه است. عالمان فراوانی در فقه کتاب نوشته‌اند ولی این «المکاسب المحرمه»ی شیخ انصاری است که باقی مانده است و شاید علت آن نیز صفای مضاعف شیخ بوده است. چرا در میان تمامی کتاب‌های دعا تنها «مفاتیح الجنان» شیخ عباس قمی است که جاودانه دست به دست در هر خانواده‌ای وجود دارد. ما باید یاد بگیریم دیگران را اذیت نکنیم و زور نگوییم و حتی به کسی بی‌حرمتی نداشته باشیم وگرنه تمامی زحمات ما تلف می‌شود و هدر می‌رود.



معضلات درس‌های دوره‌ی سطح

حوزه‌های علمیه^۱

در این‌جا به بررسی تفاوت میان دروس سطح با درس خارج می‌پردازیم. نخستین تفاوت اصلی و ریشه‌ای درس سطح با خارج در این است که در دوره‌ی سطح حوزه، بیش‌تر به تصور مطالب توجه می‌شود؛ آن‌هم نه تصویری سطحی، بلکه به صورت عالی. فهم متن در این دوره بسیار مهم و رکنی بنیادین است و طلبه باید بتواند مطالب را با عبارات تطبیق کند. کتاب‌های «الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة» در فقه و «کفایة الأصول» در اصول فقه از سخت‌ترین متن‌ها در این دوره است و فهم آن مبادی بسیاری را می‌طلبد. چیرگی و تسلط بر ادبیات که باید در دوره‌ی مقدمات فراهم شده باشد در دوره‌ی سطح بسیارکارآمد است و کسی که در ادبیات ضعیف باشد به طور علمی نمی‌تواند مجتهد باشد و چنین فردی نه تنها از تحلیل روایات باز می‌ماند، بلکه در فهم عبارات

۱. متن زیر ویراسته‌ی مصاحبه‌هایی است که از طرف معاونت پژوهش حوزه در تاریخ ۱/۲۷ و ۲/۱۲ و ۱۳۸۷/۴/۱۸ انجام گرفته است.

کفایه و مکاسب نیز دچار مشکل می‌گردد. هیچ گاه از معلومات، محفوظات و داشتن انباشته‌ای از عقاید، افکار و اقوال دیگران و بیان طوطی‌وار آن قدرت استنباط زاییده نمی‌شود. برخلاف کسی که بر ادبیات مسلط باشد که هر کتاب عربی را به‌خوبی تبیین و تحلیل می‌کند.

یکی دیگر از دانش‌های اساسی در این دوره، داشتن منطقی قوی است که در ایجاد قدرت نقد و تحلیل تأثیر بالایی دارد و کسی که ادبیات و نیز منطق قوی دارد توان طراحی بیان و عبارت‌پردازی را می‌یابد. خداوند رحمت کند مرحوم آقای شعرانی را، من از ایشان پرسیدم عالم به چه کسی می‌گویند و ایشان فرمود آنان که حرف می‌زنند عالم نیستند، بلکه فقط منبری هستند، عالم کسی است که بتواند از روی عبارت تحلیل و نظریه‌پردازی داشته باشد. به هر روی، در دوره‌ی سطح، هدف عمده داشتن تصویری صحیح از مبادی است و تا کسی در تصور، قوی نباشد، در تصدیق و تحلیل، نمی‌تواند چیزی بگوید و حکمی دهد و دوره‌ی سطح عهده‌دار آموزش تصور درست آن مبادی است که در شکل‌گیری قدرت استنباط و قوه‌ی قدسی اجتهاد نقش دارد.

آموزش در این دوره جمع چند دانش اعم از صرف، نحو، معانی، بیان و منطق است که در حال حاضر در دوره‌ی مقدمات گذرانده می‌شود و چیرگی بر آن در دوره‌ی سطح لازم است و سپس داشتن درکی درست از مسایل اصول و فقه است. کتاب‌هایی که گذشتگان ما در این زمینه نوشته‌اند بیش‌تر به معما و لغز شبیه است و فهم و فقه عبارات آن برای ادیبان عرب نیز مشکل است. طلبه‌ای که دوره‌ی سطح را گذرانده است باید در تصور مطلب مشکلی نداشته باشد. متأسفانه، هم‌اینک مراکز

علمی در این جهت دچار آفت و آسیب شده و برخی طلبه‌ها در داشتن تصویری درست از مطالب علمی بسیار ضعیف هستند و نمی‌توانند متنی به فارسی یا عربی بنویسند و ادبیاتی که خوانده‌اند به آنان قدرت عبارت‌پردازی نداده است، بلکه بدترگاه می‌شود که حتی در تبیین معنای عبارت‌های دیگران نیز ناتوان هستند و نمی‌توانند گزاره‌های علمی کتاب‌ها را از لحاظ ساختار منطقی آن تحلیل کنند و به تجزیه و ترکیب آن راه یابند و بدتر آن که همینان در امتحانات حوزه نمره‌های خوبی می‌آورند و خود نیز به خوبی و به نیکی می‌دانند که خواندن آنان و نمره‌ای که گرفته‌اند ارزشی ندارد و این نمره‌ها نمایانگر موقعیت علمی آنان نیست. نمره‌های آنان مثل گواهینامه‌ای است که تازه راننده‌ها می‌گیرند و آنان خود می‌فهمند هنوز راننده نیستند.

این ضعف علمی به طلبه‌ها باز نمی‌گردد، بلکه مشکل یاد شده لزوم تغییر و تحول در نظام آموزشی را خاطرنشان می‌شود؛ زیرا می‌رساند با شرایط زمان و مکان فعلی سازگاری ندارد. اساتید دوره‌ی سطح نیز که همه‌ی ظرایف و ریزه‌کاری‌های کتاب‌های آن را بیان دارند دچار افول هستند. شرح لمعه کتابی است که کم‌تر کسی در فهم آن دچار مشکل نشود. شرح لمعه از کتابی مانند «مقامات حریری»، «مطول» و «سیوطی» سخت‌تر است. هم‌اینک اساتیدی که بر عبارات این کتاب‌ها چیره و مسلط باشند به ندرت یافت می‌شوند. یعنی همان‌طور که «هیأت بطلمیوس» و «خلاصة الحساب» از حوزه‌ها منسوخ شده است، استادی که بتواند این کتاب‌های فنی را بگوید، فراوان نیست. به تعبیر دیگر کتاب‌هایی که در دوره‌ی سطح خوانده می‌شود با توجه به آن‌که استاد آن

را به حقیقت و آن گونه که در ذهن نویسنده بوده است تبیین نمی‌کند، برای دوره‌ی سطح نیست و در سطح مقدمات آموزش داده می‌شود.

البته، طلاب نیز وقتی به دوره‌ی سطح وارد می‌شوند در فراگیری دروس این دوره کند می‌شوند؛ چرا که در پی ازدواج و تشکیل زندگی می‌باشند و خود باید به تنهایی بر مشکلات مادی خویش فایق آیند؛ چرا که به صورت جدی از آنان حمایتی نمی‌شود. طبیعی است طلبه اگر در چنین فضای باری به هر جهت حرکت کند، به درس خارج که می‌رسد چون تصور درستی از مطالب ندارد، نمی‌تواند قوه‌ی استنباط و اجتهاد در مسأله‌ای داشته باشد و همان را می‌گوید که دیگران گفته‌اند؛ با این تفاوت که آنان می‌دانستند چه می‌گویند و تصویری از مسایل داشته‌اند و چیزی گفته‌اند و این فرد هیچ فنداسیون محکم و تصویری از مطالب ندارد و چیزی می‌گوید و چه بسا خود را نیز استاد می‌داند و تنها چیزی که او دارد تزلزل و تذبذب در مطالب است. خدا رحمت کند مرحوم آقا شیخ محمد باقر کمره‌ای را، ایشان مجسمه‌ی دانش و علم بود و ما خدمت ایشان می‌رسیدیم. البته بچه بودیم. روزی طلبه‌ای خدمت ایشان آمد و گفت: «آقا می‌خواهم سیوطی بخوانم. چه کار کنم؟» ایشان فرمودند: «شما کتاب جامع المقدمات را خوانده‌ای؟» عرض کرد: «تمامی آن را خوانده‌ام.» آن طلبه می‌خواست کسب تکلیف کند. ایشان جامع المقدمات را آورد و به او گفت: «بخوان.» آن طلبه چند سطری را خواند. ایشان به او گفت: «شما می‌خواهی طلبه باشی یا می‌خواهی مثل الان باشی؟» او گفت: «آقا مگر تفاوتی دارد؟» گفتند: «بله، اگر می‌خواهی همین‌طوری و مثل منبری‌ها باشی که بدون کتاب چیزی می‌گویند، نیازی نداری سیوطی بخوانی، اما

اگر می‌خواهی طلبه و عالم بشوی، این مقدماتی که خوانده‌ای به درد نمی‌خورد، باید دوباره جامع المقدمات را بخوانی.» ببینید این مرد حکیم چه کسی را «عالم» می‌داند. منبری شدن نیازی به تلف کردن عمر و خواندن این کتاب‌ها ندارد اما کسی می‌تواند عالم شود که این کتاب‌ها را با دقت بخواند.

کسی که دوره‌ی سطح را به‌خوبی نگذرانده باشد، اگر به درس خارج برود، هیچ فایده‌ای برای او ندارد و تنها عمر خود را که نفس به نفس و لحظه به لحظه‌ی آن به حضرت صاحب الامر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) تعلق دارد تضییع می‌کند.

از سویی، مطالبی که در کتاب‌های سطح و نیز در دروس خارج گفته می‌شود با جامعه‌ی فعلی ما منطبق نیست و نظام آموزشی حوزه در گزینش مطالب نیز مشکل دارد. مطالب گفته شده در این دوره چندان مفید و کاربردی نیست و دارای ساختاری زیر بنایی نمی‌باشد. دوره‌ی سطح با آن‌که کتاب دارد اما ساختار آموزشی ندارد و با زمان و مکان فعلی سازگار نیست و طلبه‌ها را از درون سست و بدون انگیزه می‌سازد و آنان را بعد از چند سال مأیوس و خسته می‌نماید و تمامی دروس را تکرار قبل می‌داند؛ برخلاف طلبه‌ای که مقدمات و سطح را به‌خوبی می‌گذراند و ذهنی تحلیل‌گر می‌یابد و انگیزه‌ی وی در هر روز و با هر پیشرفت افزون می‌شود. این مغز جوال و تحلیل‌گر است که تا سخنی را می‌شنود به نقد و تحلیل آن رو می‌آورد و به راحتی چیزی را نمی‌پذیرد. آن هم نقد درست و منطقی که بر پایه‌ی اصول و قواعد علمی باشد، نه هوا و نفس.

طلبه‌های امروز حتی بر مطالب کتابی که آن را در طول چند سال

می خوانده اند احاطه ندارند و نمی دانند فلان مطلب در کجای کتاب قرار دارد؛ برخلاف طلاب گذشته که وقتی نیاز داشتند به مطلبی مراجعه کنند می دانستند کجاست و تا کتاب را می گشودند آن مطلب را می آوردند و نیاز به مراجعه به فهرست یا جستجو و سرچ رایانه ای نداشتند. این امر اشراف و احاطه ای آنان را بر مسایل کتاب می رساند. آنان وقتی می خواستند بر روی مسأله ای تحقیق کنند منابع آن را به خوبی می شناختند و می دانستند در هر دانشی و در هر کتابی در کجا از آن سخن گفته شده است. این گونه بوده است که کتاب های گذشته گاه به فهرست نویسی و حتی شماره ی صفحه و پاورقی نیازی نداشته است. حتی آنان بر این عقیده بودند کتابی که با حروف الفبا نوشته می شود نباید عدد که برای دانش ریاضی است وارد آن شود و تنها با حروف ابجد کار می کردند. در گذشته های دور وقتی علما می خواستند به هم دیگر نامه بنویسند، اگر قصد توهین و بی احترامی به دیگری را داشتند، عبارات را با اعراب و زیر و زیر می آوردند یا آن را با نقطه می آوردند کنایه از این که شما متوجه نمی شوی، بر خلاف کسی که عالم باشد و هر لفظی را بدون اعراب و نقطه می تواند بخواند و با توجه به معنا میان «پسر» با «بشر» و «نشر» تفاوت گذارد.

رفع این مشکلات به نظر من، هم ممکن است و هم آسان، ولی این کار بر عهده ی یک فرد نیست، بلکه کار یک نظام منسجم است. برای رسیدن به این نظام نیز حوزه باید نخست چهره های علمی را شناسایی کند و به آنان بها و ارزش دهد و تدوین متون علمی را به آنان واگذار کند. کار فردی در این حوزه به هیچ وجه جواب نمی دهد و تک نگاری هایی که در این زمینه انجام شده تنها کم کردن متون گذشته است، نه نگارشی نو با

محتوایی جدید و به‌روز. بر متن رسائل خط کشیدن و حذف کردن برخی مطالب و تلخیص آن، راه حل مناسبی نیست. حتی کتاب‌هایی مانند «بداية الحکمة» و نیز «نهاية الحکمة» مرحوم علامه نیز خلاصه‌ای از منظومه و اسفار است و برای متن درسی مناسب نیست؛ همان‌گونه که متن اسفار و نیز منظومه برای تدریس در فلسفه مناسب نیست و به کار جهان علمی امروز نمی‌آید و برخی گزاره‌های آن بیش‌تر صبغه‌ی کلامی و عوامی دارد تا رنگ و روی فلسفه و دقت عقلی. موضوع بسیاری از بحث‌ها توسط دانش‌های جدید از رأس برداشته شده است و در این کتاب‌ها در واقع سر بی‌صاحب می‌تراشند و مثل آن است که از نقره‌های احمدشاه بحث شود که دیگر حتی در عتیقه‌فروشی‌ها نیز پیدا نمی‌شود. در درس‌های سطح گفته می‌شود در ابتدای سال، برای نمونه اگر در درسی صد نفر جمع می‌شوند در وسط سال این تعداد به چهل نفر می‌رسد و امتحانات با جزوه و دفترچه گذرانده می‌شود. این امر افول دروس سطح را می‌رساند. برخی از طلبه‌ها به اساتید قدیمی بیش‌تر اعتقاد دارند و سی دی درس‌های آنان را می‌گیرند و صوت سی دی را بر دم استاد ترجیح می‌دهند؛ چرا که به دانش برخی از استاد‌های امروزی اعتقادی ندارند. کتاب‌های دوره‌ی سطح علمی و سنگین است. البته علمی به معنای این‌که دارای معما و لُغز است و مثل علوم مربوط به اجنه نیست که کسی باید با جن حشر و نشر داشته باشد تا آن را دریابد؛ مگر آن‌که کتاب‌های آن بازنویسی شود. طلبه‌ای که از چنین سطحی می‌گذرد در درس خارج نمی‌تواند به اجتهاد و توان استنباط برسد.

در گذشته می‌گفتند کسی که به کتابی حاشیه می‌زند از لحاظ علمی

باید خود را افضل و برتر از متن پرداز بداند، وگرنه از لحاظ شرعی اشکال دارد. هم‌چنین کسی که استاد را می‌پذیرد و کتابی را درس می‌دهد باید خود را افضل از نویسنده‌ی متن و شارح آن کتاب بداند وگرنه تدریس وی از لحاظ شرعی اشکال دارد. خدا رحمت کند آقای شعرانی را، ما در محضر ایشان بودیم و کتابی را که برای یکی از آقایان بود به ایشان دادند. ایشان به این کتاب نگاهی کرد و آن را چند متر آن طرف‌تر پرت کرد. ایشان ارسطویی بود و به هیچ وجه آدمی معمولی نبود؛ هرچند به صورت معمولی زندگی کرد و به صورت معمولی دفن شد. من حساس شدم و آن کتاب را دیدم. در آن کتاب به نام فقه، چیزهایی را سر هم کرده بودند. من بعدها تمام آن کتاب را خواندم. دیدم آیت‌الله شعرانی این کتاب را با آن‌که منتسب به آقای بود چنین پرت کرده است. وی بسیار حکیم و سریع‌الانتقال بود.

در گذشته بیش‌تر عناوین حوزوی «حجت الاسلام» یا «ثقة الاسلام» بوده و کسی به «آیت اللهی» نمی‌رسید و می‌گفتند این عنوان برای حضرت امیرمؤمنان علیه السلام و برای حضرات معصومین علیهم السلام است. آنان به کسی «حجت الاسلام» می‌گفتند که بتواند شبهات و اشکالاتی را که به حوزه‌ی معارف و احکام دینی می‌شود پاسخ گوید و از آن دفاع نماید. چنین کسی را «حجت دین» می‌دانستند؛ یعنی کسی که باید پاسخگو باشد و از حریم دین در برابر کفار، معاندان، یهودیان و نصرانیان و دیگر ادیان و ملل دفاع نماید. کسانی که به این مقام رسیده‌اند نیز محدود و چهره‌هایی مشخص هستند. محدث بزرگی مانند مرحوم کلینی به «ثقة الاسلام» مشهور است. عنوانی که هم‌اینک به نوظلم‌ها گفته می‌شود.

در گذشته چنین نبود که هر کس به اجتهاد می‌رسید درس خارج بگوید، بلکه تنها کسانی درس خارج می‌گفتند که ادعای اعلیمیت داشتند و می‌توانستند تمامی اقوال موجود را بررسی و نقد نمایند و آن را بر زمین بزنند. آنان برای مجتهدی که اعلم نبود گفتن درس خارج را روا نمی‌دانستند، اما هم‌اینک گفتن درس خارج رایج و دارج شده و حوزه بالا رفتن شمار دروس خارج را نشانه‌ی بالندگی خود می‌داند و به آمار بالای آن افتخار می‌کند؛ در حالی که در حوزه‌های علمیه این کیفیت است که کارایی دارد، نه کمیت. می‌توان این واقعیت را چنین تحلیل کرد که در این زمان هرچه علم رو به افول می‌رود و سیر قهقرایی می‌یابد صاحبان ادعا بیش‌تر می‌شوند؛ همان‌طور که هر چه تقوا و قداست کم‌تر شود، مدعیان معنویت و عرفان بیش‌تر می‌شوند. این بلا و آسیب برای حوزه‌های علمی بسیار خطرناک است.

همان‌گونه که گذشت هم‌اینک برخی طلاب بهره بردن از سی دی اساتید گذشته را بر حضور در درس ترجیح می‌دهند؛ چرا که می‌دانند بعضی از اساتید وی جزوهای فارسی را خوانده‌اند و می‌خواهند بر اساس شرحی فارسی درس بگویند؛ شرحی که طلبه خود می‌تواند با مطالعه‌ی آن به محتوای آن دست یابد؛ این در حالی است که درس گفتن در حوزه به معنای داشتن معدل بیست در آن کتاب است و اگر کسی جایی از کتاب را نداند درست نیست استاد آن کتاب گردد.

هم‌چنین میان درس و شهریه باید تفکیک قایل شد و درس را وظیفه‌ی طلبه و شهریه را حق همسر و فرزند او دانست و همسر و فرزند او را برای کاستی طلبه تنبیه نکرد. آقای شهریه می‌داد و شرط گرفتن آن را این

گذاشته بود که طلبه‌ها مکاسب را خوانده باشند. روزی یکی از طلاب از من پرسید حاج آقا جایز است من از او شهریه بگیرم؛ چرا که نیاز دارم، اما مکاسب را تمام نکرده‌ام. به او گفتم هیچ اشکالی ندارد؛ چرا که خود او مکاسب را نمی‌داند و ید ندارد تا بتواند چنین شرط‌هایی بگذارد. این شهریه حق زن و فرزند تو هست.

حوزه باید نظام و سیستم مدرنی پیدا کند که نه تنها کشوری به پهنای جمهوری اسلامی، بلکه دنیای تشیع و نیز فراتر از آن را به خود جذب نماید و با عظمت انقلاب خمینی علیه السلام سازگار باشد. مسیر این راه نیز رجوع به خبرگان و کارشناسان این مسایل و کار جمعی آنان است تا دست‌کم مشکلات دوره‌ی سطح برطرف شود.

هر صاحب ادعایی که در این زمینه هست باید امتحان شود. همان‌طور که دنیا برای المپیاد جهانی برنامه دارد و همان‌طور که فوتبالیست‌های ما فینالیست‌هایی دارند که حتی کشورهای اروپایی روی آنها سرمایه‌گذاری می‌کنند و آنان را می‌پذیرند، حوزه نیز باید نظامی پیدا کند که صاحبان ادعا مورد شناسایی قرار گیرند تا آنان که پشتوانه‌ی علمی ندارند با کارهای آخوندی (که متمایز از طلبگی است) و زرنگی جلو نیفتند و فرصت‌ها را از دست عالمان حقیقی نگیرند و به صرف ادعا جلو نیفتند و مجتهد از غیر مجتهد و معمولی و نابغه از غیر نابغه و مولد از غیر نظریه‌پرداز تشخیص داده شود و هر کس در جای خود قرار بگیرد. این کار شدنی است. همان‌طور که شما می‌توانید کتاب‌های علمی را رده‌بندی کنید، عالمان حاضر را نیز می‌توان ترتیب و درجه داد.

عالمان گذشته در دوره‌ی خود عالم بوده‌اند و برای زمان ما عالم به

حساب نمی‌آیند. اگر ابن‌سینا در زمان ما حاضر شود نمی‌تواند با داشته‌های هزار سال پیش خود چیزی بگوید. هرچند ابن‌سینا فرد نابغه‌ای بوده است و اگر امروز نیز حاضر شود می‌تواند کتابی بنویسد که گروهی را تا هزار سال دیگر برگرد آن جمع آورد، اما ابن‌سینا با داشته‌های هزار سال پیش خود برای امروز عالم دانسته نمی‌شود و شیخ انصاری^{رحمه‌الله} نیز اگر امروز بیاید دیگر فقیه نیست و باید تقلید کند؛ چرا که موضوعات نوپدید بسیاری آمده که فقه او را ناکارآمد ساخته است؛ هرچند اگر شیخ انصاری در این زمان باشد، باز فقهی را می‌نویسد و ترتیب می‌دهد که تا دویست سال دیگر بر حوزه‌ها حاکم باشد، اما فقه دیروز او دیگر برای امروز کارایی ندارد.

از شأن والای اساتید در نوآوری علمی می‌گفتیم. استادی که نتواند اشکالات کتاب‌ها را تصحیح کند، برتری و امتیازی ندارد و برتری از آن کسی است که با نقدهای درست و علمی خود بتواند گامی در جهت ارتقای سطح علمی حوزه‌ها و تولید دانش برداشته باشد و استادی که هرچه می‌اندیشد حتی اشکالی به ذهن وی نمی‌آید کیسه‌ای از معلومات و محفوظات است و ذهن جوال ندارد تا بتواند کم‌ترین اشکال و نقد و تصحیحی نسبت به مطلبی داشته باشد. داشتن ذهن جوال و وارد آوردن نقدهای علمی و منطبق بر قواعد علمی است که مشخص می‌سازد آیا کسی عالم است یا نه، نه تکیه بر محفوظات.

اعتقاد دیگری که دارم لزوم تأسیس دانشگاهی جامع در حوزه‌ی علوم دینی است. براین اعتقاد هستم که این انقلاب نمی‌تواند با مسلمانی فعلی فرهنگ دینی را ماندگار نماید و در جایی به دلیل پیرایه‌های زیادی که در

فتواها و معارف فعلی است از لحاظ فرهنگی به بن‌بست می‌رسد اگر تحولی در حوزه‌ها رخ ندهد. البته منظور من بن‌بست سیاسی نیست و این انقلاب با عظمتی که به پشتوانه‌ی خون شهیدان دارد از هر لحاظ می‌تواند به قدرت به حرکت سیاسی خود ادامه دهد، اما از نظر فرهنگی خیر؛ چرا که با احساسات پیش آمده است. خداوند رحمت کند حضرت امام خمینی علیه السلام را که توانستند بت طاغوت را در این مملکت بشکنند و کار را تا این مرتبه ارتقا داده‌اند، اما باید فرهنگی سالم و فرهنگ درست دینی و شیعی را جایگزین آن فرهنگ نمود که فرهنگ و فلسفه‌ی غرب هنوز پشتوانه‌ی آن است. این انقلاب احساسی نیازمند تبدیل و دگردیسی به انقلابی فرهنگی و علمی در حوزه‌ی علوم انسانی است. البته معنای انقلاب فرهنگی این نیست که چند بازنشسته‌ی دنیای سیاست در جایی جمع شوند و نامی برای خود بگذارند و بخواهند طرح و برنامه‌ای به مدد چند کارگروه جزیی ارایه بدهند و تصویب کنند، بلکه باید برای تحقق این هدف، دانشگاهی جامع داشت و نیروهایی را در طول چهار سال با روندی علمی و دینی با هدف حذف پیرایه‌ها و آنچه که بدون دلیل و مدرک به نام دین شناخته می‌شود تأسیس کرد تا از حریم و آنچه به نام دین است به صورت مستدل و محکم دفاع کنند و آنچه غیر دینی است اعم از فتوا و معارف را شناسایی و تصحیح کنند. ورودی‌های این دانشگاه نیز باید از طلابی باشند که به درس خارج راه یافته یا از دانشجویانی باشند که دست‌کم مدرک دکترا داشته باشند. آنان در مدت چهار سال به سطحی از دانش دینی می‌رسند که قدرت تشخیص پیرایه‌ها را می‌یابند و این امر مستلزم داشتن توان اجتهاد و استنباط از متون دینی و

مستندسازی آن است؛ به گونه‌ای که دنیای اطراف خود را نیز بشناسد و آنچه را از دین به دست می‌آورد قابلیت اجرایی و عملیاتی شدن داشته باشد؛ چرا که دین باید برای هر دوره‌ای قابلیت عملی شدن داشته باشد و اگر کسی فتاوایی به نام دین داشته باشد که نمی‌توان به آن عمل کرد، آن فتاوا از دین نیست و پیرایه است. اسلام باید بتواند در هر زمانی و با هر شرایطی به طور نسبی قابل اجرا باشد و استنکار عقلی را در پی نیاورد. این که هنوز بعد از گذشت سی سال از انقلاب، دوازده به عنوان عید فطر نماز خوانده می‌شود و برخی در تهران نماز را شکسته و برخی کامل می‌گزارند و معنای بلاد کبیره و نماز مسافر روشن نیست و در حجاب و پوشش اختلاف است و اقتصاد اسلامی تبیین صحیح و عملی ندارد و معنای ربا مهمل و غنا مجمل شده است همه از کاستی‌های تحقیق در حوزه‌ی دین‌شناسی است. برای اجرایی شدن باید پایه‌ها و گزاره‌های دینی با پیرایه‌ها خلط نشود و تنها آنچه را که استناد دارد به عنوان دین نقل نماید. تفاوت عالمان شیعی با دیگر عالمان و دانشمندان نیز در همین نکته نهفته است که عالم شیعی می‌گوید از خود چیزی ندارم و آنچه می‌گویم ترجمان سنت و قرآن کریم است، اما دیگر عالمان خود را هم چون معصوم، اصل می‌دانند و فرد دیگری را قبول ندارند. ما می‌گوییم بدون داشتن قدرت پیرایه‌شناسی، شأن ترجمانی از دست می‌رود و عالم شیعی نمی‌تواند نظرات خالص دین را باز گوید.

اجتهاد در شیعه به معنای «استفراغ الوسع والفحص و الیأس عن الدلیل» است. محقق دینی تا تمام تلاش خود را به کار نگیرد و به طور کامل تحقیق و بررسی نداشته باشد مجتهد نیست. او باید به جایی برسد

که بگویند گمان ندارم زیر آسمان دلیل دیگری بر این مسأله در دست باشد. برخی اجتهادها در دهه‌های گذشته اهمال داشته و تقلید در آن فراوان شده است و یکی از دلایل آن نیز حرمتی است که عالمان برای هم قایلند و از نقد و بررسی نظرات یک‌دیگر چشم می‌پوشند. چنین تقلیدهایی به مرور زمان سبب ورود پیرایه‌ها به دین شده است. هم‌چنین در سده‌های گذشته، نبود نظام سیاسی و دولت دینی که از شیعه حمایت نماید، مسایل اجتماعی و سیاسی دین را به رکود کشانده است. در آن زمان‌ها برای احکام دینی تقاضایی نبوده است تا نیاز به عرضه باشد و به هیچ‌وجه نیاز به تحقیق در این مسایل احساس نمی‌شده است؛ برخلاف امروزه که فتوایی می‌تواند چندین هزار نفر را به زندان بفرستد یا آنان را از زندان آزاد نماید. گاهی ما در درس‌های خود می‌گوییم - البته خدا از ما درگذرد - خوبی کار گذشتگان این بوده است که کسی به آن عمل نمی‌کرده تا آنان را مورد بازخواست قرار دهند یا دست‌کم می‌توانند این بهانه را بیاورند، اما امروز اگر فتوا داده شود، بر اساس آن بسیاری اعدام می‌شوند و مال‌ها و نوامیس مردم جابه‌جا می‌گردد، این‌گونه است که نمی‌شود بدون تحقیق و استناد لازم، فتوایی داد و این‌گونه است که درس خارج باید درس شناخت پیرایه‌ها باشد و آن را یکی از مهم‌ترین اهداف خود بداند.

حوزه باید مرکزی داشته باشد که متن تمامی درس‌های خارج را ضبط کند و در آن‌جا به عنوان یک بانک اطلاعاتی نگاه‌داری نماید و آن را به سرعت جزوه نماید و نظرات شاخص و نور را برگزیند و آن را برای تمامی مجتهدانی که درس خارج دارند بفرستد تا آنان از دروس هم اطلاع داشته

باشند و بتوانند به نقد و بررسی نظرات یک‌دیگر پردازند و از هم بیگانه نباشند و درس‌ها از حالت تحقیق فردی رفته رفته به تحقیق گروهی سوق پیدا کند. آن‌گاه در پایان آن سال، مجموع نقدهایی که بر یک مسأله شده است جمع‌آوری شود و آن را دست‌کم به صورت الکترونیکی که هزینه‌ی کم‌تری دارد در اختیار تمامی طلاب قرار دهند، اما چنین نباشد که نظریه‌ای خام که هیچ‌گونه بررسی علمی نشده است برای طلاب جوان مطرح شود و از آن‌جا که بر روی آن تحقیق بایسته نشده است سبب ویروسی و آلودگی ذهن طلاب شود و درس خارج به جای آن‌که با پیرایه‌ها مبارزه کند به نشر پیرایه‌ها پرداخته باشد و در نهایت نیز سبب سرگردانی آنان و به تبع، مردم شده باشد. ما در حوزه دیدیم که کسی چهل سال درس تفسیر می‌گفت، اما حتی یک سطر از آن همه گفته قابل چاپ نبود و تنها ذهن عده‌ای از طلاب را آلوده کرده است، ولی مثل مرحوم علامه طباطبائی رحمته‌الله نه درس تفسیر داشت و نه اهل ادعا بود، اما بیست جلد کتاب «المیزان» را نوشت که امروزه نه تنها کتاب شیعه بلکه کتاب المسلمین فی التفسیر شده است. آن فرد چهل سال خالی بندی کرده که استاد تفسیر است و علامه در گوشه‌ی خانه‌ی محقر خود تفسیری جاودانه نوشته است که برای مسلمانان اعتبار شده است. اگر در آن زمان از علامه به‌درستی بهره برده می‌شد و به ایشان به جای زدن تهمت و افترا، کرسی تدریس داده می‌شد وضع حوزه‌ها به امروز آن کشیده نمی‌شد. عمر چنین افرادی به عهده‌ی صاحبان ادعایی است که کرسی تدریس چنین افرادی را غصب می‌کنند و عمر ایشان را با به حاشیه راندن آنان ضایع می‌کنند. بیش‌تر این مشکلات برآمده از نبود سیستم و بانک جامع

علمی و اطلاعاتی است که به طلاب - بدون آن که به جناح و گروهی وابسته باشد و خطی و گروهی بیندیشد - بپردازد. هنوز که هنوز هست مرکزی که با آزاد اندیشی به طلاب اطلاع رسانی داشته باشد وجود ندارد. این در حالی است که بسیاری از موضوعات حتی مثل قمار و شطرنج در دنیا دارای بانک های جامع اطلاع رسانی شده است تا چه رسد به ورزش های پرتعداد مانند فوتبال. ما نمی توانیم برای قدسی ترین چهره های خود که قرآن کریم و حضرات معصومین علیهم السلام هستند، آن هم در نظامی که دست کم خون دویست هزار شهید و جوان مردم را با خود دارد کاری بکنیم که با ارزش علمی بالا در جایی ثبت گردد.

اما جای این پرسش است که در نظام فعلی حاکم بر حوزه ها، چگونه شاگردی قوی می تواند استادی توانمند را شناسایی کند تا بتواند به مدد هم مسیری علمی که دارای قوت بالایی باشد را رقم بزنند.

برای این کار باید آنان که قدرت علمی دارند از آنان که توان تبلیغاتی صرف دارند بازشناسی شوند و حوزه های علمی از حوزه های تبلیغی جدا شود. برخی اساتید تنها توان تبلیغی دارند و مصرفی صرف می باشند. بعضی توان تحقیقی دارند و گروهی نیز می توانند تدریس نمایند.

رشته ها نیز باید تخصصی شود. هم چنین مراکز تخصصی هر دانشی مشخص باشد. دست کم برای هر دانش، ساختمانی مجزا باشد و تمامی اساتید آن علم در یک مرکز جمع شوند و هر کدام در مدرسی که آن مرکز در اختیار آنان نهاده می شود درس بگویند و تا جایی که امکان دارد از پر اکندگی دروس جلوگیری شود و همانند دانشگاه ها، دانشکده ها جدا

باشد. همان‌طور که طلافروشان در یک‌جا مغازه دارند و سعی می‌کنند پراکندگی نداشته باشند و کسب هیچ یک نیز مانع دیگری نیست؛ مگر آن‌که کسی به کار خوب شهره باشد که در نتیجه کسب او رونق می‌گیرد. برای هر دانشی نیز بانکی اطلاعاتی تشکیل شود. اگر این کارها برای پنج سال ممکن نیست دست‌کم آن را در بلند مدت اجرایی کنند. در این کار عجله نیز نباید داشت و باید کار را با بردباری فراوان پیش برد تا دنیای علمی امروز حوزه‌های شیعی را دست‌کم تا پنجاه سال آینده به عنوان مرکزی علمی بشناسد و آن را جزو بزرگ‌ترین مراکز علمی دنیا ثبت کند. این کار برای نیروهای حوزه که برخی از آنان دارای انرژی بالایی هستند بسیار لازم است وگرنه اگر یأس و نومیدی گریبان‌گیر آنان شود انرژی بسیار بالا و توان عظیمی که در برخی از این نیروها هست به صورت ضد، انعکاس می‌یابد و برای حوزه و نیز جامعه خطرآفرین می‌شود. طبیعی است این طرح‌های بلند با مدیریت افراد معمولی به سامان نمی‌رسد. لازم هم نیست ده‌ها مؤسسه در قم تأسیس شود. چرا که این مؤسسات نیز هنوز به صورت خانگی کار می‌کنند در حالی که این طرح باید نظام جامع و فراگیری داشته باشد. با تحقق این مهم است که اسلام مدافع پیدا می‌کند و انقلاب اسلامی دارای نظامی دینی می‌شود، نه سیاسی صرف بدون چیرگی فرهنگ دینی و هر طلبه‌ای نیز به کاری وا داشته می‌شود که با طبع، مزاج، سلیقه و توان علمی او سازگار باشد.

هم‌اینک علوم انسانی ضعیف‌ترین دانش‌ها در کشور ماست در حالی که متولی اصلی علوم انسانی حوزه‌های علمیه است. علوم تجربی که متولی آن، دانشگاه‌های ماست، در این نظام بالاترین رشد را داشته است

و رشد آن حتی چشم‌های مراکز ناظر علمی را خیره کرده است؛ برخلاف علوم انسانی که در حال حاضر در فهرست نوآوران آن، موقعیتی برای ایران در نظر گرفته نمی‌شود.

نقشی که هم‌اینک هنرپیشه‌ها و ورزشکاران و به‌ویژه فوتبالیست‌ها در جامعه دارند، متفکران حوزه‌ی علوم انسانی ندارند و حتی در انتخابات از آنان بیش‌تر در رسانه‌ی ملی استفاده می‌شود تا از چنین پژوهندگانی و این‌ها همه نشانه‌هایی از افول در دانش‌های انسانی است.

حوزه‌ها اگر توانمند باشند تمامی اقشار جامعه با حرکت یک عالم دینی به راه می‌افتند. فتوای میرزای شیرازی در قضیه‌ی تحریم تنباکو مثال زدنی است. این کارها بدون نظام و ساختار نیز محقق نمی‌شود و هر حرکت جزیی که در این زمینه انجام پذیرد چون جزیی و خُرد است توان لازم را برای تأثیرگذاری ماندگار ندارد و چندان مفید یا قدرتمند واقع نمی‌شود. خدا رحمت کند مرحوم آقا میرزا هاشم آملی را، ایشان به من می‌گفت چند بار به امام خمینی علیه السلام عرض کردم قم برای طلاب و تحقیق مناسب نیست و شما بودجه‌ای بدهید تا ما بیرون از قم مرکزی علمی راه‌اندازی کنیم و طلاب توانمندی را با خود به آن‌جا ببریم تا بتوانیم برای دین و تحقیق در مسایل دینی کاری نماییم، چند بار به ایشان عرض کردم اما ایشان پاسخی ندادند. من با آقا میرزا هاشم آملی مدتی مأنوس بودم و ایشان را خوب می‌شناختم، به ایشان گفتم می‌دانید چرا امام جوابی ندادند؛ برای این‌که می‌دانستند این کار بزرگ از شما بر نمی‌آید و شما پولی می‌گیرید و آن را از بین می‌برید بدون آن‌که بشود به شما اشکالی گرفت. این کارها در توان یک فرد نیست و باید به صورت گروهی و

نظام‌وار انجام بگیرد. در چهل سال گذشته به صورت شخصی در زمینه‌ی پیرایه‌زدایی از مسایل دینی و نیز کتاب‌های درسی حوزه بسیار کار کرده و کتاب‌های فراوانی نوشته‌ام اما چون کار فردی است خود را نشان نمی‌دهد و تشکیلات عظیمی می‌خواهد که این کتاب‌ها را ویراستاری علمی نماید و نشر آن نیز با هزینه‌ی فردی ممکن نیست.

افول در حوزه‌های علمی افزون بر علم، در معنویات نیز وجود دارد که بحث از آن به درازا می‌انجامد و از آن باید در وقت دیگری سخن گفت. اما در این جا لازم است نکته‌ای را خاطرنشان شوم و آن این که باید در زمینه‌ی تدوین نقشه‌ی جامع و قانون اساسی حوزه‌های علمی، نظریات تمامی عالمان موجود گردآوری و سپس به بررسی نقاط قوت و ضعف هر یک از دیدگاه‌ها پرداخته شود و در برنامه‌ریزی و سیاست‌پردازی و مدیریت حوزه‌های علمیه از جزیبی‌نگری به کلان‌نگری حرکت شود و نخست نیز بر اساس دیدگاه‌های مطرح شده، بر امور اجماعی میان عالمان دینی تأکید شود و سپس به اموری پرداخته شود که در آن اختلاف است و از این جا نقطه‌ی شروع نگارش قانونی اساسی و اجماعی برای حوزه‌های علمیه کلید بخورد. سپس این قانون به دست تمامی عالمان شناخته شده داده شود و هر کس افزونی بر آن دارد، دیدگاه خود را طرح کند و اگر به جایی از آن نیز نقدی دارد آن را مطرح نماید و بر اساس آن به حل و فصل اصول و قوانین آن پرداخته شود تا کار از کارشناسی و خبرویت لازم بهره‌مند گردد و هدف نیز در تهیه‌ی این قانون مدون و اجماعی اصلاح ساختار حوزه و نظام‌مند نمودن تمامی فعالیت‌های آن باشد.

در نقل دیدگاه‌ها نیز، هم شخصیت‌های حوزوی اهمیت دارند و هم

دیدگاه‌های آنان و باید از تمامی شخصیت‌ها نیز نظرخواهی شود و به جزو‌ی حاضر که به صورت گزینشی از برخی عالمان نظرخواهی شده است بسنده نشود. هم‌چنین نظریات مطرح در این مصاحبه‌ها یا نوشته‌ها به صورت موضوعی فهرست شود و موارد تکراری آن حذف گردد اما نام صاحب نظر قید گردد و ارزش‌های حوزه با توجه به سنجش‌های انجام شده به دست آید. انجام این کار بسیار مهم و نیز وقت‌گیر است اما کاری است که باید انجام شود. این گروه نیز انجام این کار را به عهده‌ی دفتر تدوین متون حوزه گذاشتند. البته در این نشست خاطرنشان شد که برخی از مسئولان فعلی حوزه به جای داشتن نگرشی محتوایی و عمیق، سطحی‌نگر می‌باشند و تدوین قانون جامع حوزه‌ها امری سنگین و کاری محتوایی است که از آنان بر نمی‌آید و این قانون است که می‌تواند به عنوان ستون اصلی ساختار جدید حوزه مطرح شود.

برای نمونه، یکی از مشکلات امروز حوزه کمی‌نگری و پذیرش بسیار زیاد است که باید محدود شود و از کمی‌نگری به سوی کارهای کیفی گرایش پیدا کند. بخشی از روحانیت موجود قدرت علمی لازم را ندارند. این عده هزینه‌های بسیاری را بر حوزه‌ها تحمیل می‌کنند و چه بسا مانع رسیدن امکانات به کسانی می‌شوند که شبانه‌روز در این حوزه زحمت می‌کشند و از عمر و هوش و حافظه‌ی خود در کارهای حوزوی سرمایه‌گذاری می‌کنند، بدون این‌که کسی در حوزه از آنان حمایتی داشته باشد و صاحبان ادعا - بدون آن‌که آزمایش شوند و امتحان دهند - امکانات را به خود اختصاص می‌دهند. امتحان نیز باید از بالا و از صاحبان ادعا باشد، نه از پایین و طلبه‌های ضعیف که شهریه‌ی آنان به

اندک بهانه‌ای قطع می‌شود. در واقع این کار ضعیف‌گشی است. کسی که ضعیف است، باید خود معترف باشد که ضعیف است. فرهنگ طلبگی این است. خدا رحمت کند مرحوم حاج انصاری که پیرمرد و از منبریان بود. حدیث می‌خواند و مردم را موعظه می‌کرد و چون از دل حرف می‌زد و شامورتی بازی نداشت، مردم با شنیدن سخنان او اهل عمل می‌شدند. خدا رحمت کند ایشان را، روزی از بالای منبر پایین آمد و به دست‌شویی رفت. پیرمرد بود و در این زمینه مشکل داشت. او دوباره وضو گرفت و بالای منبر رفت. مردم هم از جایشان تکان نخوردند. او گفت: ﴿خَلَقَ الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا﴾^۱. این رسم طلبگی و ساختار سالمی است.

عالم دینی باید مثل دکتر جراح و محل اعتماد و باور مردم باشد. امروزه مردم هشیارتر شده‌اند و ساده نیستند. این صداقت طلبگی است که کارآمد است. کسی که شامورتی‌بازی در بیاورد، مردم حتی به خوبی‌های او نیز شک می‌کنند تا چه رسد به این‌که با دیدن چهره‌ی او به یاد پیامبر اکرم ﷺ و حضرات معصومین علیهم‌السلام بیفتند.

قانون اساسی حوزه باید به‌گونه‌ای نوشته شود که تربیت‌یافته‌ی آن مثل حاج شیخ و مثل مرحوم آقای انصاری منبری، نیروی علمی، جراح و نجیب باشد و با افزونی شمار چنین نیروهایی است که افراد ضعیف ولی پر سر و صدا و مدعی صرف به حاشیه رانده می‌شوند، اما امروزه این ضعیف‌ها هستند که نجابت طلبگی را به حاشیه می‌رانند. مرحوم آقا رضا همدانی چنین بوده است. وقتی ایشان پا به سن می‌گذارد، وی که در فقه

پهلوانی بوده است و نوشته‌های محکمی دارد، از ایشان مسأله‌ای می‌پرسند و جواب آن به ذهن ایشان نمی‌آید، وی بعد از آن می‌گوید تقلید از من جایز نیست؛ چرا که نسیان به من عارض شده است. روحشان شاد. این چنین عالمانی را در برزخ به عنوان عالمان ربانی می‌شناسند. اگر خداوند می‌خواست در این زمان پیامبری داشته باشد، آنان را به پیامبری مبعوث می‌کرد، اما گاهی حتی از مرده‌ی برخی کاسبی می‌کنند.

قانون اساسی حوزه باید این هدف را دنبال کند که طلبه‌ها را به انبیا و اولیای خدا شبیه نماید و صداقت و صفا را در میان آنان رواج دهد و نیروهای علمی و جراح را که دلسوز مردم و پناهگاه آنان باشند تربیت کند. نیروهایی که حتی نقص‌ها و ضعف‌های آنان حسن ایشان دانسته شود. هم‌اینک در کشورهای پیشرفته این فرهنگ حاکم است و حسن و نقص را در کنار هم می‌بینند بدون آن‌که برای شخصیت‌های مشهور خود به ترور شخصیت بپردازند. یکی از رجال سیاسی آمریکا در برنامه‌ای تلویزیونی از «کندی» صحبت می‌کرد. او می‌گفت کندی قدرت حرکت نداشت و با دارو سر پا نگاه داشته می‌شد، اما چنان نبوغی داشت که جامعه‌ی آمریکا را اداره می‌کرد و در جنگ سرد توانست بر شوروی غلبه کند. منظور این‌که عیب و حسن او را با هم می‌آورد بدون این‌که به وی نقصی وارد کرده باشد.

ما در این زمان، کتاب «تحریر التحریر» را چاپ کرده‌ایم که متن تحریر حضرت امام خمینی علیه السلام را بازنگاری می‌کند و نقدهایی را که به آن وارد است مشخص می‌نماید. به ما گفتند چرا به این کتاب حاشیه می‌زنید و آن را نقد می‌کنید؟ گفتم برای این‌که ایشان را دوست دارم و فقیهی مهم‌تر از

ایشان نمی‌بینم. من بر اساس علاقه و اهتمامی که به ایشان دارم می‌خواهم این کتاب را نقد کنم. چون هر چه بر روی کتاب ایشان سرمایه‌گذاری شود می‌ماند و نقد کتاب‌های دیگر خاصیتی برای جامعه ندارد. این حرف‌های ایشان است که ماندگار است و باید درست و کامل شود و بر روی آن کار شود. مرحوم امام علیه السلام در واقع حق‌پدري برای ما دارد. ما در جوش نونهالی دنبال ایشان بودیم. در ابتدا از آقای بروجردی و بعد از امام خمینی علیه السلام تقلید می‌کردیم. تمامی متن رساله‌ی مرحوم امام را عین حمد و سوره حفظ بودیم. در زمان نوجوانی یکی از روحانیان از رساله‌ی ایشان مسأله نقل می‌کرد و مسأله‌ای را اشتباه گفت. به ایشان گفتم رساله این‌طور ننوشته است؛ زیرا آن کتاب را کامل حفظ بودم. با این‌که به حضرت امام علیه السلام عشق و علاقه داریم، اما این امر دلیل نمی‌شود کتاب ایشان را نقد نکنیم و اتفاقاً چون علاقه داریم باید نقد کنیم؛ مگر آن‌که جامعه آلوده باشد و حسن و اشکال را نتواند کنار هم ببیند.

گفتم نگارش قانونی اساسی و جامع و برنامه‌ای مدون و نقشه‌ی کاملی که قدرت علمی، نجابت، سلامت و وراثت انبیا را برای طلاب تأمین کند بسیار حایز اهمیت است. باید سلامت چنان در حوزه بالا رود که حتی بیان نقص عالمی به عنوان حسن او تلقی گردد نه آن‌که هر ماجرای را با هوا، ریا، سالوس، پنهان‌کاری، شامورتی‌بازی در هم بیامیزند و کسی را هو کنند. در این صورت است که جامعه به روحانیت و به صداقت و معنویت آنان اعتماد پیدا می‌کند. اعتمادی که برآمده از معنویت است و قوت بالایی دارد و مثل اعتماد به یک هنرپیشه یا به امکانات و روش‌های پیچیده‌ی تبلیغاتی نیست. مردم نباید حوزه‌های

علمیه را مانند فیلم‌ها و هنرپیشه‌ها بدانند. برخی از منبرها هم‌اینک با بازیگری منبری است که رونق یافته است. این‌ها همان چهره‌ی آخوندی است، نه طلبگی که ما میان این دو تفاوت می‌گذاریم. هیچ‌گاه پیامبران و اولیای الهی چنین شیوه‌ای در تبلیغ معارف دینی نداشته‌اند. اگر ما به سوی صداقت و معنویت و دانش گام برداریم حتی در این دوره که دوره‌ی اقتدار علم و رسانه‌هاست، عالمان دینی ممتاز هستند و مشابهی برای آنان نمی‌توان یافت؛ زیرا سیره‌ی معنوی و زی طلبگی که همان شیوه‌ی زندگی انبیای الهی است پشتوانه‌ی ارتباط روحی و عاطفی آنان با مردم است و مردم حقیقت و واقعیت را در چهره‌ی آنان می‌بینند و در سیمای آنان به تماشای حق می‌نشینند نه آن‌که بخواهند فیلم و بازی‌گری نقش حق را ببینند.

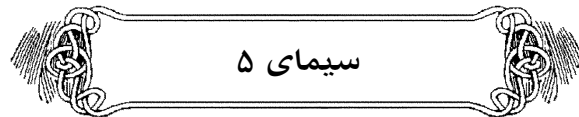
تا بدین جا گفتیم روند تحول در حوزه‌های علمی اجتناب‌ناپذیر است و خودبه‌خود نیز پیش می‌رود. نکته‌ای که در طرح تدوین قانون اساسی باید به آن توجه داشت این است که حوزه دارای متولیانی است که باید نظر آنان اعمال شود، اما برخی نیز بدون آن‌که صلاحیت لازم را داشته باشند مانع اجرایی شدن برخی از طرح‌هایی که به تحول در حوزه می‌انجامد هستند.

بحث‌هایی را که به دست خودمان هست و می‌توانیم به یکی از آنان اشاره کنیم تحول در حوزه‌ی عرفان است. من به جزم می‌گویم زیر آسمان کبود هیچ مؤسسه‌ای به اندازه‌ی ما درباره‌ی عرفان محیی الدین، نقد و بازپیرایی آن عرفان بحث و مطلب ندارد و ما می‌توانیم از همین جا شروع نماییم، اما این کار امکانات بسیار و پژوهش‌گرانی که هم عرفان بدانند و

هم قدرت نگارش داشته باشند را لازم دارد. ما در زمینه‌ی نقد عرفان ابن عربی نزدیک به هزار و دویست جلسه‌ی نقد و بررسی داریم. کتاب دیگر ما «مقامات عارفان» است که نقد و بازاندیشی دو نمط نهم و دهم اشارات و التنبیهات را بر عهده دارد. اما غیر از آن، یعنی تصحیح شرح فصوص الحکم و یا شرح مصباح الانس یا شرحی که بر تمهید هست و نیز کتاب بیست جلدی «سیر سرخ» که شرح و بازاندیشی منازل السائرین است نیاز به کارهای اجرایی و تحقیقی فراوانی دارد که کار یک نفر نیست و یک گروه باید عهده‌دار آماده نمودن آن برای چاپ شود و در نوشتن متن‌های آن نیز به صد سال آینده بیندیشد، نه به امروز یا پنج سال دیگر. همان‌طور که در کشور ما باید مؤسسه‌ای باشد که به مطالعات استراتژیک و راهبردی برای صد سال آینده بیندیشد و طبیعی است که مجلس یا ریاست جمهوری یا مجمع تشخیص مصلحت نظام نمی‌تواند این مهم را بر عهده بگیرد. نیروهای موقتی یا بازنشستگان سیاسی یا نیروهای اجرایی توان اندیشاری قوی و قدرت طراحی و نظریه‌پردازی استراتژیک برای صد سال آینده را ندارند. این مؤسسه باید محققان و صاحبان فکر را گرد هم آورد و کار مغز متفکر جامعه را انجام دهد. قانون اساسی ما هم‌اینک برای چنین مغزی پیش‌بینی لازم را ندارد و از این نظر ناقص است و ارگان‌های اجرایی نمی‌توانند چنین سمتی را بر عهده بگیرند و آنان درگیر کارها و مشکلات خود هستند. به هر روی، ادعای ما این است که تنها ما هستیم که می‌توانیم عرفان را در پنجاه کشور اسلامی از پیرایه‌هایی که دارد نجات دهیم و متنی قوی را در آن به وجود آوریم. در زمینه‌ی تفسیر نیز بنده چنین کاری را شروع کرده‌ام، اما هنوز در ابتدای راه

هستم. آماده‌سازی و تکمیل چنین طرح‌هایی نیرو و امکانات می‌خواهد و بسیار هزینه‌بر است که در توان ما که مستقل هستیم و از جایی نیز حمایت نمی‌شویم نیست، بر این اساس بهتر است از این تحولات که اجرایی شدن آن با موانع بعضی از مراکز قدرت مواجه است چشم‌پوشیم. برخی از کتاب‌هایی که برای چاپ آماده داریم گویی با اشاره‌های همینان، از نشر آن جلوگیری می‌شود.





نقد دروس خارج^۱

نسبت به ارزیابی عملکرد نظام آموزشی حوزه‌های علمیه با تبلیغات و ادعاهای بزرگی که در زمینه‌ی مدیریت آن، هم‌اکنون گفته می‌شود، باید در سه محور کلی بحث نمود: یکی امور مربوط به اساتید است، به‌ویژه در حوزه‌ی فقه و اصول که موضوع بحث ماست. دوم، اهل علم و طلاب هستند که برای رشد، تعالی و پیشرفت، نیازمند زمینه‌های ورودی هستند و محور دیگر، بستر این طلاب و اساتید، یعنی همین حوزه‌هاست. ما ظرف و بستری به نام حوزه داریم که مظلوف آن بر دو بخش است: استاد و شاگرد. حال از فقه و اصول گرفته تا رشته‌های دیگر که همه با هم در این زمینه همگون است و تفاوت زیادی میان آن نیست.

نسبت به محور اصلی، یعنی نظام حوزه باید گفت: حوزه‌ی ما هم‌اینک نیز نظام ندارد. نظام ندارد به این معناست که وقتی نظام آموزشی دانشگاه‌ها و مراکز علمی و فرهنگی دنیا مورد مطالعه قرار می‌گیرد، هر

۱. این مصاحبه به درخواست یکی از همکاران معاونت پژوهش حوزه‌ی علمیه‌ی قم انجام گرفته است.

یک از آن‌ها اساس‌نامه‌ای دارند که بر اساس آن فعالیت می‌نمایند و به تربیت نیرو می‌پردازند. همان‌گونه که کشور ما نیز دارای قانونی اساسی است. ما باید در گام نخست، برای نظام‌مند کردن حوزه‌ها قانونی اساسی تدوین کنیم؛ به گونه‌ای که گفته شود قانون اساسی حوزه‌های شیعی چنین است. این قانون هم اصول مسایل را می‌گوید و هم بسیاری از بندها و فروع مطرح در دانش‌های معقول و منقول.

این قانون اساسی نباید محلی و وابسته به بعضی از افراد خاص یا دولتی باشد، بلکه باید قانونی اجماعی، تبادل‌آرایی، منطقی، علمی و نیز اجماعی باشد و با استانداردهای دنیا همراه باشد، به صورتی که اگر آن را به مراکز علمی دنیا عرضه کنند، بر این نکته تأکید کنند که حوزه‌های شیعی دارای نظامی آموزشی، علمی و فرهنگی است. هم‌چنین این قانون باید اجماعی باشد تا هیچ متن‌فندی نتواند بر آن حاشیه زند و از اجرایی شدن آن شانه خالی کند. با وجود چنین قانونی است که می‌توان به محور دوم؛ یعنی استاد رسید. با وجود سیستم و نظام آموزشی و قانون اساسی است که می‌توان مقام، موقعیت و وظایف «استاد» را تعریف کرد و گفت «شاگرد» به چه کسی می‌گویند و برای هر کدام موجودیتی تعیین کرد و کد شناسایی به هر یک اختصاص داد، تا هر کس وارد می‌شود، کد و مشخصات داشته باشد. در حوزه‌های فعلی ما مشخصات هیچ کس معلوم نیست. این در حالی است که مراکز خدماتی کوچک یا حتی شهرداری‌ها آمار دقیقی از کارمندان و کارگران خود دارد، ولی مرکز مدیریت حوزه هم‌اکنون نمی‌تواند برخی از طلاب را شناسایی کند. برای نمونه، ما کتاب «احکام پزشکی» را نوشته‌ایم و این کتاب در وزارت

بهداشت به عنوان متنی مناسب برای تدریس در دانشگاه تشخیص داده شد. آنان با این مرکز تماس تلفنی گرفته بودند و گفته بودند ما این آقا را نمی‌شناسیم. عجیب است مرکز گفته شده، مرا با صد عنوان کتاب چاپ شده و چند صد جلد کتاب دیگر که برخی از آن برای چاپ آماده است و نزدیک به چهل سال تدریس در حوزه‌ی قم نمی‌شناسد.

حوزه‌ها نخست باید علمی باشد نه حوزه‌ی معلومات. کسی که کیسه‌ای از معلومات حفظ کرده، و محفوظات بر دوش دارد و آن را در درس یا بر منبر هزینه می‌کند «حافظ معلومات» است نه «عالم نوآور و خلاق».

تدوین قانونی اساسی برای حوزه‌ها لازم است تا حوزه در چارچوب آن دارای نظام آموزشی شود. اگر حوزه‌های علمی چند صد میلیون مقلد در سطح جهان دارد، چرا حوزه برای تحصیل طلبه‌ها با مشکل مالی مواجه است؟ هم‌چنین پذیرش طلبه‌ها نیز گزینشی نیست و پذیرش با حداکثر بسط و با احراز کم‌ترین شرایط انجام می‌شود. پذیرش طلبه‌ی سیکل باید ممنوع شود. ما باید در عرصه‌ی علم و در میدان دانش چنان توانمند شویم که بتوانیم علاقمندان بسیاری را در سطح جهان گزینش کنیم؛ آن هم نه با کم‌ترین و آسان‌ترین شرایط، بلکه با سخت‌ترین شرایط به طوری که به محتوای خانوادگی، استعداد، علاقمندی‌ها، سن و سطح تحصیلات آنان توجه داشت. اگر شمار پذیرفتگان حوزه کم‌تر باشند، بهتر می‌توان به آنان رسیدگی نمود و کسی که بر اساس این نظام و شرایط گزینش می‌شود و به تحصیل می‌پردازد، می‌تواند در کم‌تر از ده سال به دانشمندی دینی، فیلسوف یا فقیهی مبرز در سطح جهان مطرح شود.

هم‌اکنون بچه‌هایی را با مدرک سیکل برای طلبگی پذیرش می‌کنند که برخی هنوز بالغ نشده‌اند. البته هنوز بسیاری از این نوجوانان مؤمن گله دارند و گریه می‌کنند که چرا پذیرفته نشده‌اند. حوزه باید نظام‌نامه یا اساس‌نامه‌ی آموزشی داشته باشد تا طلبه، پیش از آن‌که وارد حوزه شود، با مطالعه‌ی آن بداند که می‌خواهد چه کند و چه مسیری را پیش رو دارد. همان‌طور که در فلسفه می‌گویند علت حرکت فاعل، علت غایی است؛ یعنی غایت است که فاعل و کنش‌گر را به سوی کار حرکت می‌دهد. کسی که تشنه می‌شود برای سیرابی است که در پی آب می‌رود. نخست باید غایت را مشخص کرد تا آن‌که آهنگ طلبگی دارد، بداند برای چه طلبه می‌شود. ما علت غایی طلبگی را برای حوزویان و پذیرفته‌شدگان خود ترسیم نمی‌کنیم. به همین خاطر است که برخی از طلاب که با شوق و ذوق و با ایمان به طلبگی روی آورده‌اند پس از چند سال که از طلبگی آنان گذشت مأیوس می‌شوند و برخی نیز در این محیط با انواع بیماری‌های روحی و معنوی درگیر می‌شوند.

در فلسفه می‌گویند: علتِ علت فاعلی، علت غایی است. این سخن بسیار اساسی و اصل است. شما اگر احساس رفع تشنگی نداشته باشید، در پی آب نمی‌روید. چنان‌چه احساس رفع گرسنگی از وجود شما برداشته شود، غذا نمی‌خورید و می‌میرید. اگر احساس خواب از انسان برداشته شود، انسان به خواب نمی‌رود تا جایی که ممکن است بمیرد. ما نباید به اساتید حوزه یا به شاگردان و طلاب انتقاد یا فشار وارد آوریم و آن‌ها را بی‌سواد یا چنین و چنان بدانیم. نخستین و بزرگ‌ترین معضل حوزه این است که حوزه‌ها نظام ندارد و دیگر مشکلات از آن ناشی

می‌شود و ریشه در آن دارد. اگر «نظام آموزشی» در پرتو قانون اساسی حوزه شکل بگیرد، ریشه‌ی معضلات حوزه خشک می‌شود.

ورودی حوزه‌ها باید از سیستم پذیرشی به سیستم گزینشی روی آورد. پذیرش طلاب با مدرک سیکل برای امروز ما درست نیست. در حال حاضر، حتی شهرداری نیز نیروهای پیک بهداشت را با دیپلم می‌پذیرد. اگر علت غایی در نظر گرفته نشود، فاعل، فعل و کرده‌ها اساس پاسخ‌گویی ندارد. حوزه در سایه‌ی قانون اساسی و گزینش نیروی توانمند است که می‌تواند ساختار پیدا کند. در این صورت است که هر کسی نمی‌تواند بدون در دست داشتن دلیل، ادعای اجتهاد کند یا مانع اجتهاد دیگری شود و دیگر ادعا و هیأت عصا کارساز نمی‌گردد.

حوزه برای یافتن نظام باید همانند مجلس شورای اسلامی عمل کند. در مجلسی که تازه تشکیل شده است، نخست ریاست سنی برای آن می‌گذارند و کسی که چهار پیراهن بیش‌تر پاره کرده است را داناتر و دارای تجربه‌ی بیش‌تر می‌دانند. چنین کسی وظیفه دارد بالا بنشیند و هر صاحب ادعایی را امتحان کند و هر کسی را که خبره و کاردان نیست پایین بیاورد. در این فضا است که جوانان مجتهد می‌توانند رشد کنند و بالا روند و ملاک مرجعیت علم می‌گردد و نه دوستی‌ها و بده و بستان‌ها. فوتبالیست‌ها و کشتی‌گیرها را نیز این‌گونه امتحان می‌کنند. جامعه‌ی جوان و دانشمند ما که کشور را به آخرین تکنولوژی‌های روز مجهز می‌کنند، اگر در حوزه‌ی علوم انسانی معرفت نیابند این حوزه را از رده‌ی علم خارج می‌کنند و مثل قبرستان تخت فولاد اصفهان یا وادی السلام عراق می‌شود و کسی برای حرف‌های آن‌گوش شنوایی نخواهد داشت.

گام نخست برای تحول حوزه‌ها داشتن آیین‌نامه و اساس‌نامه‌ی جامعی در این زمینه است. کتاب‌هایی که گاه به ما اهدا می‌کنند، بعضی برای نویسنده، عنوان حجت الاسلام و المسلمین می‌نوشتند، بعضی حضرت آیت‌الله و برخی دیگر نیز حضرت آیت‌الله العظمی. این است که من گاهی خنده‌ام می‌گیرد! وضعیت ما این قدر آشفته است و برای رهایی از آن باید نظام‌نامه با تبادل آرا داشت. تاکنون پانزده کتاب راجع به مشکلات حوزه و چالش‌ها و طرح‌های بایسته‌ی آن نگاشته‌ام، ولی بیش از این حرف‌ها باید کار شود.

حوزه نیازمند تدوین نظام‌نامه است که از قانون اساسی بالاتر است؛ چرا که قانون اساسی تنها برای یک کشور است اما ما می‌خواهیم قوانین و اصول مدیریت حوزه‌ها که در واقع مدیریت فرهنگ شیعی است را پی‌ریزی نماییم. ما می‌خواهیم برای فرهنگ شیعی که ریشه در عصمت دارد نظام‌نامه بنویسیم که در واقع فرهنگ‌نامه‌ای برای تاریخ تشیع است. آن هم تاریخی که تنها هزار و چهارصد سال از آن گذشته و ممکن است هزاران سال دیگر آن مانده باشد. پس باید نظام علمی و فرهنگی حوزه‌ها را تدوین نمود که امری بسیار سخت‌تر از تدوین قانون اساسی است.

نوشتن اساس‌نامه برای یک مدرسه یا مؤسسه با تنظیم اساس‌نامه برای حوزه بسیار تفاوت دارد. به‌طور کلی، این کار باید در تمام زمینه‌ها انجام شود و هر کس هر چه می‌خواهد و هر چه برای گفتن دارد، بگوید. سخنان و نظرگاه‌های همه را نیز باید شنید؛ هم از پیران و هم از جوانان، هم از دولت و هم از ملت. در تدوین قانون اساسی حوزه‌ها باید نظریه‌پردازی عام شود و سپس بر آن استجماع گردد. با تدوین آن قانون اساسی است که

دست‌اندرکاران امروز حوزه‌ها در می‌یابند آنان با آن‌که نیت صادقانه برای خدمت به حوزه‌های شیعی داشته‌اند اما بخشی از کارهای آنان در خدمت خیانت ناخواسته بوده است. هرگونه تلاشی برای اصلاح حوزه‌ها بدون در دست داشتن این اساس‌نامه عقیم و گاه خطرآفرین خواهد بود و کارهای دیگر، شکلی، صوری و ظاهری می‌گردد.

این سوی نخست بحث است. اما از دو جهت دیگر بحث، که استاد و شاگرد باشد سخن بگوییم. نخست باید دانست در حال حاضر بیش‌ترین انرژی اساتید بر روی فقه - با سبکی که فقه ما هم‌اینک دارد و محتوای فقه نیز غنی و مهم است - بر نظریه‌پردازی در این حوزه هزینه می‌شود. فقه ما دانشی به مراتب مهم‌تر از عرفان، فلسفه و ادبیات است، چون شیعه در این رشته‌ها قدرت مانور بالایی نداشته و فقط دسته‌ای از بزرگان به صورت شخصی در فلسفه و عرفان کار کرده‌اند. هنوز هم بزرگان و گذشتگان ما به قوت و سلامت خود باقی هستند و ما در فقه و اصول از رشته‌های دیگر توانمندتر هستیم، ولی فقهی که اینک در دست ماست، وقتی عنوان درس خارج به آن داده می‌شود و ما درس خارج‌های امروزی را با آن مقایسه می‌کنیم، درمی‌یابیم که فقه در درس خارج از محتوای غنی خود فاصله گرفته و به افول نزدیک شده است. شیخ انصاری درس خارج می‌گفت و محتوای آن به «مکاسب» تبدیل شده و با گذشت دویست سال از آن، هنوز مکاسب است که بر دروس سطح سکان‌داری می‌کند اما درس‌های مکاسب با کیفیت مکاسب نیست و سطح پایین‌تری دارد.

شاگردان درس خارج در پی شاگردی نیستند تا آن‌که درس می‌گوید استاد باشد. شما می‌گویید: درس‌های خارج ما استادپرور است نه

شاگردپرور. ما نخست باید ملاک شاگردی و استادی را بشناسیم تا بعد ببینیم آیا دروس خارج این‌گونه هست یا نه. البته بزرگان فقهی ما در قداست و پاکی سرآمدند. فقیهان شیعه از اولیای خدا بوده‌اند. از شیخ مفید و شیخ طوسی گرفته تا روزگارانِ چندی پیش ما مثل مرحوم امام خمینی علیه السلام در قداست، تالیِ تَلو نداشته‌اند. اما قداست و معنویت آنان یک سخن است و لزوم نقد علمی بزرگان مطابق با معیارهای علمی سخن دیگری است که نباید میان این دو خلط نمود.

ما به کسی می‌گوییم استاد فقه است که دست‌کم سه شاخصه‌ی کلی در وی وجود داشته باشد وگرنه با نقص در هر یک از این پایه‌ها، او را نمی‌توان استاد درس خارج نامید. نخست این‌که استاد فقه باید موضوع بحث خود را بشناسد. کسی که برای نمونه می‌خواهد حکم موسیقی را بیان دارد، لازم است موضوع آن را بشناسد و بداند به چه چیزی غنا گفته می‌شود. کسی که موضوع را نمی‌شناسد، چگونه می‌خواهد از چیزی که نمی‌شناسد بحث نماید. فقه بیش از هشتصد سال است می‌گوید شناخت موضوع، شأن فقیه نیست. این گزاره از بدترین و زیان‌بارترین گزاره‌های فقهی است که گفته شده است. لازم این سخن این است که ما در فهم فقهی را ببندیم و در مورد چیزی که نمی‌دانیم چیست، حکم صادر کنیم؛ مثل این‌که گفته شود: «چیزی که نمی‌دانم چیست اما به عنوان مثال ازون برون است، حرام یا حلال است.» برخی وحدت وجود را بدون آن‌که بشناسند چیست، رد یا قبول می‌کنند. فقیه چگونه می‌تواند درباره‌ی چیزی که به آن آگاهی ندارد و آن را نمی‌شناسد، اظهار نظر نماید. در ادبیات گفته شد این محمول است که بر موضوع حمل می‌شود. شما

بدون تحقیق موضوع، هیچ زمینه‌ای برای حمل محمول ندارید. در منطق نیز خوانده‌اید که بدون موضوع نمی‌توان قضیه و حکمی داشت.

مرحوم آقا سید ابوالحسن قزوینی رحمته الله در تعلیقه‌ای که بر مستمسک دارند، آورده‌اند: در مسأله‌ای که چیزی از آن نمی‌دانید، دخالت نکنید. شما ماهی و الکل را نمی‌دانید چیست و به مقلدان می‌گویید چون اهل فن می‌گویند ماهی فلس دارد یا الکل مست‌کننده نیست، حکم به حلیت آن می‌دهیم، ولی همین فقیهان به وحدت وجود که می‌رسند، نمی‌گویند باید از اهل فن پرسید و بدون آن‌که بدانند وحدت وجود چیست، حکم می‌کنند که حرام است! در حالی که وحدت وجود از امور نظری و از سخت‌ترین مسایل است. حتی برخی از کسانی که به وحدت وجود اعتقاد دارند، خود نمی‌فهمند چه می‌گویند.

برخی از فقیهان می‌گویند شخصی هم‌چون ملاهادی سبزواری نجس است. بعد آن را توجیه می‌کنند. مرحوم آقای حکیم، در این مسأله گفته است: «نه، ان شاء الله وی به لوازم گفته‌ی خود ملتزم نبوده است، چون ملاهادی آدم خوبی بوده و نماز می‌خوانده است. مگر می‌شود این انسان شایسته که یک فیلسوف است حرف بزند و به لوازم گفته‌ی خود ملتزم نباشد؟ این عبارتها که لقلقه‌ی زبان او نبوده است!» این مشکل از آن‌جا ناشی می‌شود که این گروه از فقیهان، موضوع‌شناسی ندارند.

از مشکلات دیگر موضوع‌شناسی آن است که دانسته نمی‌شود مسافر به چه کسی گفته می‌شود و برای مردم در تمام یا شکسته بودن نماز یا وجوب روزه‌های ماه رمضان مشکلاتی را ایجاد کرده است. برخی، شهرهای بزرگ را یک‌پارچه هم‌چون محل زندگی می‌دانند و برخی نه. ربا

نیز همین جریان را دارد. اولین رکن در درس خارج، باز نمودن و شناخت موضوع حکم برای شاگرد است.

دیگری شناخت ملاک و معیار حکم است. بعد از شناخت موضوع حکم، باید مناط حکم را به دست آورد. فقیه باید هنگام دادن حکم چنان اطمینانی داشته باشد که بتواند وقتی حکم می‌دهد به طور مثال شراب حرام است، بتواند بگوید: صدق الله العلی العظیم. معنای این عبارت این است که من چون ملاک تحریم الهی را در دست دارم، به‌خوبی می‌توانم دریابم چرا این حکم درست است و خداوند متعال را بر این حکم تصدیق می‌کنم. بدیهی است تصدیق حکم الهی به خاطر آن است که فقیه آن را به نیکی دریابد. کسی که موضوع را نمی‌شناسد، چه‌طور می‌تواند از جانب شارع و به عنوان جانشین او حکم دهد؟

ناگاهمی از ملاک حکم به این معناست که شخص نمی‌داند شارع بر چه اساسی به حلیت یا حرمت چیزی حکم کرده است، این است که مجبور است بگوید چون حضرات معصومین علیهم‌السلام فرموده‌اند فلان چیز حرام است، من نیز آن را حرام می‌دانم، ولی دلیل و معیار آن را نمی‌دانم.

به یاد دارم لمعه که می‌خواندم، از استادم پرسیدم: چرا معامله‌ی خون حرام است؟ وی به من بسیار تندى کرد و گفت این چه سؤالى است که می‌پرسی؟ ولی الآن مشکلی نیست و حتی با «صدق الله العلی العظیم» می‌توان گفت خون نجس است، ولی خرید و فروش آن حرام نیست. روزگاری برای خون مصرفی جز خوردن نمی‌دانستند و آن را حرام کرده‌اند اما نجاست خون مانع از جواز خرید و فروش آن برای انتقال به دیگری نیست. خرید و فروش بول، منی، غائط و مانند آن نیز که

استفاده‌ی عقلایی داشته باشد اشکال ندارد. فقیه یعنی کسی که استدلال می‌کند و می‌گوید: اگر امام صادق علیه السلام فرموده است من مدافعم، من بر اساس بیان ایشان، این حکم را دنبال می‌کنم و با یافتن معیار آن، اثبات می‌کنم قضیه همین است و همین حکمی که ایشان فرموده، درست است.

دانش فقه نیازمند سیستم و طراحی است. فقه باید بتواند پاسخ‌گوی معضلات و پرسش‌های نظام باشد. الآن نظام ما بسیاری از مسایل و مشکلات را نمی‌تواند حل کند، چرا که فقهی قوی را پشتوانه‌ی خود ندارد. فقیه با فقهی که هم‌اینک در دست دارد نمی‌تواند موضوع را بشناسد و در مورد ملاک نیز می‌گوید به‌دست آوردن ملاک در توان من نیست و من ملاکات احکام را در نمی‌یابم و به ناچار، حکمی را با هزار احوط و احتیاط می‌دهد. فقه یک کتاب قانون است و قانون برای مردم نوشته می‌شود. این است که اگر مفاد کتاب قانون صریح و روشن نباشد و تکلیف مردم در آن مشخص نباشد، درمانده می‌شوند و نمی‌دانند چه کار باید بکنند. اگر کسی به رساله‌ها با دیده‌ی دقت بنگرد و احتیاط‌های آن را لحاظ دارد، به همه چیز شک می‌کند. ما در کتاب‌های فقهی خود، از احوط و احتیاط چیزی نگفته‌ایم. عبارت‌ها را به صورت مدرن، امروزی و اجتماعی درآورده‌ایم، به‌طوری که اهل فرهنگ و دانش آن را به‌خوبی متوجه می‌شوند. ما رساله را درست مثل یک کتاب قانون تنظیم کرده‌ایم. روحانیت باید بداند در تبلیغ امور دینی واجب نیست کاری بکنیم، ولی اگر کاری را به دست گرفتیم، واجب است آن را به‌خوبی انجام دهیم؛ چرا که تبلیغ بد از دین ضد تبلیغ است و سبب دین‌گریزی افراد می‌گردد.

نوشتن کتاب واجب نیست، ولی خوب نوشتن آن واجب است. درس دادن واجب نیست، اما خوب درس دادن واجب است. طلبه شدن واجب نیست، ولی اگر کسی طلبه شد واجب است خوب باشد. باید روایتی که از حضرت امیرمؤمنان علیه السلام رسیده است را نصب عین حوزه‌ها قرار دهیم: «إجعل نفسك ميزاناً فيما بينك وبين غيرك»^۱. من گاهی نزدیک صبح و در سحر می‌بینم رفتگران در آن وقت می‌آیند تا خیابان‌ها را جارو بزنند. وقتی خش خش جاروی آن‌ها را می‌شنوم، با خود می‌گویم: خدایا، این آقا کوچه‌ی ما را جارو می‌زند، من برای این مردم چه کرده‌ام؟ خدایا روز قیامت من جواب آن‌ها را چه بدهم؟ اگر نانوا آمد و گفت من برای تو نان پختم، تو برای من چه کار کردی، به او چه می‌توانم بگویم؟ می‌شود گفت ما برای شما دعا کردیم؟

ضلع سوم فقه این است که فهم شریعت نظام‌مند است و استنباط حکم از دین، دارای روش، اصول و قاعده است و براین اساس است که ما در مقدمه‌ی رساله‌ی خویش آورده‌ایم نمی‌توان از قرائت‌های مختلف که بدون شک گونه‌ای کژاندیشی یا کاستی در سیستم دریافت و یا در یکی از پیش‌زمینه‌های صدور آن وجود دارد، سخن به میان آورد. هم‌چنین نمی‌توان آن را با پندارهایی هم‌چون قیاس و استحسان به تباهی کشاند و دست پرورده‌های نفس عادی و ذهن کوتاه را جایگزین دریافت مراد شریعت نمود؛ چرا که دریافت حکم شرعی نظام‌مند است و فقیه تنها با در اختیار داشتن پیش‌زمینه‌های صدور حکم و فتوا و چیرگی بر این نظام

۱. نهج البلاغه، تصحیح و شرح: محمد عبده، ج ۳، ص ۴۵.

علمی و شناخت ملاک حکم است که می‌تواند قدرت اجتهاد و استنباط صحیح را در خود پدیدار نماید. پس فقه دارای سه رکن بنیادین است: یکی آن‌که دریافت معنا و مراد شریعت، شیوه‌ای نظام‌مند دارد. دو دیگر آن‌که تشخیص مورد جزئی و موضوع خارجی حکم شأن فقیه است و آخر این‌که باید ملاک واقعی و چرایی تشریع حکم را به دست آورد و البته در این زمینه نباید به دام قیاس، استحسان و پنداربافی و مصلحت‌سنجی‌های بی‌اساس گرفتار آمد.

بی‌توجهی به سه اصل یاد شده فقه را به شبکه‌ی کوتاه‌نگری و حصرِ توجه به ظاهر واژه، قاعده یا صورت دلیل و کوتاهی در ژرف‌پژوهی گرفتار می‌آورد و در نتیجه، فقیه خود را در ارایه‌ی حکم ناچار از چنگ زدن به «احتیاط» می‌بیند؛ چنان‌چه همین کوتاهی در ژرف‌پژوهی همراه با ضعف اراده در انتخاب گزینه‌ی درست و حقیقی، علت بسیاری از برداشت‌های نارسا و دریافت‌های ناقص و در نتیجه زیاده‌روی در تمسک به احتیاط شده است. ضعف اراده در انتخاب گزینه‌ی درست و حقیقی علت بسیاری از موارد احتیاط است.

در این‌جا باید توجه داشت هرچند ما بر شناخت ملاک تأکید داریم، ولی ملاک اگر ملاک تام نباشد به هیچ‌وجه حکم‌ساز نیست، بلکه تنها فهم ما را نسبت به حکم افزایش می‌دهد و سبب می‌شود استنباط دقیق‌تری از موضوع و حکم آن داشته باشیم. ما در این زمینه متشرّع هستیم، نه مشرّع. موضوع و حکم، ما را از ملاک و مناط کار آگاه می‌کند، ولی این امام معصوم است که باید فتوا دهد و فقیه تنها ترجمان صادقی از گفتار و فتاوای حضرات معصومین علیهم‌السلام است. ما در فقه باید در پی فهم کتاب و

سنت باشیم، نه به دنبال ارایه‌ی نظر خود. مجتهد حکم را از کلمات حضرات معصومین علیهم‌السلام استخراج می‌کند و ملاکی که آن را با دانش‌های تجربی یا عقلی به دست می‌آورد، فهم وی را نسبت به این حکم بالا می‌برد و به همین خاطر است که می‌تواند از حکم استنباطی دفاع کند و حکم «النقل کالبقال» را ندارد. ملاک تنها در صورتی می‌تواند حکم بیاورد که علیت تامه و ملازمه‌ی قطعی داشته باشد، وگرنه نمی‌توان تعبیر «مناط» را برای آن به کار برد. برای مثال، اگر در روایت است: «الخمر حرام بعینها والمسكر من کل شراب»^۱، نمی‌توان بر اساس آن گفت «هر مسکری حرام است»؛ چرا که موضوع حکم در این جا مسکر خمری است وگرنه آواز نیز در بعضی از دستگاه‌ها اسکار می‌آورد. پول نیز ممکن است کسی را مست کند؛ بر اساس آن نمی‌توان کسب درآمد را حرام دانست. تعطیل تنها لسان موضوع را در بر می‌گیرد و این روایت، مسکری که صورت خمر دارد را حرام می‌شمرد نه مسکرات دیگر را. گاهی غرور، بیش از شراب، آدمی را مست می‌کند ولی نمی‌شود گفت ترک آن واجب دینی است یا تحصیل آن حرام است، چون حکمی شرعی و نه اخلاقی برای آن وجود ندارد. ما باید در کلام حضرات معصومین علیهم‌السلام بسیار دقت داشته باشیم. کلام معصوم کلامی عادی نیست و نباید پنداشت بعد از عادل نوبت به معصوم می‌رسد، در حالی که بعد از عادل، بی‌نهایت مرتبه وجود دارد تا به معصوم می‌رسد. باید توجه داشت معصوم در چه بلندایی ایستاده است و سخن می‌گوید. بررسی ملاکات احکام است که این مطلب را برای ما

۱. مسترک الوسائل، ج ۱۷، ص ۳۷.

یقینی می‌سازد که حضرات معصومین علیهم‌السلام صاحب عصمت و ولایت و عالم بما کان و بما هو کائن، وبما یکون بوده‌اند.

از این نمونه است روایت: «کُلُّ ما لَمْ یَخْرُجْ مِنْ هَذَا الْبَیْتِ فَهُوَ باطل»^۱. این سخن را نمی‌شود این‌گونه مطرح کرد و دنیای کنونی آن را نمی‌پذیرد، مگر آن‌که بی‌نهایت معنا برای آن ترسیم کنید. آن وقت هر کسی که سخنی درست بگوید هرچند در کشوری غیر دینی باشد، می‌گوییم این نظریه یا نقد نیز از آنِ امام معصوم است که روزی این فرد شده است. خلاصه این‌که استاد خارج فقه با شناخت موضوع و مناط و با شناخت روش صحیح استنباط است که می‌تواند بر کرسی تدریس بنشیند.

ما از شاگردان و طلاب به عنوان یکی دیگر از اضلاع مثلث نظام آموزشی حوزه یاد کردیم و از این‌که درهای حوزه به روی همه بدون گزینش‌های سخت باز است انتقاد کردیم و پذیرش با مدرک سیکل را برای حوزه‌ها آسیب‌زا خواندیم؛ چرا که این سیاست به جای تکیه بر کیفیت، بر کمیت‌ها استوار است و آن‌چه جاودانگی و رشد فرهنگ شیعی را تضمین می‌نماید انجام کار کیفی است. یکی از آقایان مسؤول در مصاحبه‌ای تلویزیونی می‌گفت: ما ان شاء الله به جایی برسیم که در هر روستا یک عالم دینی داشته باشیم. این‌گونه سخن گفتن ناآگاهی است و هر روستا به هیچ‌وجه به صورت دائمی به عالمی دینی نیاز ندارد. این در حالی است که اینترنت در همه‌ی روستاها وجود دارد و مردم روستا می‌توانند پرسش‌های خود را به دفاتر مراجع ایمیل نمایند یا با برخی از

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۹۴.

دانشمندان و عالمان دینی به صورت آنلاین ارتباط برقرار کنند. ما باید ان شاء الله به چنان کیفیتی در تربیت نیروهای حوزوی برسیم که در هر استانی یک عالم وارسته داشته باشیم تا وی بتواند به عنوان پدر و ملجأ و پناهگاه مردم در مشکلات و در پاسخ‌گویی به پرسش‌های آنان شناخته شود. عالمان دینی ما باید چنین کیفیتی داشته باشند که بتوانند استان یا شهری بزرگ را اداره نمایند و توان چنین چیزی منوط به آن است که آن عالم دینی چنان از لحاظ معنوی برجسته باشد که هم‌چون پیغمبران شناخته گردد و صاحب کرامت باشد. خداوند آخوند همدانی را رحمت کند. من ایشان را از نزدیک دیده‌ام و از دیده‌هایم سخن می‌گویم و مدینه‌ی فاضله‌ای را که وجود خارجی ندارد نمی‌گویم. ما در همدان به محضر ایشان رسیدیم. ایشان می‌فرمود: کسانی که زنگ می‌زنند؛ اعم از بچه‌ها، پسرها و مردها، زن‌ها و دخترها به من «بابا» می‌گویند. در تمامی استان همدان، همه به من مراجعه می‌کنند گویی عالم دیگری در این استان نیست. بله، گویی آنان کس دیگری را قبول نداشتند و فقط آخوند بود که چنان بزرگواری و قداست داشت که همه به او «بابا» می‌گفتند و او را با جان و دل دوست داشتند. کسی نقل می‌کرد مرحوم آخوند در قم شاگرد آقا حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی؛ مؤسس حوزه‌ی علمیه‌ی قم بود. ایشان آزادمرد و مستقل بود و زیر بار کسی نمی‌رفت و کمی نیز با آقای بروجردی اصطکاک داشت. پولی را پیش ملاعلی می‌برند. ایشان می‌گوید مصرف ما کم است، اما آقای بروجردی مصرفشان زیاد است، پول‌ها را پیش ایشان ببرید. طلبه‌ها آنجا زیاد هستند. وقتی پول را می‌برند، آقای بروجردی می‌گویند من ایشان را نمی‌شناسم. آن‌ها هم

پول‌ها را بر می‌دارند و می‌گویند ما هم شما را نمی‌شناسیم، آخوند به ما گفته‌اند پول‌ها را بیاوریم و به شما بدهیم.

ما عالمی همانند آخوند می‌خواهیم اما شما هشتاد نفر را در دو اتوبوس به صورت سرزده به شهری می‌برید بدون آن‌که جا و مکانی برای آن‌ها داشته باشید و بدون آن‌که مردم از پیش خواهان آنان باشند. حوزه شاید بتواند دو یا سه‌هزار روحانی برای رفتن به روستاها و شهرهای کوچک سازماندهی کند اما چند روحانی می‌تواند پاسخ‌گوی واقعی به پرسش‌های مراکز علمی باشد. این‌ها همه برآمده از سیاستی است که کیفیت را اصل نمی‌داند و نگاه کمی در پذیرش دارد و از این‌که آمار پذیرش طلاب بالا رفته است خرسند می‌باشد. حوزه باید نخست غایت خود را به دست آورد و سپس برای پذیرش تصمیم بگیرد. اگر داوطلبان حوزوی استانداردهای پذیرفته شده و منطبق با غایت حوزه را کم‌تر دارند، باید سطح پذیرش را پایین آورد. حوزه با نگاه کیفی باید به سراغ جوانان با استعداد و نابغه رود و برای آنان کارت دعوت به همراه مزایا و امتیازات ویژه بگذارد. ما باید واحد‌گزینش داشته باشیم و سپس از مردم بخواهیم فرزند خود را در راه آقا امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به حوزه روانه دارند. افراد نابغه و قوی باید به حوزه‌ها بیایند. اگر نگاه شما گزینشی و کیفی باشد، برای جذب نیروی بهتر باید امکاناتی هزینه کرد و چنین نیروهایی را دعوت و تدارک نمود؛ به این معنا که چتری حمایتی برای او داشت. به آنان گفت شما محصل حوزه باشید و حوزه هزینه‌ی زندگی شما را به قدر قناعت و کفاف تدارک می‌بیند. حوزه حتی برای ازدواج این افراد، خود باید پیش قدم شود و به عنوان پدر معنوی

طلاب، بزرگان حوزه را برای خواستگاری از دختران شایسته بفرستد و البته الگوی زندگی آنان را زندگی حضرات معصومین و آقا امیرمؤمنان (علیه السلام) بدانند و برای طلاب نابغه و توانمند خود منزل و هزینه‌ی زندگی را فراهم آورد.

طلبه‌ی قوی و نابغه باید در چنین بستری و با چنین چتر حمایتی تحصیل نماید و اگر تخلفی کرد، پاسخگو باشد. الآن اگر طلبه‌ای بخواهد ترک تحصیل نماید، هیچ مسؤولی پاسخگو نیست و حوزه نیز نمی‌پرسد چرا این طور شد.

وقتی شماگزینش داشته باشید، چنین مشکلاتی پیش نمی‌آید و حوزه پای یک طلبه تا آخر می‌ایستد و او را حمایت می‌کند. البته حوزه در برابر تعهد خود، اگر تخلفی از او دید، باید او را مجازات نماید و برای آن نیز برنامه داشته باشد. حوزه باید طلبه را در برابر تجاوز دیگران حمایت کند و زندگی او را تأمین کند. به من گفتند طلبه‌ای در زیرزمینی مخروبه‌ای که چهل متر بیش‌تر نیست زندگی می‌کرده و کلیه‌های وی از کار افتاده است و هیچ‌کس نیست از او حمایت کند. البته بعضی دفاتر مبلغ ناچیزی به او کمک کرده‌اند. طلبه در حوزه نباید چنین سرنوشتی داشته باشد. این‌گونه مشکلات، برآمده از نگاه کمی به سیاست‌های کلی است. گزینش طلبه باید بعد از تدوین قانون و آیین‌نامه‌ی اساسی حوزه، در ردیف دوم و جزو برنامه‌های استعجالی قرار گیرد. گزینش باید با قواعد خود انجام شود. در درس طلبگی نیز باید برای دو یا سه سال، طلبه را فقط با موضوعات و به‌ویژه موضوعات نوپدید آشنا کرد. در این دو سال طلبه هم باید روان‌شناسی بدانند و هم جامعه‌شناسی. وی باید مراتب نفس انسانی و

پیچیدگی‌های روانی او را بشناسد. وی باید هرچه بدی در عالم هست را بشناسد و مراکز بدی دنیا را به صورت تصویری ببیند تا همانند دوره‌ی آموزش پزشکی بتواند بیماری‌های روانی افراد جامعه را به دست آورد تا بتواند برای درمان کسی که به او مراجعه می‌کند بهترین گزینه را تشخیص دهد، بدون آن‌که خود آلوده و فاسد شود؛ همانند پزشکی که بیماری‌ها را می‌شناسد بدون آن‌که خود بیمار شود. عالم دینی نیز کار پزشک را دارد، اما او طبیب روح است و این طبیب جسم. البته برای این‌که طلبه در دوره‌ی آموزشی خود آلوده نشود، قواعدی دارد که در جای خود باید از آن سخن گفت. طلبه باید بتواند دست به بیمار و مرض او بزند، اما ویروس هم نگیرد. آلودگی افراد بیمار نباید به او سرایت کند. همان‌گونه که پزشک دست‌کش دارد و دست خود را استریلیزه یا ضد عفونی می‌کند، طلبه نیز باید ابزاری برای مصونیت خود داشته باشد. حوزه‌ی ما در صورتی علمی است که مثل دنیای علمی عمل نماید. حوزه باید موضوع‌شناسی را از واحدهای درسی طلبه بداند. من برای آموزش مسیحیت، به کلیسا می‌رفتم و از استادی مسیحی درس می‌گرفتم. اگر بعضی از طلبه‌ها را آن‌جا می‌بردم، مدام باید به آن‌ها می‌گفتم این‌طور نکن یا آن‌طور نکن. چون چیزی ندیده بودند، نمی‌توانستند خودنگه‌دار باشند. هفته‌ی پیش به زیارت حضرت زینب و حضرت رقیه علیهما السلام مشرف شده بودم. در بخشی از دمشق، مسیحی‌ها زندگی می‌کنند. وقتی وارد آن‌جا شدم، آنان می‌دیدند ما بیش از آن‌ها بر مسیحیت و بر کلیسای آن‌ها تسلط داریم و از این جهت به ما احترام فراوانی می‌گذاشتند. ما باید چشم و گوش طلبه‌ها را باز کنیم تا طبق قاعده‌ی: الانسان حریص علی ما منع، بر

چیزی حریص نشوند و بر آن طمع نورزند. گاه کسی با شصت سال سن، تازه به هوس داشتن رو می آورد.

باید بر روی کیفیت کار کرد تا عالمانی که می مانند هم چون پیغمبری شوند و صاحب کمالات باشند و وقتی مردم آنها را می بینند، به یاد خدا بیفتند، نه این که هزار شک و تردید در دل داشته باشند.

طلبه اگر موضوع شناسی داشته باشد و دنیا را بشناسد و چشم و گوش وی باز باشد و به هنگام ازدواج، حوزه متولی امر ازدواج وی باشد، وی مجبور نمی شود با همسری ضعیف زندگی کند که برای حیات علمی وی اصطکاک باشد. در آن صورت است که طلبه در چشم همسر خود بسیار عزیز است و او نیز خود را عروس امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می داند و کاستی های زندگی طلبگی به چشم او زیاد نمی آید. اگر طلبه بتواند بهترین و شایسته ترین و مؤمن ترین دختر را به همسری بگیرد، بسیاری از مشکلات زندگی وی حل می شود و دیگر او در پی عقد موقت نیست و آن زن می تواند او را ارضا کند. کسی که همسر خوبی دارد، به همان اکتفا می کند و با توجه به آن که در نظام حوزه به وی درس قناعت داده می شود و مؤمن و عادل نیز باید باشد، با همسر خود به خوبی زندگی می کند. حوزه نیز زندگی آنان را مواظبت می کند و مواظب تخلفات نیروهای خود خواهد بود. طلبه نه باید به استکبار آلوده شود و نه استحقار و تحقیر را بپذیرد. نیروهای حوزه باید چنان رشدی در معنویت و دانش داشته باشند که جامعه و مردم طلبه را سرباز امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بدانند. اگر زندگی طلبه ها این گونه تأمین شود، نوابغ و آنان که قوت اندیشه و فکر دارند به حوزه رغبت نشان می دهند و در این صورت است

که حوزه مجتهدپرور می‌شود و فیلسوفان آن قدرت اندیشه دارند و در این صورت است که طلبه می‌تواند کرامت داشته باشد و هم‌چون پیغمبران در جامعه حاضر گردد. باید حوزه این توان را در خود ایجاد نماید که گُل‌های سرسبد جامعه عالم دینی، مجتهد، فیلسوف و عارف شوند. افرادی که عقده نداشته باشند و حسرتی نباشند. کسی که حسرت فراوانی در جانش ریخته شده است، هرچه هم بر روی دوشش داشته باشد، به انحراف و آلودگی می‌گراید. طلبه اگر از نیروهای سالم جامعه گزینش شود، وقتی بعد از گذشت ده سال عالمی توانمند شد، پدر روحانی مردم می‌گردد و مردم نیز به او احترام می‌گذارند و به دین و عالم دینی رغبت نشان می‌دهند و کسی نیز با پدر خود درگیر نمی‌شود و با پدر خود تکبر نمی‌کند. عالم نیز با کسی درگیر نمی‌شود و تکبر نمی‌ورزد، وگرنه مردم چنین عالمی را رقیب و دشمن خود و مزاحم دین خدا می‌دانند. مردم اگر بدانند طلبه‌ای شب و روز مجاهدت علمی دارد و صفایی دارد که آن‌ها را دعا می‌کند و برای آنان زحمت می‌کشد و با تلاش بسیار درس می‌خواند و می‌خواهد به آن‌ها خدمت کند و برای صفای باطن این کار را می‌کند، به دور او طواف می‌کنند. آیا دیده‌اید کسی با تبر، شاخه‌های سرسبز درختانی را که در فضای سبز او قرار دارد بشکنند؟ نه، چون همه می‌دانند این فضای سبز برای خود آن‌هاست که ویروس‌ها را دفع و هوا را صاف می‌کند و باعث می‌شود خون آنان سالم بماند. اگر کسی شاخه‌ی درختی را بشکند، ده‌ها نفر به او اعتراض می‌کنند؛ چرا که این فضای سبز را متعلق به خود می‌دانند. اگر عالمان دینی فضای سبز جامعه‌ی ما باشند، دیگر لازم نیست هر دِه و روستایی یک عالم به معنای یک پیغمبر داشته باشد.

مگر می‌شود در هر روستایی یک پیغمبر داشت؟! آن‌هم در دنیایی به این گستردگی! پس باز کردن گره‌ی کار در دست طلبه‌ها نیست، بلکه این نظام حوزه است که باید سامان بگیرد. نباید به طلبه‌ها اشکال کرد و آنان را کم‌سواد خواند. مظلوم‌ترین خریداری که ما در این جامعه داریم، طلبه‌ها و عالمان دینی و اهل علم هستند. این قشر فرزندان آقا امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می‌باشند. من فضای طلبگی در عصر غیبت را این‌گونه تشبیه می‌کنم. البته خداوند و امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) مرا ببخشند. اعتقاد این است که اگر کسی پدرش از دنیا رفته و مادری با هشت فرزند ریز و درشت داشته باشد و مادر با رخت‌شویی در خانه‌های مردم، و با کلفتی و کارگری و پاک کردن شیشه سعی کند لقمه نانی درآورد و به این بچه‌ها بدهد تا سیر بشوند، از این زن که در چنین وضعیتی زندگی می‌کند نباید توقع داشت فرزندانی پروفیسور، مهندس یا پزشک داشته باشد؛ چرا که این مادر می‌گوید: من از جانم مایه گذاشته‌ام تا این بچه‌ها از گرسنگی نمیرند و دزد نشوند تا بزرگ شوند و بتوانند روی پای خود بایستند. بیش از این نمی‌توانستم در حق آنان کاری کنم. الآن نیز حوزه‌های ما در عصر غیبت که زندگی عالمان دینی آکنده از مشقت‌ها و سختی‌های بسیار از ناحیه‌ی حاکمان پیشین و جامعه بوده است، بیش از این نمی‌توانستند کاری نمایند. الآن برخی از افراد یک طویله را رنگ می‌کنند و می‌گویند رهن آن چندین میلیون تومان و اجاره‌ی آن ماهی چند صد هزار تومان. یک خانه‌ی کوچک شصت متری نیز نزدیک به صد میلیون قیمت دارد. طلبه در این وضعیت، چگونه می‌تواند زندگی کند؟ با چنین وضعیتی آیا می‌شود به طلبه اشکال کرد و گفت شما بی‌سواد

هستید! طلبه در چنین محیطی همین که اسم طلبگی را دارد و بر طلبگی خود باقی است و نفس می‌کشد معجزه کرده است. هر طلبه‌ای چندین دفترچه‌ی قسط دارد. کم‌تر طلبه‌ای است که در زندگی خود بده‌کار نباشد. آنان نیز که بده‌کاری ندارند به مدد حمایت پدر و مادر خود یا پدر و مادر همسرشان هست؛ وگرنه از طلبگی نیست. در چنین فضایی درس خواندن معنای خود را از دست می‌دهد. چه غایتی در انتظار طلبه‌هاست؟ من خدمت شما که مسئول هستید و توجه دارید عرض می‌کنم، شما از بیش از صد کشور طلبه پذیرش کرده‌اید. برای طلبه‌های خارجی چه کار کرده‌اید و آن‌ها در مدتی که در ایران تحصیل می‌کنند به کجا می‌رسند؟ آنان بعد از فارغ‌التحصیلی و دانش آموختگی، وقتی به کشور خود باز می‌گردند، چه کاره هستند و در آن‌جا چه کاری از آنان می‌آید. طلبه‌ی خارجی که کفایه را در این کشور امتحان داده و نمره‌ی قبولی گرفته است، با این نمره در کشور خود چه کاری می‌تواند انجام دهد؟ آیا نظام آموزشی برای طلاب خارجی با هزینه‌های بالایی که دارند باید این‌گونه برنامه‌ریزی نماید؟!

روزی به یکی از مجالس طلاب خارجی دعوت شده بودم و به مسئول آنان که او نیز از طلاب خارجی بود گفتم: اگر کشور شما سقوط کند و شما را رهبر آن نمایند، آیا شما می‌توانید این کشور را رهبری کنید و ابزار هدایت مردم خود را در دست دارید؟ او گفت: نه، به هیچ وجه. گفتم: پس این‌جا چه کار می‌کنید؟

این مشکلات و معضلات بر آمده از نبود سیستم یا ضعف شدید در نظام تحصیلی و آموزشی موجود است. باید کارها تناسب پیدا کند.

هم‌اکنون نمره‌سالاری بر نظام تحصیلی چیره شده و وضع امتحانات نیز به‌گونه‌ای است که برخی طلاب با تلاش بسیار نمره نمی‌آورند و طلابی که بسیار ضعیف هستند نمره‌های بالایی می‌گیرند. آن یکی که به درس اهمیت می‌دهد، نمره برای او ارزشی ندارد و تنها در پی آن است که قبولی شورا را داشته باشد و این که طلبه‌ای ضعیف است، ضعف خود را با جزوه‌های شب امتحانی می‌پوشاند و نمره‌ی بالایی نیز می‌آورد. آن هم با جزوه‌هایی که خود آن را ننوشته، بلکه دیگران آن را نوشته‌اند. گاهی این جزوه‌ها را با منت و رفاقت از یک‌دیگر می‌گیرند. البته آنان نیز باهوش هستند و به یک شب می‌توانند کتاب را حفظ کنند اما درسی که چنین خوانده شود عمقی ندارد و اگر کوچک‌ترین مسأله‌ای از آنان پرسیده شود، در حل آن می‌مانند و قدرت استنباط و رد جزئی به کلی و رد فروع بر اصول را ندارند. درس خارجی که ما داریم یعنی فراگرفتن روش اجتهاد. درس خارج باید طلبه را به اجتهاد برساند. اما درس‌های خارج همان‌طور که عنوان آن گویاست باید از سطح سطح فراتر باشد نه این که با آن تفاوتی نداشته باشد. یکی از آقایان اعظم به من گفت تفاوت من با آن آقا چیست؟ گفتم: آقا، تفاوت شما در این است که شما از یک ساعت درسی که دارید، پنجاه و پنج دقیقه‌ی آن را از حرف‌های دیگران می‌گویید و آن را توضیح می‌دهید؛ یعنی این درس سطح، خارج؛ به معنای قدرت تحلیل، بررسی و نقد، ندارد، ولی آن آقا؛ یعنی آقا مرتضی حائری (اعلی الله مقامه) بعد از ساعت یازده می‌آیند و پیش از ساعت دوازده می‌روند و نزدیک به بیست دقیقه یا نیم ساعت درس می‌گویند، ولی همه‌ی این دقایق از خود می‌گوید و از دیگری حرفی نمی‌زنند. آقا مرتضی می‌فرمود:

شما در دوره‌ی سطح، حرف‌های دیگران را خوانده‌اید و آن را می‌دانید، لازم نیست من دوباره آن را بازگو کنم.

متأسفانه امروزه در نظام فعلی حوزه اگر کسی خود قدرت استنباط داشته باشد و حرف‌های خود را بگوید، کسی از آن استقبال نمی‌کند و درس وی خلوت می‌شود؛ چرا که طلبه‌ها مبادی را در اختیار ندارند و گفته‌های وی را متوجه نمی‌شوند. بچه که بودم، یکی می‌گفت: می‌خواهم ادبیات بخوانم، چه چیزی را بخوانم تا ادبیات من قوی شود، یکی به او گفت برو سیوطی را بخوان ولی جلد دوم آن را نیز باید بخوانی. او این طرف و آن طرف رفته بود و از هر کس پرسیده بود جلد دوم سیوطی را دارید، گفته بودند نداریم. بالاخره یکی گفت: سیوطی جلد دوم ندارد. منظور کسی که به وی گفته بود برو جلد دوم سیوطی را بخوان، آن بوده است که سیوطی را خوب بخوان و حرف‌های خودت و برداشت‌های خودت از ادبیات را بنویس تا جلد دوم آن که سیوطی را تکمیل می‌کند نوشته شود.

یکی از معضلات دیگر حوزه، پرداخت شهریه به سبک سستی و بر روی تخت‌هایی پرتبخر است. طلبه‌های ما مظلوم‌ترین قشر هستند که برای گرفتن چند هزار تومان، باید چند هزار نفر به فیضیه بیایند و کنار چندین تخت جمع شوند. بعضی نیز وسط ماه را برای دادن چند تومان انتخاب کرده‌اند. در حال حاضر باید چنین شهریه دادنی را جرم دانست. البته، عوارض روز قیامت و مکافات آن نیز هست. چرا همه نظام واحد شهریه را نمی‌پذیرند. هیچ کارمند و رفتگری این چنین حقوق نمی‌گیرد و همه ماهیانه‌ی خود را از بانک و با عزت و بدون معطلی می‌گیرند، اما

طلبه‌ها چندین ساعت خود را برای این کار می‌گذارند. این تخت‌ها چیست که هر ماه در فیضیه چیده می‌شود؟ این پنج روز مزاحم طلبه‌ها و درس‌هایی که در فیضیه گفته می‌شود نیز هستند. آیا با چنین وضعیتی می‌توان طلبه‌ای را برای درس بازخواست کرد و گفت بعضی از آنان کم‌سواد هستند. طلبه‌ها خیلی مظلومند. من گاهی به حال طلبه‌ها گریه می‌کنم و می‌گویم: خدایا، ما که کاری از دستان نمی‌آید. این‌ها مظلوم‌ترین و پاک‌ترین افرادی هستند که در زیر آسمان داریم. طلبه‌های شیعی پاک‌ترین بچه‌هایی هستند که طلبه می‌شوند. آنان انس و عشقی دارند و پدر و مادرشان آن‌ها را با آرزویی به این جا فرستاده است. غربت و داغ تنهایی و هجران و غریبی را نیز باید تحمل کنند تا با نیت پاک و قدسی که دارند خدمتی به دین نمایند، اما بعضی بعد از چند سال مأیوس می‌شوند؛ این است که یا به جنوب می‌روند و وارد ارگانی نظامی می‌شوند یا به روضه‌خوانی و منبر و اقامه‌ی نماز جماعت پناه می‌برند و بعضی نیز در فیضیه زیر آفتاب می‌نشینند.

شما بحمدالله هوشمند و با فضل و کمال هستید. دیگر همکاران شما نیز که این صحبت‌ها را می‌شنوند نیز هوشمند، متشخص و دلسوز اسلام هستند که پی‌گیر چنین کارهایی شده‌اند، از این رو خدمت شما صریح عرض می‌کنم: در جامعه‌ای که مسابقه، امتحان، مناظره و مبارزه نیست و اوضاع آشفته است، رشدی نخواهد بود و این ادعاهای آن‌چنانی است که فراگیر می‌شود. اگر شما امتحان داشته باشید و نظامی درکار باشد، کسی جرأت نمی‌کند بیش از اندازه‌ی خود ادعا داشته باشد. طلبه‌ای که به حوزه آمده است و شما نتوانسته‌اید او را حمایت کنید و به‌ناچار به سمت

دانشگاه رفته است، با خود می‌گوید بروم آن‌جا دست‌کم بتوانم کاری کنم. به هر دلیل، او از این‌جا مأیوس و خسته شده است. چنین طلبه‌ای با خودش مشکل داشته یا با ساختار حوزه؟ او به دانشگاه رفته و درس‌هایی خوانده است اما اگر به کارهای اجرایی بیفتد و بخواهد کاری انجام دهد که تمام علمی نباشد، فکر و توان اندیشه‌ی خود را از دست می‌دهد. این عارضه‌ی پرداختن به امور اجرایی است. کار اجرایی قدرت فکر علمی را محدود و رفته رفته کور می‌سازد.

روزی از تهران به طرف قم می‌آمدم و کنار خیابان منتظر وسیله‌ی نقلیه بودم که چند ماشین بنز آمد و نگه داشت. دو پاسدار پیاده شدند و گفتند حاج آقا بفرمایید. گفتم: ببخشید، من کار دارم. گفتند شما را می‌رسانیم. سوار شدم، ولی نمی‌دانستم چه کسی داخل آن است. آقای که این پاسدارها محافظ او بودند و از رجال بزرگ کشور بود، در آن خودرو پیش من آمد. دو نفری شروع کردیم به بحث کردن. به او گفتم قانون اساسی ما، قوه‌ی قضاییه، قوه‌ی مقننه و قوه‌ی اجرایی دارد و این اندیشه برگرفته از سیاست ارسطوست که مشکلات فراوانی دارد و برخی از مشکلات و نقدهای آن را گفتم. در نهایت وی گفت: این‌ها به ذهن من نمی‌آید. به او گفتم: بالاخره شما الآن به اجتهادتان عمل می‌کنید یا تقلید می‌نمایید؟ او گفت: من اجتهاد سابقم را استصحاب می‌کنم. دیگر شما از من چه توقعی دارید؟ می‌خواهم بگویم این نتیجه‌ی پرداختن به کار اجرایی است. کار اجرایی با او کاری کرده است که دیگر نمی‌تواند فکر کند تا چه رسد به آن که فکر عمیق و دقیق داشته باشد. مگر اجتهاد می‌تواند استصحابی باشد؟ مرحوم آقا رضا همدانی بعد از هشتاد سال با این همه عمر و این همه

کتاب، یک مسأله از او پرسیدند و چون جواب آن به ذهنش نیامد، گفت: از من تقلید نکنید، به من کندذهنی دست داده است؛ این است که تقلید از من جایز نیست. ما چنین عالمانی لازم داریم. وقتی به مرحوم شیخ انصاری پیشنهاد مرجعیت می‌دهند، می‌گویند فلانی در شمال ایران است و از من عالم‌تر است، وقتی مباحثه می‌کردیم، او از من فهم‌تر بود؛ جایز نیست با وجود او از من تقلید کنید. سراغ آن شخص بروید. وقتی به سراغ او می‌روند، او می‌گوید: بله، من از او فهم‌تر بودم، ولی مدت‌هاست من از علم فاصله گرفته‌ام، بنابراین، فقط از شیخ می‌توانید تقلید کنید. ما این حوزه و این‌گونه عالمان را می‌خواهیم.

به یکی از طلبه‌ها که در تیررس رسانه است گفتم: چه‌طور شیخ این‌طور بوده، ولی حالا از این مسایل خبری نیست؟ او گفت: چون آن موقع، مایه‌ی حیات در کار نبوده است! ما قداست گذشتگان را لازم داریم. گذشتگان یعنی کسانی که از «ملکه‌ی قدسی» بحث می‌کردند و اجتهاد را با آن معنا می‌کردند و خود نیز صاحب آن بودند. مانند جناب شهید که در لمعه از جمله مبادی فقه را داشتن «ملکه‌ی قدسی» می‌داند و آن را برای اجتهاد لازم می‌شمرد، بلکه آن را اصل اساسی در استنباط و اجتهاد می‌داند. ملکه‌ی قدسی یعنی اقتداری که فقیه با آن می‌تواند مبادی و مسایل را استحضار و استجماع کند. قدرت استجماع است که با معنویت به دست می‌آید. ما چگونگی روند استجماع را در کتاب پنج جلدی «دانش استخاره» توضیح داده‌ایم. همین آقا که از نیروهای اجرایی نظام است در گفتن سخن خود که استصحاب اجتهاد می‌کند چندان استجماع و استحضار ندارد.

اگر برخی از درس‌ها یا سخنان بعضی کسانی که در رسانه‌ها صحبت می‌کنند را بشنوید، سخن آنان پر از تناقض است. کم‌تر اعتقادی در آنان است که مورد نقض آن را نیز باور نداشته باشند. شهید که از ملکه‌ی قدسی سخن می‌گوید آن را در مورد کسی که تناقض دارد نمی‌گوید، بلکه شهید از کسانی می‌گوید که اگر در یک‌جا کلامی را گفته‌اند، صدها مطلب دیگر را نیز در ذهن داشته‌اند و تمامی جوانب مسأله در حضور آنان بوده است. بزرگان و اساتید باید ساختار خود را پیدا کنند و طلبه‌ها نیز باید همان ساختار را الگوی خود قرار دهند. در واقع ما باید به حوزه یک قداستی بدهیم که قداست آن از مسجد نیز بیش‌تر باشد، چون در مسجد، همه‌ی افراد جامعه جمع می‌شوند، ولی در حوزه این افراد خاص و فرزندان امام زمان علیه السلام هستند که گرد هم می‌آیند، ولی اگر شما الآن به کسی بگویید: حوزه مقدس‌تر از مسجد است، به شما حمله می‌کنند. این در حالی است که باید بتوان گفت حوزه حتی باید قداستی بیش از کعبه داشته باشد، به اعتبار آن‌که مؤمن‌ترین افراد زیر آسمان در آن‌جا هستند و «أَنَّ الْمُؤْمِنَ أَفْضَلُ حَقًّا مِنَ الْكَعْبَةِ»^۱. اگر مؤمن از کعبه افضل است، پس یک عالم که شما در مورد او می‌گویید مداد وی از خون شهیدان ارزش بیش‌تری دارد باید از کعبه برتر باشد. برتری وی نیز ملاک دارد. این‌که گفته می‌شود: «مداد العلماء»، منظور مداد علماست نه خود آن‌ها. مقام عالمان دینی که بالاتر از این سخنان است. مداد عالمان و نه خود آنان از خون شهید برتر است؛ البته از خون شهید. در این روایت میان خود عالم

۱. مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۴۰.

با خود شهید مقایسه نشده است و بر کاربردهای هر یک تکیه می‌کند؛ چرا که دین با نوشته‌ی عالم و با خون شهید است که رونق می‌گیرد. کار عالم بالاتر از کار شهید است؛ چون خون می‌خشکد، ولی این مداد خشک نمی‌شود و کتابی که عالم می‌نویسد تا ابد می‌تواند بماند. هم‌چنین شهید در لحظاتی شهید می‌شود، ولی این مداد، پنجاه سال و بیش‌تر طول می‌کشد تا به شهادت برسد. یعنی کار عالم دینی هم در علت صوری، هم در علت مادی، هم در علت فاعلی و هم در علت غایی برتر از کار شهید است. نظام آموزشی و تحصیلی با گذاشتن ده‌ها اتاق به عنوان ریاست، معاونت، سرپرستی و ... و منتشر کردن هفته‌نامه‌ای که تنها عکس‌های گزینش شده‌ی سیاسی در آن چاپ می‌شود، کاری از پیش نمی‌برد. گویی این مرکز علمی با اداره‌ی جزء اشتباه گرفته شده است.

البته درست است که شما بخش اندکی از نیروهای حوزه هستید و توان آن را ندارید که سیاست‌های کلی حاکم بر آن را تغییر دهید، اما قدرت طراحی و انعکاس آن را دارید. باید بایسته‌های حوزه برای آینده‌ی آن را به قدرت‌های تأثیرگذار منعکس نمایید. بعد از آن، این کارها را در ساختاری جزئی و در محدوده‌ای مشخص و شناخته‌شده قرار دهید و با برآورد امکانات، نیازهای اجرایی شدن آن را به صورت محدود فراهم سازید. اگر ما دستان به دیگری نمی‌رسد، به خودمان که می‌رسد! باید قدرت و توان اختیار خود را به طور محدود شناسایی کرد و یارانه‌هایی برای آن داشت و نیروهای موازی و هم‌فکر را همراهی و کمک کرد. در سطح جزئی می‌شود چنین کارهایی را انجام داد. البته این کار محدود، مشکل برخی از افراد و طلاب ورودی را حل می‌کند، نه مشکل حوزه‌ها و

اسلام را. در چنین سیستمی، هزاری نیز که عالم شوند این مشکلات و معضلاتی که در جهان اسلام و در حوزه‌هاست حل نمی‌شود.

من بیش از چند صد جلد کتاب نوشته‌ام و صد جلد از نوشته‌های خود را چاپ کردم و حالا نیز هیچ بده‌کاری ندارم. به مسؤول ارشاد که به این جا آمده بود گفتم: ببینید، شما باید کتاب چاپ کنید، اما وقتی شما این کار را نمی‌کنید، من مجبور می‌شوم خودم آن را چاپ کنم. مگر من چاپچی هستم. اما زورم به شما نمی‌رسد، خودم باید سعی کنم. شما به کسی که می‌خواهد کتاب چاپ کند، (در زمانی که کاغذ می‌دادند) کاغذ نمی‌دهید، ولی یک تریلی کاغذ معلوم نیست کجا گم می‌شود؟! به چاپ‌خانه نیز گفتم هشتاد و پنج عنوان کتاب را به صورت نقد چاپ کنید و روی آن نسیه نکشید. بالاخره آقا امام رضا علیه السلام می‌تواند این کار را برای ما انجام دهد. اگر هم نتواند، من این کاره نیستم. آن‌ها تمام کتاب‌ها را بدون اشکال تحویل دادند و پیش من آمدند. یکی می‌گفت: حاج آقا، من کارم را تمام کردم؛ حتی در زمستان ۸۶ که برف آمده بود و ۲۵ روز در قم یخ‌بندان بود و مدارس برای دو هفته تعطیل شد، خودم می‌رفتم کارگراها را از نیروگاه و شهر قائم می‌آوردم که کار شما را انجام دهم. او کار را ده روز نیز زودتر انجام داد. خیلی هم آقا بود. دستش درد نکند. به او گفتم: پدر جان، تو کارت را انجام دادی و شرمنده‌ی من نشدی، من هم شرمنده‌ی تو نمی‌شوم، شنبه بیا و پولت را بگیر. یکی از رفقا چهارشنبه‌ی قبل از آن زنگ زد و گفت من می‌خواهم به سوریه بروم و نذر کرده‌ام شما را نیز با خانواده ببرم. گفتم خوب برویم. به پول چاپ‌خانه نیز فکر نمی‌کردم. چون این کار برای من نیست. برای صاحب آن است و اگر قرار هست آبروی ما

برود، بگذار آبروی خودش برود. از آنجا کنترل کردم و بالاخره این ماه از آسمان در آمد و حتی یک ریال بدهکار نشدم.

سال ۶۳ نیز به مکه مشرف شدم. در آن سالها پول عزیز بود و طلبه‌هایی که به مکه می‌رفتند مشکلات بسیاری داشتند. شخصی به نام آقا شهاب در آنجا اهل علم و بچه‌ی تهران بود. او به من می‌گفت: حاج آقا، اینجا ایران نیست، رفیق بازی نیست، پولی در کار نیست. چرا شما این قدر بی‌خیال نشسته‌اید. من گفتم: احتیاجی به پول ندارم. این بود که عصبانی می‌شد و می‌گفت نمی‌شود که شما هیچ چیز نگیری! به مدینه رسیدیم. در مدینه چند روز ماندیم و او هر روز به ما ایراد می‌گرفت. پنج روز تا آخر سفرمان نمانده بود. صبح که به طرف مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌رفتم، کسی بقچه‌ای دست من داد، پراز پول سعودی بود. خیلی ناراحت شدم. گفتم: آقا، من که چیزی نمی‌خواستم و حرفی نزد. این آقا شهاب بود که اعتراض می‌کرد. این چه کاری است با من می‌کنید؟ پول‌ها را با بقچه برداشتم و آن را به طلبه‌ها دادم و آقا شهاب گفت: اینجا ایران نیست، در ایران به این راحتی به آدم پول نمی‌دهند، یک مقدار از آن را بدهید تا برای خودتان چیزی بگیرم. گفتم: بیا و برو بگیر. با خانمش رفت و جهاز ما را فراهم کرد. به آقا شهاب گفتم: اینجا ایران نیست؟ مگر صاحب ما اینجا و آنجا دارد؟! برخی می‌آمدند و چند برابر پول می‌دادند تا یک ریال از این پول را بگیرند. من می‌گفتم: این پول‌ها به من ربطی ندارد، این‌ها را فقط به طلبه‌ها می‌توان داد. ما گروهی بچه یتیم هستیم. این پول مال طلبه‌هاست که یتیم آل محمد صلی الله علیه و آله هستند. من در آنجا چیزی نداشتم.

منظور این است که باید حوزه را به فضای سبز تبدیل کنیم؛ به این معنا که طلبه‌ها باور نمایند که صاحب دارند و صاحب آنان آقا امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است که این جا و آن جا ندارد. همان‌طور که خداوند معجزه دارد و قرآن کریم را فرستاد و همان‌طور که پیامبران معجزه داشتند، عالمان دینی نیز باید کرامت داشته باشند و با صرف ادعا نمی‌شود کاری از پیش برد. متولی حوزه‌های علمیه در سطح کلی آقا امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است. می‌بینید که حوزه‌ها در بیش از هزار سال گذشته با وجود انبوهی از دشمنان و شیاطین و طاغوت‌ها، باقی مانده‌اند. الحمد لله رب العالمین، الآن نیز پاک‌ترین ارگان و مرکز علمی حوزه‌هاست. کم‌ترین افراد نادرست به این جا می‌آیند و آنان جزو طلبه‌ها نیستند و خودشان را جاسازی می‌کنند. الآن حوزه‌ها پاک‌ترین مرکز عالم است. عشق و علاقه به حضرات معصومین (علیهم‌السلام) در حوزه‌ها بیش از هر جایی است. اگر حوزه‌ها تا هم‌اینک روی پای خود ایستاده است، به‌خاطر تولی آقا امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است و آن حضرت است که از طلبه‌ها سرپرستی می‌کند. من این مطلب را گاهی گفته‌ام که قم را نباید با حوزه درآمیخت و مسؤول حوزه‌ها آقا امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است.

چاپ صد عنوان کتاب با دست خالی مشکلات بسیاری دارد اما ان‌شاء الله خداوند رب العالمین و امام زمان (علیه‌السلام) این مشکلات را رفع می‌کنند. برخی از افراد در ارشاد در آن سال می‌گفتند که این‌ها انتشارات میلیاردی دارند که می‌توانند صد جلد کتاب را در یک سال چاپ کنند و صد جلد کتاب دیگر برای چاپ آماده دارند. ما به این‌که این کتاب‌ها برای

ما نیست اعتقاد داشته‌ایم و لحظه به لحظه با حضرات معصومین علیهم‌السلام و با همراهی، همدلی و انس با آنان همراه بوده است. الآن نیز به چیزی جز آن حضرات علیهم‌السلام اعتقادی ندارم. دلیل آن نیز این است که هرچه تلاش می‌کنیم، می‌بینیم نمی‌شود به آن حضرات علیهم‌السلام رسید. هر کسی را می‌شود پشت سر گذاشت. حتی اگر کوه‌های سر به فلک کشیده‌ای پیش روی آدمی باشد، با دو گام و یک جهش آن نیز پشت سرت می‌آید، اما این‌جا بارانداز عاشقان سینه‌چاک است و هر کسی باید طناب بیندازد و تسلیم شود. الآن دستگاه‌های دولتی و حوزوی امکانات فراوانی دارند و از آن مصرف می‌کنند، ولی درست مصرف نمی‌شود و از عالمان مستقل استفاده‌ای نمی‌برند.

ما بیش از نیم قرن است که روی فقه، اصول و مبانی آن کار می‌کنیم. رساله و چندین تصدیق اجتهاد نیز داریم، به‌ویژه از برخی عالمان گذشته. روزی سه درس سنگین در سطح خارج دارم. قصد نداشتم از خود چیزی بگویم؛ اما برای پاسخ‌گویی به فرمایش شما عرض می‌کنم تا بلکه برای حوزه‌ها نافع باشد. بنده مشکلاتی را که در حوزه می‌بینم در چند محور کلی است. یکی این‌که می‌گویند درس خارج، درسی در سطح عالی است. وقتی لفظ سطح را به کار می‌بریم، باعث می‌شود درس خارج با سطح مخلوط شود. عبارت دیگر این تعبیر، درس خارج خارج است؛ یک وقت از تعبیر خارج در حد متوسط استفاده می‌کنیم و گاهی خارج در حد ورودی یا ابتدایی را به کار می‌بریم.

بهتر است درس خارج را در سه سطح تعریف کنیم: یکی، خارج ابتدایی برای کسانی که تحصیلات سطح را خوب طی کرده و می‌خواهند

وارد درس خارج شوند. دو دیگر خارج متوسط و مرحله‌ای از درس خارج برای کسانی که سالیانی درس خارج را دیده و می‌خواهند آن را تکمیل کنند؛ یعنی می‌شود گفت: کسانی که به اجتهاد متجزی رسیده‌اند. سه دیگر درس خارج عالی برای کسانی که درصدد دست‌رسی به اجتهاد مطلق هستند. کسانی که اجتهاد متجزی را پیدا کرده‌اند و می‌خواهند به اجتهاد مطلق برسند، یا به اجتهاد مطلق رسیده‌اند، اما می‌خواهند کمال اجتهاد مطلق را پیدا کنند. این درس برای فقیهی صاحب‌نظر و مجتهدی مطلق بلکه متخصص است که نظریات خاصی دارد و آن را برای مجتهدان عرضه می‌کند.

اگر بخواهم مثالی بزنم که مسأله تا حدودی روشن شود، باید این‌طور گفت: در حوزه‌ی علمیه‌ی نجف، مرحوم آخوند خراسانی و شیخ که از مشایخ ما بوده‌اند و برخی از اساتید ما از شاگردان مرحوم آخوند بوده‌اند. کسانی مانند مرحوم آیت‌الله حاج سید احمد خوانساری، آقای بهبهانی، حاج غلام‌رضا یزدی شاگردان مستقیم مرحوم آخوند خراسانی بوده‌اند. شاید شنیده باشید بیش از صد مجتهد در درس ایشان حاضر می‌شده‌اند. اگر کسی مجتهد باشد چه نیازی به درس مرحوم آخوند دارد؟ او می‌خواهد اجتهاد مطلق خود را آزمایش کند. کسانی که در درس مرحوم آخوند شرکت می‌کرده‌اند، افرادی مثل حاج شیخ عبد‌الکریم (معروف به حاج شیخ)، شیخ محمدحسین اصفهانی معروف به محقق کمپانی و مرحوم محقق نایینی بوده‌اند. برای این مرحله لازم نیست استاد تدریسی در مسجد یا مدرسه داشته باشد. وی می‌تواند در منزل باشد و مجتهدان به منزل وی بیایند و نکات کور و حساس مسأله‌ای را با آن استاد فقیه در

میان بگذارند. بررسی نکات کور مسأله در صورتی است که در یکی از جوانب مسأله‌ای نظریات مختلف و متعارض باشد به گونه‌ای که مسأله به ابهام دچار شده باشد. برای توضیح این دوره به همین مقدار بسنده می‌کنم. در حوزه‌ی ما عده‌ای هستند که می‌خواهند به ادارات دولتی بروند. ما شاگردان زیادی داشته‌ایم که الحمدلله بعضی از آن‌ها مجتهد مطلق شده‌اند. یکی از آنان در سوریه است که از ما تصدیق اجتهاد گرفت و در آن‌جا دارای حوزه است و مجتهدانی را تربیت می‌کند. آقای خلاصی که از دنیا رفته‌اند، از شاگردان سابق ما بودند. برخی نیز که در شورای محترم نگهبان بوده‌اند، از شاگردان سابق ما می‌باشند. البته انتظاری که داشتم، بیش از این بوده است.

یکی از مشکلات طلاب این است که حوصله ندارند دوره‌های فقه را تکمیل کنند و افرادی با این حوصله نادرند. دیگران فقط می‌خواهند اطلاعاتی داشته باشند. طبیعی است درس خارج متناسب با این افراد، مرحله‌ی اول درس خارج است و لازم نیست استاد آنان مجتهد باشد. طلبه‌ها بیش‌تر همین روش را دوست دارند و درس‌هایی که چنین روشی را دارد شلوغ‌تر است تا درس‌هایی که استاد آن مجتهد مطلق است و برای مجتهدان متجزی مفید است. در درس‌های دوره‌ی نخست در نجف، بیش‌تر آرای مرحوم نائینی، آقا ضیا و آقا سید ابوالحسن دنبال می‌شود و مرحوم آخوند خراسانی و شیخ انصاری نیز با آن هست. ما در درس خارج خود قایل به اعلام اربعه بودیم و حوزه‌ی نجف آن را کم‌تر می‌پذیرد. در درس خارج قم بیش‌تر نظریات مرحوم شیخ عبدالکریم حایری، مرحوم آقای بروجردی، مرحوم آقای حجت و بعد مثل امام خمینی رحمه‌الله و مرحوم

آقای گلپایگانی مطرح می‌شود و در سطح ورودی، جایگاه خود را دارد و طلاب در این مرحله با نظریات مختلف آگاه می‌شوند، ولی گاه چنان در نظریات غور می‌شود که طلبه‌ی مبتدی در درس خارج از نظر نتیجه‌گیری درمانده می‌شود و نمی‌تواند به نتیجه برسد و در ذهن وی ابهامی به وجود می‌آید و بدون آن‌که دلیلی بر کرسی بنشیند نظریه‌ای برتر داده می‌شود. این‌گونه درسی، بیش‌تر نوعی جمع‌آوری است، و الآن بیش‌تر درس‌های خارج به این سبک است و طلبه‌ها چون حوصله‌ی تعقیب بحث و تحقیق آن را ندارند، به همین مرحله قانع‌اند.

در گذشته این مرحله از درس خارج به‌گونه‌ی دیگری بود. طلاب وقتی بر کتاب‌هایی مثل رسائل و مکاسب تسلط پیدا می‌کردند، کتاب جواهر یا کتاب «الصلاة» حاج آقا رضا همدانی را که خیلی خوش عبارت است به صورت متنی می‌خواندند. اگر کسی ذوق فقهی داشته باشد، کتاب حاج آقا رضا را مثل رمان فقهی می‌داند. او سعی داشته است تا می‌شود مباحث را به صورتی ساده ترسیم نماید. قلم ایشان خیلی ساده و روان است. برخلاف کتاب جواهر که بعضی از عبارات آن ابهام دارد و سعی دارد شاخه‌های یک مسأله را به هم بیپچاند و در تصحیح جدید آن نیز مشکلاتی به آن راه یافته است. رساله‌های آخر کتاب مکاسب شیخ اعظم انصاری نیز از همین نمونه است که این کتاب‌ها را می‌خواندند و نظریه‌های بعضی از اعظام را نیز در طی آن نقل می‌کردند. این مرحله، ورود به درس خارج بود. طلبه‌ای که این کتاب‌ها را خوانده باشد، در مرحله‌ی بعد که مرحله‌ی وسط درس خارج است، با نظرها آشنا شده و صاحب فهم فقهی شده است.

نوع درس‌های خارج که در سطح اعظم مطرح است و نه در سطح اساتید پایین‌تر، در مرحله‌ی وسط قرار دارد. یعنی طلابی به درس اعظم می‌روند که تا حدودی با نظریات فقیهان آشنا باشند. مشکلی که هم‌اکنون دامنگیر این درس‌هاست این است که طلاب مبتدی شرکت‌کننده در درس خارج به این درس‌ها می‌روند و بهره‌ی چندانی از آن نمی‌برند. در زمان ما درس مرحوم گلپایگانی یا آقای داماد یا آقای حائری از این زمره است. به نظر من درس آقای حائری از بعضی از درس‌های دیگر سنگین‌تر بود. خداوند آیت‌الله العظمی حاج شیخ مرتضی حائری را رحمت کند. ما از وی خیلی استفاده کردیم. ایشان منزل ما تشریف می‌آوردند، ما هم زیاد به منزل ایشان می‌رفتیم. برخی از طلابی که در درس ایشان می‌آمدند، مطلب به دستشان نمی‌آمد؛ آن‌ها چند سال خود را معطل می‌کردند، گنج می‌شدند و هیچ نتیجه‌ای از آن درس نمی‌گرفتند، برای این‌که پایه‌ی علمی نداشتند و آنان باید به خودشان بیش‌تر زحمت می‌دادند و مطالعه و تلاش می‌کردند.

برخی از درس‌ها نیز تقریری بود. استادی که به درس خارج رفته بود و تقریری از درس او داشت، همان درس را برای دیگران القا می‌کرد. بعضی از افراد سابقه‌دار نیز اشکالاتی به استاد خود می‌گرفتند و تازه‌واردها یا کسانی که درکشان از درس استاد کامل نشده بود در درس آن مقرر بود که درس را متوجه می‌شدند. درس یک فقیه همراه با تقریر بود و باعث می‌شد محتوای آن درس برای همه به‌خوبی تبیین شود. درس‌هایی که برخی از آقایان و مراجع دارند در این حد است و آنان درس استاد خود را تقریر می‌کنند.

مرحله‌ی سوم درس خارج که مجتهدپرور است خارج خارج است. این مرحله خیلی مهم است. این درس برای کسی است که آرا و نظریات را می‌داند و بر استدلال‌ها یا ظهور روایت احاطه دارد. استاد باید این درس را به‌گونه‌ای القا کند که شاگردان مطلب را به‌راحتی دریافت کنند. شاید همان درس مرحوم خراسانی یا درس مرحوم آقا سید محمد کاظم یزدی (صاحب عروه) در اواخر فقهاتشان این حالت را داشته است. آقای خویی نیز نه در درس‌های عمومی، بلکه در بعضی جلسات خصوصی این چنین بوده است. مرحوم آقای نائینی این مرحله را کم و بیش داشته و شاگردانی نظیر آقا شیخ محمد علی کاظمینی - که تقریرات ایشان را نوشته‌اند - و آقا جمال گلپایگانی و حضرت امام علیه السلام و مرحوم آقا سید احمد خوانساری این روش را داشته‌اند.

آقا نجفی همدانی می‌گفت: من به آقای نائینی گفتم چرا این سید را معطل می‌کنی؟ سید ابوالقاسم خوب نوشته است! بالأخره ایشان هم تقریظی نوشتند. تقریظی که آقای نائینی در «أجود التقریرات» نوشته‌اند، با تقریظی که برای محمد علی کاظمینی نوشته است، خیلی تفاوت دارد. من فکر می‌کنم در این جهت نسبت به نظریاتی که آقای خویی در پاورقی أجود داشتند، مقداری عجله کرده‌اند؛ اگر کمی پخته‌تر می‌شد، شاید آقای نائینی نیز به این نتیجه می‌رسیدند که ایشان بیش از این‌ها سزاوار بوده است. البته احتمال می‌دهم چون اواخر عمر آقای نائینی بوده، ایشان نخواستند این تقریرات، بدون تقریظ بماند. شاید محذوراتی بوده، که الآن فرصت برای ورود به جزییات آن نیست.

البته علما بیش‌تر به نظریات آقای کاظمینی توجه می‌کنند. فوائد

الأصول مرحوم نایینی به قلم کاظمینی است، و چون دوره‌ی آخر درس آقای نایینی بوده در بعضی مباحث فراگیرتر است، ولی بعضی مطالب نیز نیامده و با أجودالتقریرات است که کامل می‌شود. بین این دو تقریر، نه عموم و خصوص مطلق است و نه نسبت تساوی، بلکه عموم و خصوص من وجه است. اگر کسی بخواهد مباحث آقای نایینی را به دست آورد باید هر دو تقریر را ببیند.

مرحوم آقای نایینی را «غالب مشایخنا» یا «عمدة اساتیدنا» خوانده‌اند. مرحوم نایینی در اصفهان منطق را به‌خوبی فرا گرفتند و با داشتن دیدگاهی منطقی به نجف رفتند. ایشان مسایل اصولی مرتبط با قضایای منطقی را خیلی خوب باز کرده است. برای نمونه، توجه به قضیه‌ی حقیقیه، خارجی، و ذهنیه یکی از پایه‌های اصولی مرحوم نایینی است. مرحوم آقای اصفهانی نیز مباحث فلسفی را در اصول آورده‌اند. بنده نیز معقول را خدمت مرحوم آقای طباطبایی و مرحوم علامه شعرانی و علمای دیگر - که بحر مواجی بودند - خوانده‌ام و از این بزرگان بسیار استفاده کرده‌ام، ولی به صورت کلی موافق نیستم فلسفه با فقه و اصول خلط شود و دقت‌های عقلی فلسفی این دانش‌ها را به انحراف می‌کشاند. خواندن فلسفه لازم است، اما نباید آن را با اصول خلط نمود. مرحوم آقای گلپایگانی می‌فرمودند: ما فقه می‌گفتیم و اصول هم داشتیم، ولی طلبه‌ها بیشتر درس اصول آقای خمینی علیه السلام می‌رفتند؛ چون ایشان به معقول و فلسفه وارد بودند، طلبه‌ها خیال می‌کردند اصول ایشان از این جهت بهتر است، ولی آقای گلپایگانی در واقع فقیه بودند و من خود به این موضوع اعتراف دارم.

آیت‌الله بروجردی فرموده بودند: «فقیه گلبایگانی». حضرت امام نیز در اصول خویش دارند که مباحث فلسفه را باید از فقه جدا کرد. اگر ایشان در بعضی بحث‌های اصولی متعرض فلسفه می‌شدند، می‌فرمودند: این بحث اختصاصی به فلسفه ندارد. منظور این است که علم اصول کلید اجتهاد است. اگر فرصت شد، بنده عرض می‌کنم که درس خارج اصول باید چگونه باشد که یک دوره‌ی آن بیش از ده سال به درازا می‌کشد. البته آن را در مصاحبه‌ای که برخی از حضرات علما نیز در آن حضور دارند گفته‌ام و کاستی‌های علوم حوزوی و روش‌ها را برشمرده‌ام.

در آن مصاحبه چندین برابر آنچه به شما عرض کرده‌ام، از حوزه و معضلات آن و راه‌های گذار از آن گفته‌ام و از گسترده‌ترین مصاحبه‌هاست. در هر صورت، منظور این است که درس خارج در سطح عالی برای طلبه‌هایی که به اجتهاد مطلق می‌اندیشند لازم است که همان مرحله‌ی سوم درس خارج است؛ مثل آنچه در مورد آقای خویی مطرح شد.

این نکته را نیز عرض کنم که مرحوم آقای نایینی خیلی به خودشان اهتمام دارند. من نسبت به مباحث اجتماعی خیلی متواضعم، اما در مباحث علمی این چنین نیست. اگر کسی مرا نشناسد، می‌گوید این آقا چه مغرور است؛ پس تواضعش کجاست؟ اما نه، مباحث علمی باید به صورت منطقی و قوی مورد بحث واقع شود و در بحث نباید تواضع به کار برد. البته ما نهایت تواضع را نسبت به عالمان دینی داریم، اما نباید حق علم را نیز نادیده گرفت.

مرحوم آقای نایینی در باب معاملات فرموده‌اند: من کسی هستم که بالاخره قبض روح می‌شوم و حقایقی دارم که باید بیایید و آن را فرا

بگیرید. ما هم می‌گوییم حقایقی داریم. عبارت‌هایی را که آقای نایینی در اصول فقه فرموده‌اند، چند گونه تقریر شده است که برای تکمیل قضیه، از آقای کاظمینی گفتیم.

ما به آقای کاظمینی و دیگران ارادت داریم و می‌خواهیم در آخرت با آنان باشیم، از این جهت این مطالب را عرض می‌کنیم. به‌ویژه بعضی از مشایخ و علمای نجف می‌فرمودند: بعد از مرحوم نایینی، کرسی تدریس ایشان به آقای کاظمینی منتقل شد. در مسجدی به نام مسجد هندی. منزل آیت‌الله سیستانی نیز نزدیک آن در شارع الرسول است. این شخص بزرگ می‌فرمود: وقتی آقای کاظمینی در فصل تابستان - که هوا هم بسیار گرم بوده است - آن بالا در مسجد تدریس می‌کردند، آن قدر شجاعانه بحث می‌کرده‌اند که همسایه‌ها می‌گفتند کی می‌شود آقا درسشان تمام شود تا ما استراحتی بکنیم و نفسی بکشیم.

در یک روز تابستان، ایشان بالای بام می‌روند و حضرت امام نیز بالا بوده‌اند تا نماز بخوانند و تعجب می‌کنند که ایشان چه کسی است؛ چرا که آقایان اشکال نمی‌کردند. شخصی در جواب می‌گوید: ایشان از قم آمده‌اند و سرگرم نماز هستند. در بحث نماز جماعت، تقریری از آقای کاظمینی و تقریری از آقا شیخ محمد تقی تهرانی آملی در دست است. ایشان زمان مرحوم خوانساری بودند و بنده چند سال وقتی که حوزه قم تعطیل می‌شد، بلافاصله برای درس آقای شیخ محمد تقی آملی و آقای سید احمد خوانساری و علامه‌ی قزوینی به تهران، و برای درس آقای نورانی به مشهد و برای درس آقای بهبهانی به اصفهان می‌رفتم. این درس‌ها خاطرات فراوانی برای من داشت و من درس خارج در مرحله‌ی عالی آن

را با این بزرگان گذرانده‌ام؛ از این رو در حوزه‌های دیگر این قضایا مهم بوده و در نهضت نیز به این جلسات مهم جعبه‌های ایمنی می‌گویند.

مرحوم کاظمینی تقریرات مطلق «نماز جماعت» آقای نایینی را نوشتند، ولی در بعضی مسایل آن بدسلیقگی شده است. معلوم است که مرحوم نایینی بخشی از مسأله را گفته و ادامه‌ی آن را ایشان از خود آورده است. در اصول فقه نیز همین کار را کرده است و چیزی را که در ذهن ایشان واضح بوده، همان را منعکس کرده و این است که آقایان به این شرح بیش‌تر رو آورده‌اند، چون کامل‌تر است. ما وقتی «باب صلاة» را در درس‌های خودمان دنبال می‌کردیم، تقریرات آقای آملی را به میدان کشیدیم و از مرحوم کاظمینی نیز نقل کردیم و هر دو را در نظر داشتیم، ولی بنده به مبانی مرحوم نایینی به صورت غالب اشکال دارم؛ به‌ویژه در آن مواردی که ایشان بعضی از آیات یا روایات را معنا می‌کند و از آن نتیجه می‌گیرند. منظورم این بود که حتی در تقریرات فقه مرحوم نایینی نیز این مطلب منعکس است.

از این بحث‌ها بگذریم، و از مراحل خارج فقه که موضوع سخن است بگوییم. درس خارج در سطح عالی نیازی به بحث از سند روایت ندارد؛ زیرا شاگرد به مرحله‌ای از اجتهاد رسیده و خود می‌تواند سند روایت را مورد بررسی قرار دهد، اما متن روایت مورد بحث دقیق قرار می‌گیرد. هم‌چنین در این درس، لازم نیست فهرستی از نظرات ارایه شود؛ زیرا شاگرد پیش از آن، نظرات دیگران را دیده است. شاگرد به درس خارج در مرحله‌ی عالی می‌آید تا با پهلوانی در فقه یا اصول، این مطلب را به بحث بگذارد.

این مطلب از جهاتی خیلی مهم است. من دو جریان را نقل می‌کنم تا این مطلب به‌خوبی روشن شود. مرحوم میرزای شیرازی (میرزای اول) به تعبیر علمای بزرگ نجف از شاگردان خاص مرحوم محمدتقی شیرازی (میرزای دوم) بوده‌اند. میرزای اول، آقای سید محمد حسن شیرازی بود که در حوزه‌ی اصفهان به اجتهاد رسید. ایشان وقتی وارد نجف می‌شود تا هم به زیارت رود و هم درس‌های نجف را ببیند، در درس شیخ اعظم انصاری حاضر می‌شود. در آن‌جا رسم بر این بوده که وقتی عالمی وارد می‌شده، مردم به دیدن او می‌رفته‌اند. به قول یکی از علما، رسم پذیرایی ما این است که وقتی عالمی تازه در جمع ما وارد می‌شود، از آن‌ها این‌طور پذیرایی می‌کنیم که فروع یا مسایلی را بیان می‌کنیم تا ببینیم ایشان چه دینی را به ما تحویل می‌دهند؛ وقتی او را می‌بینیم، به دیدنش می‌رویم تا از او استفاده ببریم. البته شاید نظر امتحانی هم نداشته باشند، و بخواهند از دیدگاه‌های تازه و بکر او استفاده ببرند. به هر روی، وقتی مرحوم میرزا به آن‌جا می‌رود، طلبه‌ها دور ایشان را می‌گیرند و می‌بینند ایشان استعداد خوبی دارند. به ایشان می‌گویند: برنامه‌ی شما چیست؟ درس شیخ را دیده‌اید؟ می‌گوید: بله، دیدم و با هم مذاکره کردیم. من چیز جدیدی دریافت نکردم. طلبه‌ها به شیخ می‌گویند: کسی این‌جا آمده که پر استعداد و خوب است و باید این‌جا بماند و شما او را راضی کنید. شیخ تلاش می‌کند و برای دیدن ایشان سر درس می‌آید. شیخ را هم دعوت می‌کنند و میان آنان مسایل بسیاری عنوان می‌شود و میرزا درباره‌ی آن مسایل اظهار نظر می‌کند و بحث اوج می‌گیرد. من این جریان را از چند نفر و به‌ویژه از آقای ارکی شنیده‌ام. آقای ارکی می‌گفتند بعد از جلسه به مرحوم میرزا

گفته بودند: خوب شما تصمیم دارید بروید یا بمانید؟ میرزا فرموده بود: عزم رحیل به اقامت مبدل گشت. میرزا هم به شیخ می فرماید: شما چه طور این مطالب را سر درس نمی گوید؟ ایشان فرموده بود: در درس عمومی باید حال همه را رعایت کرد. اگر من وارد این نکته های دقیق تر شوم، آن ها زمینه اش را ندارند، ولی در این جلسات می توانیم این گونه نکات را مطرح کنیم؛ یعنی جناب میرزا به این نتیجه رسیده بود که نکاتی در درس خارج فقه و اصول هست و باید از ایشان دریافت شود.

ببینید با این که شیخ یک درس عمومی داشته، درس دیگری نیز به شیوه ی درس خارج در مرحله ی عالی داشته اند. بعضی از مشایخ ما نقل می کردند وقتی مرحوم صاحب جواهر، درس می فرمود، خیلی ها حضور داشته اند. وقتی عده ای تازه وارد می خواستند وارد درس شوند، اجازه نداشتند به این سادگی وارد شوند و عده ای که با سابقه بودند، درس ایشان را این گونه اداره می کردند. در این درس، بعضی ها سند روایات و بعضی ها متن روایات را می دیده اند. وقتی سر درس صحبت می شده و مرحوم صاحب جواهر، روایات را می خوانده اند، عده ای می گفته اند: آقا معنای متن این روایت این است. برخی سند آن را بررسی می کرده اند. کسانی که در حضور صاحب جواهر متن را تحلیل می کرده اند، خود مجتهد بوده اند و می خواستند ببینند مطلبی بالاتر از برداشت آنان از روایت به دست می آید یا نه.

متأسفانه، من این روش را در قم ندیده ام، ولی ما در فصل های خاصی خدمت اساتید با سابقه می رفتیم و با این روش از آن ها استفاده می کردیم. روزهایی که صبح ها آقای گلپایگانی تدریس می کردند، من آن جا بودم و

عصرها به منزل ایشان می‌رفتم. با مرحوم آیت‌الله بهاء الدینی، آقای فکور و با بعضی از بزرگان دیگر این برنامه را داشتیم و با هم بحث می‌کردیم. با مرحوم آقای علی‌یاری از علمای نجف نیز بحث داشتیم. البته ایشان در تبریز بودند. در لاهیجان از آقای مهدوی، در تهران از آشتیانی‌ها و از آقای خوانساری استفاده کردم. کسی که با این روش با او ادامه دادم، آیت‌الله العظمی سید محمد جعفر موسوی مروج؛ صاحب نه‌ایة الدرایه در شرح کفایه و هداية الطالب در مکاسب بودند. قبل از ایشان مرحوم آقای فیروزآبادی بودند که به حق، آیت‌الله العظمی بودند که در نجف تحصیل کرده و خوش‌بیان بودند. در حوزه به ایشان چندان توجهی نداشتند. «عناية الأصول» که شرح کفایه‌ی ایشان است مدتی محور بود. «خلاصة الجواهر» نیز از ایشان است و احاطه‌ی ایشان بر فقه را می‌رساند. آقای مروج نیز همین‌طور بودند. بنده صبح‌ها ساعت ده تدریس خارج داشتم و روزها ساعت یازده خدمت ایشان می‌رفتم و با هم بحث داشتیم و گاهی از ظهر نیز می‌گذشت و گاهی به عصر و حتی به شب نیز می‌رسید. کسانی که در این مرحله می‌خواهند مجتهد مطلق باشند، باید درس خارجی که این‌گونه باشد را در حوزه دنبال کنند. ما درس خارج عمومی داریم که حاضران خود نظرات دیگران را می‌بینند و ما نظر خویش را بیان می‌داریم و برخی از نظریات مهم را نقد می‌کنیم و مدعی هستیم مشابه چنین درسی در حوزه نیست. درس‌های بعضی از آقایان که جمعیت فراوانی نیز در آن حاضر می‌شوند بیش‌تر به خاطر خوش‌بیانی و خوش‌تقریری است تا محتوای بالا و دقیق و قدرت نقد که درس خارج توانمندی خود را از آن دارد.

درس خارج یعنی شما آن‌چه را که از مسأله‌ای به ظافت و نازک‌اندیشی می‌فهمید و نظری را که دارید با نقد آرای رقیب و پیشینه‌ی آن اظهار کنید. خداوند آقای حائری را رحمت کند. ایشان تا حدودی درس خارجشان در این مرحله بود و من شنیده بودم که به آقای موسوی اردبیلی گفته بود: آقا هیچ کس نیست؛ یعنی به فکر بودند و می‌خواستند کسی را پیدا کنند که هم حرف‌هایشان را به او بگویند و هم بتوانند نظرات دقیق‌تر و بالاتر را مطرح کنند. آقای مشکینی، آقای موسوی اردبیلی، آقای مؤمن و آقای طاهری و بعضی از دوستان دیگر نیز در درس ایشان حضور داشتند. اگر کسی صحبت نمی‌کرد، علمای تقریری مثل مرحوم آقای سبزواری می‌گفتند: چرا حرف نمی‌زنید؟ این‌جا که مجلس روضه نیست! حرف‌هایتان را بگویید؛ یعنی دوست داشتند مطالب بازگو شود و ایراد و اشکال کنند. به قول بعضی، مس هرچه شفاف‌تر شود، مقاوم‌تر می‌شود. وقتی فقیهی زبردست نظریه‌ای را بازگو کند و از اشکال واهمه نداشته باشد، تکمیل می‌شود. ما خود این روحیه را داریم. برخی از بزرگان گفته‌اند: «توضیح المسائل»، «تحریر التحریر» و «حقیقة الشریعة» تا به حال این‌طور تألیف نشده است، ولی در عین حال اگر کسی ایرادی یا اشکالی داشته باشد، خوش‌حال می‌شویم آن را بیان کنند و تا زنده‌ام، دوست دارم این مطلب معلوم شود.

این مرحله‌ی عالی درس خارج است که جای آن در حوزه خالی است و برای کسانی که می‌خواهند مجتهد مطلق شوند یا می‌خواهند اجتهاد مطلق خود را ژرفا و جلا دهند و آن را تکمیل کنند لازم است. به نظر من در حوزه، این مرحله به صورت فردی، خانگی و جلسه‌ای بوده، و نظام

خاص خود را نیافته است. گاهی در جلسات استفتا چنین است، اما نه به این گستردگی، چرا که در این جلسات، می‌خواهند نظریه‌ی مجتهدی را مستند کنند. یافتن مستندات فتاوی فقیه از این نمونه است. مناظره‌ی فقیهان نیز که مجتهدان به نقد دیدگاه‌های یکدیگر می‌پردازند جای خالی خود را دارد. چه بسا اعلیت نیز در همین وادی پیش می‌آید. تصدیقات اجتهاد باید در همین درس‌ها مطرح شود؛ چرا که در این درس‌هاست که قوه‌ی استنباط و ملکه‌ی قدسی در وجود کسی برای استاد محرز می‌شود و تصدیق وی در این صورت مثل تصدیق باب شهادت می‌گردد، چون تصدیق اجتهاد به معنای شهادت در بلوغ این شخص و رسیدن وی به مرتبه و توان استنباط حکم است.

آموزش تحقیق محور و معنویت^۱

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين. الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على محمد وآله الطاهرين، ولعنة الله على أعدائهم أجمعين. وبعد، فقد قال الله الحكيم في محكم كتابه: ﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ﴾^۲.

ان شاء الله شما عزیزان یاوران حقیقی آقا امام زمان علیه السلام واقع شوید، برای سلامتی خود، اساتید و بزرگان خویش صلواتی محبت نمایید. اللهم صلّ على محمد وآل محمد وعجل فرجهم.

آنچه که در این زمان محدود برای شما عزیزان بیان می شود مطالب بسیار مهمی است که تجربه ی زندگی ماست. من خود را به زمان شما و در سن و سال شما بر می گردانم و با تجربه ای که هم اکنون دارم با خود می اندیشم باید در زمان شما چه کاری انجام دهم.

۱. سخنرانی حاضر در دیدار برخی از طلاب حوزه ی علمیه ی قزوین، به تاریخ ۱۳۸۷/۸/۱۴ ایراد شده است.

۲. آل عمران / ۱۹۰.

پیش از آن باید زمان و موقعیت استراتژیک حاکم بر خود را بدانید. موقعیتی که در پنجاه سال پیش برای ما نبوده و هم‌اینک پیش روی شما قرار گرفته است. در گذشته تمامی حرکات و تلاش‌های اهل علم فردی و سلیقه‌ای و با انگیزه‌های متفاوت بوده، ولی امروزه شما با مربیان شایسته‌ای که دارید و با هزینه‌های بسیاری که برای شما می‌شود اهداف از پیش تعیین شده‌ای دارید. شاید هزینه‌ی یک سال شما به اندازه‌ی هزینه‌ی یک عمر طلبه در گذشته باشد. اما در برابر، دنیای شما محدود نیست و با مردمی عادی در ارتباط نمی‌باشید، بلکه چشم‌های مستضعفان در سراسر جهان به شماست و توقعات فراوانی از شما می‌رود. شما عزیزان چکیده‌ی انقلاب به شمار می‌روید؛ در حالی که بسیاری از گذشتگان ما چسبیده به انقلاب بودند. شما چکیده‌ی شهادت‌ها، رشادت‌ها، غیورمردی‌ها و بزرگی‌ها هستید. ما در اراییه‌ی طرحی که برای شما عزیزان داریم هم به موقعیت استراتژیک شما توجه داریم و هم به توان و استعداد بالای شما، و هم به هزینه‌هایی که برای شما می‌شود و هم در برابر به توقعاتی که از شماست و شما باید با این طرح بتوانید به آن توقعات پاسخ گوید و این طرح از این نظر حایز اهمیت است و در صورت اجرایی شدن درصد موفقیت آن بسیار بالاست.

در این طرح، کارهای یک طلبه بر سه بخش قرار داده می‌شود. باید توجه داشت اموری که قهری و طبیعی است، مانند زمانی که برای خوراک، خواب، نظافت و بهداشت قرار داده می‌شود در این برنامه لحاظ نمی‌گردد و ما تنها به ساعت‌هایی که یک طلبه می‌تواند کار و فعالیت داشته باشد نگاه می‌کنیم. ساعات کاری هر طلبه امری نسبی و در نوسان

است و در این برنامه از پانزده ساعت تا ده ساعت لحاظ شده است. اما سه بخش کاری، یکی آموزش عالی است. طلبه باید هرروز از زندگی خود را به تحصیل بگذراند و خوب درس بخواند. باید توجه داشت خوب درس نخواندن با اصل نخواندن برابر است. کسی که تمامی کتاب‌های ده پایه‌ی حوزه را بخواند، اما آن را خوب و با قدرت تحلیل نخواند با کسی که وارد نظام طلبگی نشده و عامی است در اعتبار دانش دینی برابر است. اساس محکم طلبگی بر ستون خوب درس خواندن قائم است. کسی که خوب درس نخواند؛ هرچند در درس خارج باشد، برای حوزه کارآمدی ندارد و هزینه‌های حوزوی بر عهده‌ی وی می‌آید؛ چرا که او نه استاد می‌شود و نه حکیم و فیلسوف، بلکه تنها اهل منبر و نماز جماعت می‌شود که از غیر طلاب نیز ساخته است. هنر طلبه این است که در وهله‌ی نخست، خود را به اقیانوس دانش برساند و در متن حوزه‌ها به تدریس مشغول شود و در مرکز اندیشه قرار گیرد.

بخش نخست کار طلبه آموختن و آموزش است؛ آن هم آموزش خوب. پرکاری اما کیفیت نداشتن در کار در نظام طلبگی فایده‌ای ندارد. برای نمونه، کسی که صرف میر می‌خواند باید بداند این کتاب چند فصل دارد. مؤلف در کجاها اشتباه کرده است. کدام یک از مطالب کتاب تحقیقی نیست و کدام یک بهترین نظریه به شمار می‌رود. با اساتید، بزرگان و علما پرسش و پاسخ علمی داشته باشد؛ کسانی که ایثار و بزرگواری می‌کنند و فرزندان آقا امام زمان علیه السلام را سرپرستی می‌کنند. پاسداشت حرمت و شخصیت آن‌ها برای شما امیدبخش است. شما می‌توانید اهداف علمی خود را با کادر آموزشی خویش هماهنگ نمایید و با آنان که دارای تجربه

هستند مشورت نمایید. در نظام تحصیلی حوزه که شما فرزند آقا امام زمان علیه السلام می‌باشید و نفس‌های شما برای آن حضرت است، هیچ‌گاه نباید به ذهن آورد که این نفس‌ها را برای به دست آوردن نمره و قبولی گذاشت. شما باید دنبال صد درصد باشید و تفاوت حوزه با دانشگاه در همین نکته نهفته است و دانشگاه‌ها به تمامی دانش‌آموختگان خود به صورت یکسان برای نمونه مدرک کارشناسی ارشد اعطا می‌کند و به معدل آنان چندان اهمیتی ندارد، اما در نظام طلبگی باید تحصیل را بر صد درصد گذاشت و گرنه در اجتهاد و تحقیق خلل وارد می‌آید و حکمی ناروا داده می‌شود. شما دو سال درس بخوانید و خوب بخوانید بهتر از آن است که ده سال، تحصیلی سطحی داشته باشید.

اما بخش دوم کار طلبه باید به نویسندگی پرداخته شود. طلبه باید قدرت نوشتن داشته باشد و نتیجه‌ی تحصیل، تحقیق، مطالعه و تفکر خود را بنگارد و گرنه تحصیل وی با مرگ او از دست می‌رود.

شما از هم‌اینک باید دفتری در کنار خود داشته باشید و بعد از چند ساعت مطالعه، نتیجه‌ی آن را بنویسد. البته در نوشتن باید از خود قدرت انشا داشته باشید و آنچه را که تراوش فکر و مغز شماست بنویسید و چنین نباشد که نوشته‌های دیگران را نسخه‌برداری نمایید. شما بدون داشتن قدرت نوشتن نمی‌توانید مؤثر باشید. طلبه نمی‌تواند فقط درس بخواند؛ چرا که فقط خواندن سبب می‌شود قدرت تفکر انسان از دست رود و خلاقیت وی بخشکد و انسان را به بی‌بوسه ذهن و ناتوانی در تحلیل و نقد می‌کشاند و این نوشتن از جانب خود و به صورت انشایی است که تحصیل را بارور می‌سازد. شما طلاب امروزی بانشاط، شاد، زنده و شجاع

هستید و برای حفظ این روحیه در ادامه‌ی طلبگی خود باید بتوانید بنویسید. شما باید بتوانید درباره‌ی جامعه، نظام، خانواده، مربی‌ها، مردم ضعیف و فقیر، جنایت‌کاران، چپاول‌گران و استکبار جهانی بنویسید و لازم نیست در نوشتن به موضوع خاصی مقید باشید. از هر چه می‌توانید بنویسید و مهم این است که بتوانید بنویسید. شما باید روز به روز تراوش‌های ذهنی خود را مورد مطالعه قرار دهید و ببینید تفکرات شما بیش‌تر در حول چه موضوعاتی است و چه ایده‌هایی به ذهن شما می‌آید که شما را به تحقیق وادار می‌دارد. طلبه نباید مانند بقالی، مطالب علمی را فقط از این دست بگیرد و از آن دست بدهد، بلکه باید قدرت نقد و تحلیل داشته باشد. شما در حجره بر روی هر لقمه نانی که می‌خورید فکر کنید و هزینه‌ی تمام شده‌ی آن را به دست آورید. هزینه‌هایی که از اموال آقا امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) تأمین می‌شود و خوب است که بدانید چه مقدار به آن حضرت بده‌کار می‌شوید و چه مقدار کار می‌کنید. همان‌گونه که لقمه‌ی مردم ضعیف و زحمت‌کش با لقمه‌ی فرد دزد تفاوت دارد، لقمه‌های روزانه‌ی ما نیز تفاوت دارد و چنین نیست که لقمه‌ها همه مثل هم و تکراری باشد. این تفاوت می‌تواند موضوع یک تحقیق و نوشته باشد. شما در علوم اسلامی هزاران موضوع برای تحقیق دارید که کسی به درستی و به صورت کامل و دقیق به آن نپرداخته است. بحث‌های ادبی، لغوی و تفسیری قرآن کریم و نیز بحث‌های اخلاقی، عاطفی و اجتماعی نمونه‌هایی از آن است. این ذهن‌های باز، شفاف، سالم، تربیت شده و عالم است که می‌تواند درباره‌ی این موضوعات دست‌نخورده تحقیق کند و بنویسد.

طلبه در تحقیق نباید به صورت سنتی کار کند و باید استانداردهای هر موضوعی را بداند و آخرین منابع و تحقیقات را در دست داشته باشد و تحقیق کند. لازمه‌ی این کار نیز این است که تحقیقات به صورت جمعی باشد و کارهای فردی چندان به نتیجه نمی‌رسد. ابزار نگارش امروز طلبه، رایانه است. وی باید بتواند تایپ کند و از رایانه و نرم‌افزارهای مرتبط با رشته‌ی کاری خود و نیز منابعی که بر روی شبکه‌ی اینترنت است استفاده کند، البته بدون آن‌که وقت خود را به چت‌های بیهوده و وب‌گردی‌های بی‌ثمر بگذراند.

هم‌چنین طلبه نباید با امکانات تحقیقی امروز، وقت خود را برای حفظ قرآن کریم بگذارد. درست است که در روایت است به بنده‌ی مؤمن در بهشت گفته می‌شود قرآن بخوان و بالا برو؛ اما این روایت به این معناست که قرآن کریم را بفهم و بالا برو و قرائت صرف یا حفظ آن را در بر نمی‌گیرد. قرائت در عربی به معنای فهم کلام است و هر کس به قدری که فهم دارد و می‌تواند قرائت نماید دارای کمال است. برخی به اشتباه آن را به حفظ قرآن کریم باز می‌گردانند و ما گفته‌ایم حفظ قرآن کریم از مکتب شیعه نیست و مربوط به فرهنگ اهل سنت است و این مطلب را در «تفسیر هدی» توضیح داده‌ایم. اگر همه‌ی مسلمان‌ها حافظ تمامی قرآن کریم باشند نقش تأثیرگذاری بر زندگی آنان ندارد. آیه‌ی شریفه‌ی ﴿فَأَقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ﴾^۱ نیز به همین معناست. ما پیش‌تر می‌گفتیم باید برای قرآن کریم شهری ساخت و از تمامی رشته‌ها محققانی برجسته را به آن

شهر برد تا بر محتوای قرآن کریم تفکر و مطالعه داشته باشند و آن را با آخرین داده‌های علمی روز مقایسه نمایند. گاه شنیده می‌شود کسی دست به خلق اثری زده که بزرگ‌ترین قرآن جهان می‌باشد. من چنین افکاری را ارتجاعی می‌دانم و ما مسلمانان به چنین چیزهایی نیاز نداریم. چنین قرآنی را تنها می‌شود بار تریلی کرد و سپس در موزه‌ای با هزینه‌های گزاف نگاه‌داری نمود. امروزه به مناسبت‌هایی، درس‌های حوزه را تعطیل می‌کنند و این نیز نمونه‌ای از این افکار است. باید برای کشته شدن این همه مسلمان در عراق و ریخته شدن آن همه خون در افغانستان و تجاوزهای ناموسی آن عزاداری داشت. می‌گویند یک کاشانی با یک قمی دعوایش شده بود و آن کاشانی به شهر خود رفته بود و بر پشت بام خود به این قمی فحش می‌داد، اما زنش هم می‌گفت درها را ببندید که دعوی خونی به پا می‌شود. امروز در عراق و افغانستان بر مسلمانان مصیبت می‌بارد و شما درس‌ها را برای امور رده‌ی دوم تعطیل می‌نمایید.

هم‌چنین طلبه باید برای حفظ سلامتی خود - که امانتی در دست اوست و سلامتی جسم وی از خود نیست و به مولای خویش تعلق دارد - ورزش کند. لازم هم نیست به باشگاه رود، بلکه کافی است در حجره نرمش داشته باشد به گونه‌ای که بدن عرق نماید.

شما باید هم اخلاقی نیکو و هم بدنی سالم و قدرتمند داشته باشید. هم‌چنین طلبه باید به‌روز باشد و خرافاتی، عقب‌مانده، دگم، بسته و مرتجع نباشد و به نوگرایی، تازگی و نشاط بگراید و مؤمنی سالم، خدوم و دل‌سوز جامعه و مردم باشد.

اما سومین بخش از کار یک طلبه، تقویت رابطه‌ی خود با خدای

خویش و زنده نگاه داشتن حس معنویت خواهی در خود هست. انسان باید در پی معنویت، معرفت، کمال، صمیمیت، صفا، صداقت، درستی، پاکی و عمل به آموزه های دیانت باشد و باطن خود را با خدای خویش آشنا کند. باید با خدا آشتی کند و با او به انس برسد. سواد، دانش و به روز بودن و داشتن قدرت تحقیق و نگارش بدون معنویت و خداخواهی ارزشی ندارد و هباءً منثورا می گردد؛ همان گونه که معنویت و معرفت بدون تحصیل دانش محقق نمی گردد و عامیانه گری و گرفتاری به اعمال سطحی را در پی دارد. انسان باید باصفا و جوان مردی و باوفا و مهر به سوی خدا و مولای خویش آقا امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) گام بردارد. دنیا به پایان می رسد و انسان روزی خواهد مرد و آنچه برای انسان می ماند فقط خداوند است. به هنگام مرگ، آموزش، تحقیق، کتاب و نوشته ای که خدا در آن نباشد هیچ فایده ای ندارد و به آن دنیا مستقل نمی گردد و تنها آن مقدار که برای خداوند بوده است از آدمی خریداری می شود. اگر کسی به مدرسه برود و تمامی نمره های او بیست باشد و جایزه و تشویقی نیز بگیرد، ولی خداوند در آن نباشد، وقتی در کفن نهاده می شود چه فایده ای دارد و این نمره ها به هیچ کاری نمی آید و ممکن است به تمامی آن امتحانات در آن جا نمره ی صفر بدهند؛ چرا که خداوند در آن نبوده است. برای نمونه، نماز یکی از مهم ترین کردارهاست که اگر پذیرفته نشود دیگر اعمال نیز پذیرفته نمی گردد؛ به این معنا که اگر نماز دارای کاستی باشد، آسیب آن به تمامی کردار می رسد و آن را ویروسی و میکروبی می سازد. روح معنویت باید در نظافت، بهداشت، اعتقاد، توکل، اندیشه، نگرش، عاطفه، مهربانی و خدومی او حضور داشته باشد

و به دنبال طماعی، خودخواهی و تکبر نباشد و فقط خود را نخواهد و دین و معنویت را بر خواہش‌های نفسانی خود غلبه دهد و اعتقاد وی به غیب ضعیف و سست نباشد و درد دین و معنویت داشته باشد و در یک کلمه مسلمان باشد؛ همان‌طور که قرآن کریم می‌فرماید: ﴿فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾^۱. این آیه در زلزله‌ی اخیر بم برای من خیلی تجسم پیدا کرد. این آیه می‌فرماید همواره مسلمان باشید و حتی برای لحظه‌ای از مسلمانی خود دست برندارید تا مطمئن باشید که بر مسلمانی می‌میرید. زلزله‌ی بم بسیار دردناک و فاجعه‌آمیز بود. گفته می‌شود در این زلزله چند ده‌هزار نفر کشته شده‌اند. البته آمار متفاوتی در این زمینه ارایه شد. این زلزله حادثه‌ای بود که از جهات مختلف می‌شد آن را بررسی نمود. قوت امدادرسانی نیروهای امدادی ایران بسیار بالا بود و توانستند مشکلات و معضلات عمده‌ی آن را به‌زودی ساماندهی نمایند و تنها ضعف در رسیدگی عاجل به امور بازماندگان بود. البته اگر ساختمان‌هایی که ساخته می‌شود استحکام مهندسی داشته باشد، شاهد بروز چنین فجایی نخواهیم بود، اما در علل پیدایش بلایای طبیعی در عالم و نقش گناهان در آن نباید به‌گونه‌ای سخن گفت که این مردم رنج دیده در معرض اتهام قرار گیرند و اگر کسی چنین سخن بگوید نیاز به تعزیر دارد. برخی از بلایای طبیعی معلول گناهان تمامی انسان‌هاست و تنفس هر انسان گناهکاری در هر جای عالم که باشد در بروز حادثه‌ای در جایی خاص نقش دارد. ما گفته‌ایم تمامی کردار عالمیان به صورت مشاعی است و این نظریه را در

یکی از کتاب‌ها^۱ توضیح داده‌ایم. اما آن‌چه در این باب حایز اهمیت است و برای من در این زلزله بسیار قابل توجه هست این آیه‌ی شریفه است که می‌فرماید: ﴿فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾. این آیه می‌فرماید همواره مسلمان باشید تا مطمئن باشید که بر مسلمانی می‌میرید. بسیاری از افرادی که در شب زلزله جان سپردند ممکن است افرادی باشند که در آن شب توبه نموده‌اند. کارگرانی زحمت‌کش که خوش عاقبت و با حال توبه و با ایمان از دنیا رفتند. اما در این بین، ممکن است افرادی بوده باشند که در آن شب غرق گناه و آلوده به معصیت بودند و بدون توبه از دنیا رفته‌اند. آنان عاقبت به خیر نشدند و در حالی برای یک ابد به ملاقات خداوند رفتند که غبار گناه بر چهره‌ی آنان نشسته بود و ناگهان غافل‌گیر شدند. کسی که نمی‌داند چه زمانی می‌میرد باید همواره در مسلمانی باشد و خود را برای مرگ آماده نماید تا حقی از هر کسی بر عهده‌ی او نباشد. البته در پایان زلزله، خبر زشتی نیز به دست ما رسید و آن این بود که عالمان دینی برای دفن و کفن مرده‌ها رفته‌اند. کفن و دفن مرده بر عهده‌ی عالمان دینی نیست و کار ویژه‌ی آنان دانسته نمی‌شود که در اخبار چنین از آن یاد می‌شود. عالمان دینی باید برای ترمیم آسیب‌های روانی حاصل از این زلزله و روان‌درمانی بازماندگان به این شهر روند. این عبارت مرا خیلی اذیت کرد. مردم ما از ملکوت، کمال و مقامات معنوی ما لذت می‌برند و مانند فرزندی هستند که از پدر خود خوشایند دارد و عالمان باید برای بازماندگان حکم پدر روحانی را داشته باشند. به هر روی، منظور من این

۱. ر.ک: اصول الحاد و خداانکاری با نقد و تحلیل.

بود که باید همواره بر اصل مسلمانی و آیین آن بود: ﴿فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾.

همان‌طور که عرض کردم کسی می‌تواند در معنویات نقش داشته باشد که تحصیل خوبی داشته و مذهب باشد. کسی که در درس سستی دارد به حتم در معنویات نیز ناموفق خواهد بود و یک سستی در زندگی سبب سست شدن دیگر کردار و اعتقادات آدمی می‌گردد. کسی در معنویت محکم گام بر می‌دارد که در زندگی مادی و تحصیلی خود موفق باشد. اما آیه‌ی شریفه‌ای که در ابتدای سخن یاد شد به مرتبه‌ی سوم یعنی حضور خداوند در زندگی اشاره دارد و می‌فرماید خداوند در زندگی کسی دیده می‌شود که دارای معرفت و عقلانیت باشد و تحصیل و تحقیق داشته باشد: ﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ﴾^۱.

کسی که این سه مؤلفه را داشته باشد از اولی‌الالباب می‌گردد و در این صورت نسبت به ملائکه‌ی آسمان شرمنده و نسبت به مردم خویش بده‌کار نمی‌گردد. البته در معنویت و اخلاق بدون مربی و استاد نمی‌توان گام برداشت. معنویت نیز نباید به درس و تحصیل ضرری وارد آورد و باید همواره اعتدال و تناسب را رعایت کند و در این مسیر نیز محاسبه داشته باشد و روز به روز و هفته به هفته و ماه به ماه و سال به سال خود را چکاپ نماید و کنترل کند و ببیند چه مقدار خود را از معاصی و از غیبت، تهمت، ظلم و تجسس دور می‌دارد. علم و تحقیق با معنویت و خداخواهی است

۱. آل عمران / ۱۹۰.

که ارزیابی می‌شود و بر اساس آن به کردار وی نمره می‌دهند. برای نمونه، کسی که نان و لقمه‌ی غصبی می‌خورد عالم دهر هم که باشد به علم وی نمره‌ی قبولی نمی‌دهند. کسی که درس نمی‌خواند و علم و معرفت ندارد، به کردار معنوی وی نمره‌ای نمی‌دهند. شما نان امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را می‌خورید تا درس بخوانید نه آن‌که دعای کمیل و دعای ندبه بخوانید و تنها شغل شما تحصیل و تحقیق است. اما تحصیل و تحقیق بدون معنویت و بدون حضور خداوند ارزشی ندارد؛ همان‌طور که معنویت‌خواهی بدون تحصیل و علم ارزشی ندارد و این دو باید به اعتدال و به تناسب پی‌گرفته شود. برای رسیدن به معنویت نیز باید گناه را ترک کرد.

خداوند به مردم دنیا صفایی عنایت کند که به آموزه‌های دین هرچه بهتر پاسخ مثبت دهند. بخشی از وقت نیز به پرسش و پاسخ اختصاص دارد، اگر سؤالی هست، بفرمایید.

پرسش ۱) در رابطه با جبر و تفویض و یا امر بین الامرین توضیحی بفرمایید.

□ ما تفویض در عالم نداریم و چنین نیست که تمامی کارها از ابتدا تا به پایان به کسی واگذار شده باشد. هم‌چنین جبر هم نیست که طراحی و انجام کارها به تمامی در دست دیگری باشد و اختیار و اراده‌ای برای ما نباشد. هم جبر و هم تفویض هم نیست، بلکه نه جبر و نه تفویض است به این معنا که هر چیزی اقتضایی است و به لحاظ اقتضایی بودن تمامی کارها، می‌توان آن را به سامان رساند و می‌توان آن را ترک کرد. چون کارها اقتضایی است، نمی‌توان هر کاری را از هر چیزی خواست. چون اقتضا بر

هر چیزی حاکم است شما در صورتی که در طول ترم درسی خود به نیکی درس بخوانید در پایان آن نمره‌های خوبی می‌آورید و گرنه با سستی و تنبلی به مردودی کشیده می‌شوید. نه جبر وجود دارد و نه اختیار. انحراف‌های این بحث برآمده از استعمار است که قصد فریب مردم برای حکومت بر آنان را داشته است.

پرسش ۲) برای رسیدن به یقین در اصول دین باید چه کار کرد و آیا منطق ارسطویی می‌تواند در این رابطه نقشی داشته باشد.

□ برای رسیدن به یقین در اصول دین می‌شود از منطق غربی و ارسطویی استفاده کرد، اما آنچه در یقین به باورهای دینی مهم است تناسب است و برای درک نمودن آن باید با مربیان مشورت کرد که آیا مطالعه‌ی فلان کتاب برای من مناسب است یا نه و کتاب‌ها را بدون مشورت با کارشناسان مطالعه نکند؛ مگر آن‌که خود کارشناس دانشی خاص باشد. به هر روی: ره چنان رو که رهروان رفتند. مربی است که می‌تواند انحراف‌ها و تضییع عمرها را به انسان نشان دهد تا چیزی رهزن طلبگی وی نشود. البته ذهن آدم باید منطقی و دقیق باشد و نه ساده تا بتواند حرف‌های نامناسب را تشخیص دهد و ارزش منطق و فلسفه به جای خود و به تناسبی که دارد محفوظ است.

پرسش ۳) در موقع بیدار شدن از خواب، مناسب است چه ذکرهایی گفته شود؟

□ ذکرها بر دو قسم عام و خاص است. ذکرهای عمومی را همیشه می‌توان استفاده کرد. صلوات، لا اله الا الله، سبحان الله و استغفر الله از ذکرهای عام است. صبح که از خواب بلند می‌شوید می‌توانید نخست به

خداوند سلام دهید و بگویید: «السلام علیک یا الله» و سپس به رسول خدا و اولیای الهی سلام دهد: «السلام علیک یا رسول الله» و «السلام علیکم یا اولیاء الله». باید روز را با سلام به خدای خویش شروع کرد و ما این اجازه را داریم که به خداوند سلام دهیم.

پرسش (۴) آیا با برهان نظم و دیگر برهان‌هایی که برای اثبات خداوند گفته می‌شود می‌توان به خداشناسی رسید؟

□ ما برای شناخت خداوند به معرفت نیاز داریم و نه به برهان. درست است که می‌گویند معرفت باید برهانی باشد، اما برهان در مقوله‌ی تصدیقات جریان دارد و نه تصورات و معرفت در محدوده‌ی تصورات است. شناخت امری تصویری است و نه تصدیقی. ما لازم نیست خدا را ثابت کنیم، بلکه باید خود را ثابت کنیم و همان کارهایی که عرض کردم را دنبال نماییم که بنده تجربه‌ی یک عمر خود را کپسول نمودم و به شما عرضه داشتم.

پرسش (۵) به نظر شما طلاب امروزه باید چه مقدار به تبلیغ اهتمام داشته باشند؟

□ وظیفه‌ی طلبه در مرتبه‌ی نخست، تحصیل و تحقیق است و تبلیغ بعد از تحقیق قرار دارد. پیامبران الهی علیهم‌السلام که همواره در تبلیغ بودند برای آن بود که به تحصیل و تحقیق نیازی نداشتند و دانش آموخته‌ی مکتب الهی بودند، از این رو کار یک طلبه سخت‌تر از پیامبران است. بر این اساس شایسته نیست طلبه تا تحقیقات خود را کامل نکرده است به تبلیغ

رود؛ مگر آن‌که سطح تبلیغ برای افرادی بسیار ساده باشد که تنها به تبلیغی نازل نیاز دارند.

پرسش ۶) اگر خداوند بی‌نیاز است، چرا این همه آفریده را خلق کرده تا او را عبادت کنند؟

□ خدا کسی را برای عبادت نیافریده است، بلکه ما چون ظهور و تجلی الهی هستیم از سر عبودیت و بندگی به عبادت رو می‌آوریم. برای مثال، اگر کسی به دست شما که تشنه هستید لیوان آب خنکی بدهد و شما را سیراب کند از او تشکر می‌کنید. این شرط بندگی است که عبادت می‌کنیم.

پرسش ۷) چرا در گزینش حوزه‌ی علمیه میان دیپلمه‌ها و سیکل‌ها تفاوتی نمی‌گذارند؟

□ ما در جای دیگر درباره‌ی چند و چون پذیرش حوزه‌های علمیه سخن گفته‌ایم. این اشتباه است که پذیرش حوزه‌ها با مدرک سیکل انجام پذیرد. پذیرش باید با مدرک دیپلم باشد تا طلبه با مردم خود و دانسته‌های آنان آشنا باشد. هم‌چنین حوزه‌ها باید گزینشی عمل نمایند و با شناسایی نیروهای مستعد و باهوش یا نابغه، آنان را برای تحصیل در حوزه دعوت نمایند و تمامی هزینه‌های آنان را همسان با دانشگاه‌های معتبر خارجی که برای دانش‌آموزان المپیادی ما دعوت‌نامه می‌فرستند تقبل نمایند و شکل پذیرش کنونی را به گزینش ارتقا دهد. اگر کسی نیز می‌بیند از دوران سیکل برای طلبگی استعداد دارد باید در طول طلبگی خود دیپلم خویش را نیز بگیرد.

پرسش ۸) منظور از این آیه‌ی شریفه که می‌فرماید: ﴿وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ﴾^۱ چیست؟

□ منظور از یقین در این آیه‌ی مبارکه مرگ است. وقتی مرگ آمد عبادت و تکلیف برداشته می‌شود. برخی از درویش‌ها یقین را به زمان حیات باز می‌گردانند که با سیره‌ی عملی حضرت رسول اکرم ﷺ و حضرت امیرمؤمنان علی‌علیه‌السلام که از بدو تولد با یقین زندگی می‌کرده‌اند منافات دارد.

پرسش ۹) مهم‌ترین نکته در بحث اخلاق و تربیت چیست؟

□ مهم‌ترین بحث در اخلاق و تربیت داشتن استاد و مربی است تا زمانی که خود در این زمینه به اجتهاد و استنباط نرسیده باشد. استادی که از او سخن‌پذیری و اطاعت داشته باشد و بتواند به او اعتماد و اطمینان نماید.

پرسش ۱۰) چگونه می‌توان در برابر مشکلات طلبگی صبر و استقامت داشت؟

□ این معنویات و تکیه به خداوند و امید داشتن به اوست که به انسان استقامت می‌دهد. آدم بتواند به خداوند و آقا امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) اعتماد کند. در این صورت است که قوی می‌شود و گرنه کسی که چنین اعتماد و اطمینانی ندارد با پیشامد کوچک‌ترین مشکلی می‌ترسد و میدان را واگذار می‌کند. طلبه‌ای که خدا و مولای خویش آقا امام زمان علی‌علیه‌السلام را باور کرده است در صورتی که بارانی از بلا نیز بر سر وی

باریدن بگیرد هم چون کوهی پولادین از جای خود کم‌ترین تکانی و لرزشی نمی‌یابد. مرحوم حضرت امام خمینی علیه السلام چنین بودند و در هیچ مشکلی احساس درماندگی نداشتند در حالی که تمامی دنیا جا خورده بودند غیر از او. این روحیه برآمده از معنویات و کمال است.

پرسش ۱۱) برخی می‌گویند حوزه‌های امروز ما دیگر نمی‌تواند امثال حضرت امام خمینی علیه السلام را تربیت نماید و طلاب دیگر دل و دماغ درس خواندن را ندارند، شما ریشه‌ی این مشکل را در چه چیزی می‌دانید؟

□ نه، این‌گونه نیست. حوزه‌های امروز ما ده‌ها روح الله در خود دارد. طلبه‌های ما از بهترین استعدادها و قلب‌ها برگزیده می‌شوند. این طلبه‌ها از خانواده‌هایی هستند که پدر و مادر آنان همه زحمت‌کشیده هستند و برای رشد وی عرق ریخته‌اند. طبیعی است چنین فرزندی کپسول انرژی خواهد بود. برخلاف کسانی که زندگی اشرافی دارند و نطفه‌ی آنان به صورت طبیعی سست، ضعیف و رهاست و رخوت به سبب عافیت‌طلبی پدر و مادر در نطفه‌ی آنان افتاده است اما به طلبه‌ها چنان سخت گرفته می‌شود و آنان را با انواع ضعف‌ها به‌ویژه ضعف مالی همراه می‌کنند که کسی نمی‌تواند سر بلند کند.

اگر امروز می‌بینید برخی از طلبه‌ها درس نمی‌خوانند، این امر را باید از هوش آنان دانست و آن را نقطه ضعفی برای آنان قرار نداد؛ چرا که این نوشته‌ها را در ضمیر ناخودآگاه خود علم یا معرفت نمی‌یابند. هم‌چنین ضمیر ناخودآگاه آنان خود را در برابر زحمات‌های گذشتگان منفعل می‌یابد و انرژی متراکم آنان در عافیت به هدر می‌رود.

پرسش ۱۲) چرا خداوند صفات مذموم را در انسان قرار داده است؟

□ انسان می‌خواهد به کمال برسد و انسانی کامل است که مقام جمعی داشته باشد. لازمه‌ی داشتن مقام جمعی این است که انسان بر انجام گناه توانمند باشد و توان انجام گناه برای انسان یک کمال است اما این که انسان دست به گناه بیالاید این نقص است. پس توانمندی گناه کمال است و ما را به مقام جمعی می‌رساند اما ارتکاب گناه است که نقص می‌باشد.

پرسش ۱۳) نظر شما در مورد فعالیت مداح‌ها در حال حاضر

چيست؟

□ شیعه همواره در دنیا مظلوم بوده است. حاکمان جور، دوازده معصوم ما؛ یعنی یازده امام علیهم‌السلام و حضرت زهرا علیها‌السلام را به شهادت رساندند و ما از این لحاظ همواره عزاداریم و مداحی و تعزیه‌خوانی برای مظلومیت ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام بسیار شایسته است. ما با مداحی و تعزیه‌خوانی می‌خواهیم پیام مظلومیت خود را به جهانیان برسانیم و بگوییم ما مظلوم واقع شده‌ایم ولی آنچه در این میان مهم است این است که مظلومیت پیشوایان شیعه علیهم‌السلام به چه بیانی بازگو شود و حرف‌هایی که دلیل ندارد و دروغ است یا رفتارهایی که به جای بیان مظلومیت به مسخرگی و لودگی کشیده می‌شود و شایسته‌ی اهل بیت علیهم‌السلام نیست پیش نیاید. انبیای ما و امام صادق علیه‌السلام روضه می‌خوانده‌اند و برای مظلومیت آقا امام حسین علیه‌السلام گریه می‌کرده‌اند. مداحی و عزاداری خوب است اما باید سنگین، محترمانه و مؤدبانه باشد. برای نمونه شما چند شتر را به حرم می‌آورید، شما می‌توانید این شترها را به‌گونه‌ای دنبال هم بیاورید که

مردم با دیدن آن به یاد کاروان اسیران کربلا بیفتند و می‌توانید به‌گونه‌ای کج سلیقگی نمایید که هر کسی با دیدن آن به خنده آید. همان‌طور که حضرات معصومین علیهم‌السلام می‌فرمایند: «کُونُوا لَنَا زِينَةً وَلَا تَكُونُوا عَلَيْنَا شِينًا»^۱ باشیم. ما در مداحی باید زینت اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام باشیم و حرمت آنان را پاس بداریم و عیب و بهانه‌ی خرده بر آنان نباشیم. دین ما بعد از علما توسط مداحان و روضه‌خوانان حفظ شده است. آنان بودند که در دوران تقیه و طاغوت که کسی نمی‌توانسته کاری کند، فریاد مظلومیت شیعه را زنده نگاه داشته‌اند. اما در حال حاضر برخی از مداحان در روضه‌های خود از سبک‌های لس‌آنجلسی استفاده می‌کنند. ما می‌گوییم مداحی باید متین و سنگین باشد نه مخرب دین و بر علیه فرهنگ شیعه.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد. خداوند به شما و به‌ویژه به اساتید محترم و عزیز شما خیر و توفیق دهد. موفق باشید، ان شاء الله.

بصیرت شاخصان^۱

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين، والعاقبة للمتقين،
والتار للملحدين، ثم الصلاة والسلام على سيدنا ومولانا حبيب إله
العالمين؛ أبي القاسم محمد و على آله الطيبين الطاهرين، ولعنة الله على
أعدائهم أجمعين.

فبعد، فقد قال الحكيم في محكم كتابه: ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْم،
ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ، الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ
وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ، وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلِكَ
وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ، أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾^۲.

انسان در جهان آفرینش، موقعیت ممتازی دارد. در میان انسان‌ها
گروهی هستند که ممتازترین آن‌ها به شمار می‌روند و مشخصه‌ی آنان در
ابتدای سوره‌ی بقره آمده است: ﴿أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ

۱. این سخنرانی در تاریخ ۳ / ۱۲ / ۱۳۸۵ در جمع برخی از روحانیان شهرستان علی‌گودرز ایراد
شده است.

۲. بقره / ۵۱.

الْمُقْلِحُونَ». آنان رستگاری، سعادت، عاقبت و حقیقت را دارند و فینال فینالیست‌ها را در اختیار دارند.

ما اگر دنیا را میدان مبارزه و امتحانی برای انسان بدانیم، این گروه هستند که موفق و پیروز تمامی میدان‌ها هستند و به فینال می‌رسند و گوی سبقت را از همگان می‌ربایند و آنان هستند که عاقبت به‌خیر می‌شوند: «وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُقْلِحُونَ». تعبیر «أُولَئِكَ» برتری، امتیاز و شاخص بودن آنان را می‌رساند به‌گونه‌ای که مورد اشاره‌ی دیگران واقع می‌شوند و بلندایی دارند که برای همه به چشم می‌آیند و در یک کلمه برای همه «شاخص» می‌باشند. آنان تنها، منزوی و پنهان نیستند بلکه مشخص، ممتاز و برجسته‌اند. ما این آیه را می‌توانیم درباره‌ی عالمان دینی بگیریم که وارثان انبیای الهی علیهم‌السلام به شمار می‌روند. آنان که دستور و فرمان پروردگار را دارند و هدایت‌شده‌ی مقام عصمت و طهارت علیهم‌السلام می‌باشند. کسانی که به دنیا دل نبسته‌اند و از آخرت نمانده‌اند نه جهلی آنان را آلوده کرده و نه در علم کم‌ترین کاستی دارند.

اما سخن این است که انسان چگونه می‌تواند به این موقعیت ممتاز دست یابد؛ به‌ویژه آن‌که اهل علم در این روزگار نمی‌توانند از انقلاب و از مردم خود جدا باشند و انقلاب اسلامی و عالمان دینی با هم یکی شده‌اند و جامعه با یکی از این دو واژه، دیگری را به ذهن تداعی و تبادر می‌کند. روحانیت با بحران‌هایی پیچیده درگیر است و تلاطم و اضطراب‌های بسیار حاد و سختی را پیش رو دارد. زندگی عالمان دینی دیگر حالت شخصی ندارد و حیات فردی آنان با حیات انقلاب مشبک شده است. در گذشته، روحانیت زندگی ساده‌ای داشت و تنها یک دشمن

مشخص برای آنان مانع ایجاد می‌کرد و ایستادگی در برابر دشمن معین برای روحانیانی که ترسی نداشتند آسان بود. امروزه تبلیغ دین خدا مثل این می‌ماند که در تاریکی محض و مطلق، بخواهید سوزنی را نخ کنید. این کار شجاعت، تهور، پرخاش و شعار نمی‌خواهد، بلکه حرکت آگاهانه و هوشمندانه را می‌طلبد. زندگی امروز برای عالم دینی پیش از هر چیزی به بصیرت و باریک‌بینی نیاز دارد و از این حیث وظیفه‌ی سنگینی بر دوش عالمان دینی است. هم مسئولیت عالم دینی سخت و سنگین است و هم زندگی خیلی سنگین شده است و بدون درایت و آگاهی نمی‌توان قدم از قدم برداشت. ما باید تکنیک زندگی در این عصر را بدانیم و اصول را از فروع و هدف را از طریق و جهت را از موضوع بازشناسیم و وسایلی را که ما برای حرکت لازم داریم، با خود برداریم. ما دین را بدون شناخت انسان و جامعه نمی‌توانیم بشناسیم و باید موقعیت‌ها را تحت آزمون و خطا قرار دهیم و نگاهی آزمایشگاهی به هر چیزی داشته باشیم و بتوانیم روند شکل‌گیری و پیدایش آن را تحلیل و بررسی نماییم.

روزی مردم علمایی مانند شیخ انصاری، شیخ مفید، شیخ طوسی، ابن‌سینا، ملاصدرا و آخوند داشتند اما مردم جامعه‌ی آنان هیچ یک حتی سواد خواندن و نوشتن نمی‌دانستند و چنان عقب‌مانده بودند که فرد رندی شکل مار را می‌کشید و آن را به جای مار به مردم تحویل می‌داد که قضیه‌ی آن در جریان درگیری مرحوم میرزای قمی مشهور است. این عالمان برای مردم زمان خود بسیار قوی بودند و البته هنوز هم به قوت خود باقی هستند، اما از نظر اجتماعی، مردم امروز ما همانند عالمان گذشته شده‌اند و جمعیت کنکوری‌ها حالت انفجار به خود گرفته است.

طبیعی است وقتی کسی مانند شیخ انصاری شیخ مردم آن زمان بوده، برای این زمان عالم دینی باید ده‌ها برابر شیخ انصاری توانایی علمی داشته باشد و شیخ انصاری، ملاصدرا و ابن‌سینای آن زمان‌ها دیگر نمی‌توانند پاسخ‌گوی پرسش‌های جوانان زمان ما باشند و فلسفه و فقه آنان نیز برای امروز کارآمد نیست. ما کشوری داریم با جوانانی که در بعضی از جهات و در رشته‌های علوم تجربی، رتبه‌ی خود را در میان کشورهای جهان تک‌رقمی نموده است. عالم دینی چنین جوانانی دیگر نمی‌تواند کم‌تر از پیغمبری باشد و متاسفانه، حوزه‌های علمی از این معنا بسیار فاصله دارد و لزوم ارتقای آن به صورت کامل محسوس تمامی افراد جامعه است. عالم دین باید برای مردم پذیرفتنی باشد نه آن‌که او را به بی‌سوادی متهم سازند و به تمسخر و تخریب او رو بیاورند. آن موقع که مردم مار را به شکل می‌نوشتند، شیخ آنان انصاری بود و امروز که با دانش خود می‌خواهند آسمان‌ها را به تسخیر درآورند تنها کسانی می‌توانند عهده‌دار هدایت دینی آنان شوند که در زمره‌ی: ﴿أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ باشند.

در جهان نوین امروز و با پیشامد انقلاب اسلامی و رشد علم، روحانیت باید بسیار بکوشد و دیگر نمی‌تواند به درس‌های خود بسنده کند و چند بیت شعر و قصه و حکایتی بر فراز منبر بخواند. امروزه، منابر باید جای خود را به درس‌گفتارها بدهد و هر روحانی همانند یک استاد دانشگاه به تبیین و تحلیل علمی آموزه‌ها و گزاره‌های دینی بپردازد؛ وگرنه وصف او چنین است: «عرض خود می‌بری و زحمت دین می‌داری». کتاب‌های دوره‌ی راهنمایی و دبیرستان امروز حاوی مطالب علمی

بلندی است و روحانی نمی‌تواند با محتوایی کهنه برای آنان از دین بگوید، بلکه باید تلاش نماید خود را در صف اول: ﴿أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ قرار دهد.

عالم دینی امروزه باید در تمامی رشته‌های علوم انسانی به حد معلومات عمومی و در یک رشته به صورت تخصصی کار نماید و کوشش نماید آخرین یافته‌های علمی در زمینه‌ی تخصص خود را بشناسد و از علوم نوپدید بی‌خبر نباشد. البته کسی وصف ﴿أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ﴾ را دارد که از علم حقیقی و نه معلومات پر باشد و فیلم بازی نکند و خود را خطیبی هنرپیشه نشمرد. عالم مؤمن و متقی به صورت حقیقی و واقعی سخن می‌گوید، نه به صورت مجازی و شبیه‌سازی شده. او عالمی ربانی است که قدرت الهام و وحی با اوست و خود را با این توان به مردم معرفی می‌نماید، نه با بازی‌گری و البته کسی از عهده‌ی آن بر می‌آید که در علم و معرفت و نیز در تقوا بسیار توانمند باشد و بتواند خود را با دنیای مدرن امروز هماهنگ سازد و خود نیز دارای تمدن باشد. در این روزگار دیگر هیچ کس از کسی که به لباس و قیافه‌ی خود اهمیت ندهد و حرکت وی سنگین نباشد پذیرشی ندارد. فرم بدن، لباس و نوع سخن گفتن هر کسی برای مردم زیان دارد و شخصیت وی را بیان می‌دارد. قبا باید ساده باشد نه خط‌دار که جفت شلوار است. عالمی که لباس وی خط داشته باشد، درگیر خط‌های سیاسی نیز می‌گردد و دیگر نمی‌تواند ﴿مِنْ رَبِّهِمْ﴾ باشد. ما باید با عمل و معرفت خود به مردم ثابت نماییم که ما فقط از خداوند و رسول مکرم او ﷺ می‌گوییم. ما فقط یک آقا داریم که آقا امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است. مردم فقط از روحانیانی پذیرش دارند که

درد دین داشته باشند و سیاست آنان دینی باشد نه آن که دین را سیاسی، خطی و جناحی نمایند. عالم باید ربانی و دارای ملکوت و متانت باشد و به عنوان چهره‌ای صبور و حلیم باشد و نیز اُذُن شناخته شود و به گفته‌ها و کرده‌های مردم چندان گیر ندهد. گوش وی شنوای تمامی اشکالاتی که مردم به دین دارند باشد و در این رابطه بد خلق و عصبانی نباشد. اهل علم باید به صورت مجموعی یک پکیج به تمام معنا علم، اخلاق، تربیت، بهداشت، نظافت و خلق و خوی نرم باشد.

لباس عالم باید متناسب و متعادل باشد؛ به گونه‌ای که وقتی مردم او را می‌بینند و می‌خواهند دین خود را از او بگیرند، با دیدن چهره‌ی وی تمامی اضطراب‌های خود را از دست بدهند و با آرامشی که از وی می‌گیرند به فراگیری آموزه‌ها و گزاره‌های دینی بپردازند. کسی که زیر عمامه‌ی خود موی بلند و زلف دارد یا عالمی که موی سر یا سبیل خود را با تیغ می‌زند به گونه‌ای که اگر زنی باردار باشد، جنین خود را از ترس سقط می‌کند، نمی‌تواند نماینده‌ی متانت و سنگینی دین و وارث اولیای ربانی و پیامبران الهی علیهم‌السلام باشد. روحانی باید همواره رعایت تناسب را بنماید و چنین نباشد که اگر کسی قیافه‌ی وی را دید از او گریز و نفرت داشته باشد و مانند اهل دنیا نباشد و تناسب وی همان است که لباس ساده اما تمیز اهل علم را داشته باشد. کاری نکنیم که با تحمل این همه مشکلات و سختی‌ها، در پایان بده‌کار حوزه‌ها و دین خدا باشیم و به انقلاب اسلامی و شهیدان آن خسارت وارد آوریم.

شما مردم خوب، خون‌گرم مهربان، سلحشور، غیور و بزرگواری دارید.

از نظر جامعه‌شناسی اگر بخواهید مردم را بشناسید باید کوه‌های اطراف آن را ببینید. مردمی که در دره‌ها هستند چشم‌های ریزی دارند و مردمی که در کوه هستند دل‌های بزرگی دارند و سلحشورند. مناطق خشک، مغزهای سخت و صعب و مناطق مرطوب مردمانی زودرنج هستند. خلق و خوی آدم‌ها از خلق و خوی منطقه‌ی آنان بر می‌آید. مردم این منطقه بسیار مهربان، دل‌گرم و خوب هستند.

یادم می‌آید در ابتدای انقلاب، رییس فرهنگ این منطقه، می‌خواست حدود صد و پنجاه دبیر را به بهانه‌ی ضد انقلاب بودن بازخرید کند. آن زمان به حرف ما هم زیاد گوش می‌دادند. گفتم آن‌ها را جمع کن تا من قیافه‌ی آنان را ببینم. وقتی آنان را جمع کرد، پیش روی آنان به وی گفتم این تو هستی که ضد انقلابی. وی دستش را پشت کمرش گرفته بود و صحبت می‌کرد. گفتم مگر تو خان هستی که دستت را پشت کمرت گرفته‌ای. وی تازه به ریاست فرهنگ رسیده بود و خیال می‌کرد این طوری می‌تواند ژست و قیافه‌ی رئیسی بگیرد. گفتم شما این بنده‌های خدا را رنجانده‌اید. من چند جلسه‌ای برای آن‌ها در دامنه‌ی این کوه‌ها سخنرانی گذاشتم؛ چرا که از زیر سقف خوشایندی ندارم. مردم خوب هستند و این ما هستیم که باید به خود بازگردیم.

خداوند شما را برای مردم این منطقه نگاه دارد و در باب علم، معرفت، کمال و اخلاق موفق باشید. صلواتی محبت کنید: اللهم صلّ علی محمد و آل محمد.

لباس اهل علم^۱

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين. إنه خير ناصر ومعين. والصلاة والسلام على أمير المؤمنين، وعلى نفسه خاتم النبيين، وعلى الصديقة الطاهرة الراضية المرضية، وعلى الائمة المعصومين، لاسيما إمامنا ومولانا الحجة صاحب العصر والزمان (عجل الله تعالى فرجه الشريف)، واللعن على أعداءهم أجمعين.

ان شاء الله در این روز پر نعمت و پر برکت که افضل اعیاد اسلامی است، خداوند نور ولایت، امامت و نیز صفا و طهارت را در دل و جان ما منور بفرماید، برای شادی روح شهدای اسلام و امام راحل صلواتی محبت کنید: اللهم صلّ على محمد و آل محمد.

امروز روز بسیار بزرگی است که اهمیت و مقام آن در خطبه‌ی غدیریه‌ی آقا رسول الله در حجة الوداع آمده است. این خطبه بسیار طولانی است و به سبب اهمیت انتصاب حضرت امیرمؤمنان علیه السلام به

۱. این سخنرانی در تاریخ ۱۸ / ۱۰ / ۱۳۸۵ در مراسم عمامه‌گذاری برخی از طلاب در عید غدیر خم ایراد شده است.

جانشینی چنین طولانی شده است و مسایل مربوط به امامت تا قیام حضرت صاحب الامر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در آن آمده است. این خطبه پیچیده به آیات بسیاری از قرآن کریم و نیز فضایل حضرت امیرمؤمنان (علیه السلام) است و امامت آن حضرت و فرزندان معصوم ایشان را با تطبیق بر آیات الهی بیان می‌دارد و این خطبه جایی برای بهانه‌تراشی و مخالفت با حضرت امیرمؤمنان (علیه السلام) باقی نگذاشته است و تمامی شواهد و جوانب مسأله را به روشنی بیان کرده است. این مسأله در آن روز چنان آشکار بود که وقتی در آن محفل، زیبارخی خوش سیرت ظاهر شد و پیامبر به غاصب ثانی فرمود این جبرائیل است که برای بیعت و عرض تبریک به حضرت علی (علیه السلام) آمده است، وی بیش از همه ولایتی و انقلابی شد و شعار: «بخ بخ لک یا ابن ابی طالب أصبحت مولای و مولی کل مسلم»^۱ را فریاد کرد و نخستین کسی بود که کسوت ولایت و خلعت امامت را تنها برانده‌ی علی دانست. البته اگر دل کسی را عناد، کدورت و الحاد بگیرد، وی حتی روز روشن را انکار می‌کند و آن را شب می‌داند.

در این روز که روز ولایت است و اهل علم و طلاب در راستای ولایت حضرت امیرمؤمنان (علیه السلام) و به نیابت از ایشان دین را سرپرستی می‌کنند، مراسم عمامه‌گذاری برخی از طلاب گرامی است که باید تلبس به این خلعت را به آنان تبریک گفت.

تلبس به لباس روحانیت توفیقی نیست که نصیب هر کسی شود و آسان نیست، اما مهم‌تر و سنگین‌تر از آن استمرار این تلبس است به این

صورت که انسان بتواند دل خود را با مولا و آقای خویش صاف کند. عالم شدن و لباس اهل علم به تن کردن، مثل داشتن لباس فرم ادارات و سازمان‌ها نیست که آن‌جا به حضور و غیابی و به کشیدن کارتی و حساب حقوق ماهیانه و اضافه‌کاری‌ها تمام می‌شود و این‌جا نظم‌ی دقیق و به مراتب پیچیده دارد که مهم‌ترین شرط آن داشتن صفاست. در گذشته می‌گفتند زن با لباس سفید عروس می‌رود و با کفن سفید از خانه‌ی شوهر باز می‌گردد. این خلعت نیز همین‌طور است و وقتی طلبه‌ای لباس اهل علم به تن کرد دیگر چیزی جز کفن جای آن را نمی‌گیرد مگر آن‌که کسی رفوزه شود و او را بیرون و طرد کنند. البته رفوزه شدن نیز به راحتی و به پیشامد یک اشتباه اتفاق می‌افتد. خوشا به سعادت کسی که اذن دخول و قرب حضور داشته باشد و بتواند خود را با کفن سودا کند. دیده‌اید وقتی عالمان دینی از دنیا می‌روند روی تابوت وی عمامه می‌گذارند اما مردم عادی به جز کفن چیزی ندارند و روی تابوت آنان چیزی نمی‌گذارند؛ نه سندی نه قبالة‌ای و نه حتی کتابی یا هر چیز دیگری و این عالم است که از دنیا افزون بر کفن خود، عمامه‌ای نیز با خود دارد و حرمت عمامه‌ی وی محفوظ است. این خیلی مهم است که انسان این توفیق را داشته باشد که این عمامه را تالاب گور با خود ببرد و به هنگام مرگ به این کسوت شناخته گردد و وی بتواند آن را به آقای خویش تحویل دهد. از آقا مدد بگیریم و این کسوت را با هر زحمتی هست حفظ کنیم و این امانت را به دست آقا امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) تحویل دهیم و شیطان در دنیا آن را از ما ندد و به سبب آن از اهل دنیا وام و قرض گرفته نشود و انسان که در قبر آرام می‌گیرد آن را به آقا تحویل دهد.

وقتی من به لباس روحانیت درآمدم هرچه از دنیا داشتم را از خود دور کردم. در آن زمان ساعت میچی بزرگی داشتم که آن را کنار گذاشتم. کفش و دوچرخه‌ی خود را بخشیدم و حتی تصدیق رانندگی خود را به کناری انداختم و آن را بعد از ده سال دوباره دیدم به گونه‌ای که دوره‌ی آن تمام شده بود. کسی که لباس می‌پوشد برای خود شخصیتی ندارد و نوعیت روحانی شخصیت وی می‌شود و نباید میان شخصیت خود با شخصیت نوعی روحانی خلط نمود و باید بسیاری از چیزهایی که دوست داریم را کنار نهیم. کسی که این لباس را می‌پوشد باید خیلی مواظب باشد تا در عرصه‌ی قیامت صف طولی از عالمان ربانی گذشته از ما شکایت نکنند و نگویند ما هزار سال زحمت کشیدیم تا این لباس به عنوان پرچم دین و رسول خدا ﷺ با عزت بماند و شما آن را تخریب نمودید. لباس روحانیت ارتجاعی نیست و مظهر آزادی است که چگونگی آن را در جای دیگر توضیح داده‌ام و البته کسانی که تنها سمت اجرایی دارند و قدرت اجتهاد در وجود آنان نیست به ما ارتباطی ندارند و ما همواره ثابت هستیم. البته:

خنده‌ی تلخ من از گریه غم‌انگیزتر است

کارم از گریه گذشته است از آن می‌خندم
من خادم و عاشق طلبه‌ها هستم و عشق به اهل علم و آنان که لباس روحانی را به تن دارند از مرحوم پدرم آموختم. پدر ما هر ماه روضه داشت و کسی در آن مجلس به حاضران چای می‌داد، اما روضه‌خوان که فردی روحانی بود وقتی می‌آمد، پدرم با دست خود برای او چای می‌برد و به او خیلی احترام می‌کرد. من در آن زمان احساس می‌کردم این

روضه‌خوان اهل علم باید پیغمبری باشد که پدرم این‌گونه به او احترام می‌کند؛ چرا که پدرم را خیلی بزرگ می‌دانستم. او چنان اندیشه‌ی بلندی داشت که حتی حرف‌های عادی او نیز حکیمانه بود. پدرم به هنگام وصیت می‌گفت: هر چه زندگی دارم برای زنم هست؛ بچه‌های من خواستند، با مادرشان زندگی کنند، نخواستند، رخت‌هایشان را در بیاورند و از خانه بیرون بروند. فرش‌ی که الان من روی آن می‌نشینم، برای مادرم هست، با این‌که ارزشی هم ندارد و بسیار کهنه شده است، اما حاضر نیستم روی آن نماز بخوانم، چون پدرم گفت این برای همسرم هست. من همین الان به طلبه‌ای که می‌رسم، محال است یاد پدرم نیفتم و محال است به او احترام نکنم. همین که طلبه منسوب به امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است - هر چند روضه‌خوانی باشد - باید به او احترام کرد. از این رو در صورتی که کسی به طلبه‌ای اشکال کند یا ایرادی بر او وارد آورد، خیلی اذیت می‌شوم! البته این دلیل نمی‌شود عیب‌های علمی را بپوشانیم، که در این صورت به علم که متعلق به همه‌ی افراد انسانی است جفا کرده‌ایم!

قیافه‌ی عالم باید وقار و نجابت داشته باشد؛ نه موی خود را چنان کوتاه نماید که به ابوالهول شناخته شود و نه چنان مو را بلند بگذارد که مردم او را سبک و جلف بشمرند. مردم ما چون عالمی مانند حضرت امام خمینی علیه السلام را دیده‌اند، انتظار دارند هر طلبه و عالمی را که می‌بینند مثل ایشان باشد و به هر مقدار که زندگی عالمان دینی ما از زندگی آن حضرت فاصله داشته باشد، مردم آنان را منحرف و گمراه می‌دانند. خداوند حفظ و صیانت از دین و نام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را به ما داده است و ما باید امانت‌دار

خوبی در این زمینه باشیم. باید توجه داشت زیباترین چهره‌ی مذهبی را ما داریم و ما نباید با افراط و تفریط در اصلاح سر و صورت خود، وجاهت این چهره را از بین ببریم. قیافه‌ی عالمان شیعی، عمامه، ریش و تسبیح آنان ملکوت دارد به‌گونه‌ای که اگر کسی مجتهدی را ببیند نخست به یاد حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌افتد و صلوات می‌فرستد. چنین مجتهدی خود اسوه‌ی حسنه است و وقار، سنگینی و تمیزی او با روحانیتی که دارد ملکوت را به زمین می‌آورد. من برای حفظ وقار عالمان دینی و نجابت آنان با دو چیز موافق نیستم: یکی تراشیدن سر طلبه و دیگری تراشیدن سبیل که هر دو مردم عصر ما را به وحشت و چندش می‌اندازد. همین ملکوت عالمان شیعی است که سبب شد من که از هر چیزی و از هر جایی خبر داشتم به طلبگی روآورم و این دین را حق بدانم؛ چرا که اینان به واقع ما را به یاد چهره‌ی ملکوتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌اندازند. البته آنچه از مطالعه‌ی تاریخ به دست می‌آید این است که حضرات معصومین علیهم السلام محاسنی به بلندی محاسنی که برخی از عالمان دینی می‌گذارند نداشته‌اند و در صورتی که آن بزرگواران در مجالس این عالمان شرکت نمایند در برابر چنان محاسنی با عصا و شالی که برخی می‌بندند به هیچ وجه به ذهن نمی‌آید آن حضرات علیهم السلام هم جزو عالمان باشند و گویی این عالمان که ریش‌های بسیار بلند می‌گذارند از جایی دیگرند.

در روایت است: «خیر شبابکم من تشبه بکهلکم و شر کهلکم من تشبه بشبابکم»^۱. عالم دینی نباید همانند پسران جوان آرایش کند و این انگیزه

۱. وسائل الشیعه (آل البیت)، ج ۵، ص ۲۵.

را داشته باشد که چند جوان از وی خوشامد داشته باشند. وقتی بهترین جوانان کسانی هستند که هم چون پیران وقار خود را دارند، عالم دینی که اسوه‌ی آنان است به طریق اولی باید همانند پیران باشد؛ به این معنا که وقار و سنگینی داشته باشد نه آن که لباس‌های وی تمیز و شیک نباشد یا قیافه‌ای اصلاح نشده و شلخته داشته باشد. به طلبه‌ها نیز با این که جوان هستند به اعتبار وقار، سنگینی و کارآزمودگی آنان است که «شیخ» گفته می‌شود. طلبه تا لباس نپوشیده است در آرایش موی خود به تناسب مسلکی که دارد آزاد است اما در صورتی که ملبس به لباس روحانیت شود، عمامه آن قدر قشنگ است و زیبایی دارد که نیازی به بلند گذاشتن مو ندارد. هم چنین طلبه تا می‌تواند باید نعلین بپوشد، نه کفش؛ مگر آن که بارندگی باشد. هیچ‌یک از بزرگان ما کفش نمی‌پوشیده‌اند. هم چنین آنان ساعت مچی که در اصل انگلیسی است نداشته‌اند و ساعت آنان جیبی بوده است. هم چنین پوشیدن کمر بند با شلوار در زیر قبا مضحک است؛ چرا که وقتی شما قبای خود را از تن بیرون می‌آوری بعضی با دیدن سگک کمر بند که انگلیسی است می‌گویند شما طلبه نیستید و مانند دیگر مردم می‌باشید. لباس طلبه بهتر است سفید باشد. رنگ سفید علامت صفاست. رنگ لباس درآویش حتی در عزا هم سفید است و می‌خواهند با این پوشش خود بگویند ما صافی هستیم. تیغ زدن سبیل یا مو نیز با توجه به هراسی که برای مردم امروز ایجاد می‌کند و از آن کراهت دارند شایسته نیست. استفاده از شال نیز بد است. شال در اصل برای پیرمردان است و نه عالمان دینی. عبا و قبایی که پوشیده می‌شود بهتر است خطوط نداشته باشد. عالم دینی خطی نیست و صاف است. رنگ انتخابی نیز زیبا و

قشنگ باشد و زردوز و برق و گل نداشته باشد و لباسی سنگین باشد که هر کس آن را می‌بیند از آن خوشامد داشته باشد. باید توجه داشت ما برای خودمان نیستیم تا بگوییم هرگونه دوست داریم لباس بپوشیم. شما در سلک انبیا قرار گرفته‌اید و در لباس پوشیدن خود نباید از پوشش اولیای الهی انحرافی داشته باشید، بلکه پوشش شما باید با سلک و نیز با رنگ چهره، اندازه‌ی قد و سن شما تناسب داشته باشد.

پوشیدن لباس برای طلابی که سواد کافی ندارند اشکال دارد و این لباس تنها برازنده‌ی اهل فضل و علم است. طلبه‌ای که سواد درستی ندارد با پوشیدن این لباس در واقع به خود بی‌حرمتی می‌کند و سبب می‌شود مردم نیز به این لباس که نماینده‌ی مرام و مکتب اهل بیت علیهم‌السلام است احترام ننمایند. این لباس نماد مرام و آیین پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است.

البته بلند گذاشتن سبیل به‌گونه‌ای که با چهره تناسب داشته باشد اشکال ندارد. باید توجه داشت سبیل غیر از شارب است. شارب موی بلندی است که بر لب‌ها و دهان افتاده و مانع آشامیدن است اما سبیل موی روی لب را می‌گویند نه مویی که بر لب افتاده است. در اصلاح ریش نیز صورت باید حالت کشیدگی خود را داشته باشد هم در گونه‌ها که کشیدگی آن آشکار باشد و هم در موها؛ به این صورت که موهای بناگوش کم‌تر باشد و نباید به صورت دور گیوه‌ای از همه طرف پهن باشد یا خیلی نازک باشد. زیر گلو تا دم حنک را نباید تیغ انداخت. البته این امور را برای عالمان دینی می‌گوییم و نه برای عموم مردم. این مسایل در باب زیبایی‌شناسی قابل اهتمام است.

باید توجه داشت قیافه‌ی عالمان دینی در معرض دید همه است و

همه آن را می‌بینند و اگر عالمی به اصلاح و زیبایی آن اهمیت ندهد ممکن است در برزخ، عالمان بسیاری سد راه وی شوند و به او اعتراض کنند که چرا راهی را که ما با زحمات شبانه روزی برای مردم حفظ نمودیم، شما با چهره‌ی اصلاح نشده‌ی خود آن را زشت نمایاندی. بسیاری از بدی‌های عالمان دینی - اگر نعوذ بالله بدی داشته باشند - ممکن است مخفی بماند، اما چهره‌ی آنان تابلویی گویا از دینی است که آن را تبلیغ می‌کنند و ممکن است عالمی با قیافه‌ی خود دین و عالمان دینی را تخطئه نماید و او وقاری را که شیخ مفیدها، شیخ صدوق‌ها و مثل حضرت امام خمینی علیه السلام برای دین ایجاد کردند با چهره‌ی خود برای مردمی که وی را می‌بینند از بین ببرد.

طلبه باید صاحب سلیقه باشد و پوششی جلف و سبک نداشته باشد و زیبایی رخسار و پوشش خود را پاس بدارد. البته در این زمینه، تناسب اندام نیز بسیار مهم است که از آن باید در جای خود سخن گفت.

ممکن است کسی بگوید طلبه باید همرنگ مردم باشد و لباس وی بهتر از لباس آنان نباشد، در پاسخ باید گفت سیره‌ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و نیز امام صادق علیه السلام نشان می‌دهد آن حضرات برای نمونه چنین نبوده‌اند که مانند اعراب بادیه نشین که به صورت غالب پابره‌نه و کثیف بوده‌اند زندگی کنند. برای مثال، ما می‌توانیم از خاتم انگشترهایی که داشتند به دست آوریم که آنان به صورت مخصوص زندگی می‌کرده‌اند و گاه بهای یک خاتم از چند دست لباس بیش‌تر بوده است. البته آن حضرات علیهم السلام نسبت به این امور وابستگی و تعلق خاطر نداشته‌اند و آزاد بوده‌اند. ظاهر چهره و لباس آن حضرات علیهم السلام به‌گونه‌ای بوده است که مردم را به خود

جذب می‌کرده است. آرایشی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله داشته‌اند و روغن مو و نیز سرمه‌ای که استفاده می‌کرده‌اند در روایات آمده است. البته سرمه کشیدن برای مرد در حال حاضر در نزد جامعه نكوهیده است و بر این اساس، تنها می‌شود از آن به مقدار کمی استفاده کرد که چندان به چشم نیاید و نیز اگر بر روی آن عینک زده شود یا برای کسانی که عینک دارند بهتر است. البته بهتر است در شب استفاده شود و صبح آن را پاک نمود و نباید بسیار تیره باشد.

امروز عید بزرگ غدیر است. در خطبه‌ی غدیریه برخی از آیاتی که آمده است در شأن حضرت امیرمؤمنان علیه السلام است. سوره‌ی عصر نمونه‌ای از آن است. خداوند می‌فرماید: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، وَالْعَصْرِ، إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ، إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ»^۱.

همه در ضرر و زیان و در خسران هستند هرچند مسلمان باشند مگر این‌که ولایت حضرت امیرمؤمنان علیه السلام را داشته باشند. این معنا را می‌توانید در آن خطبه ببینید. ولایت سنگین است و برای نگاه‌داشت آن باید هم‌دیگر را به حق و صبر توصیه نمود تا دل ناآرام کمی آرام بگیرد. برای سلامتی آقا امام زمان و شادی مسلمین جهان و پیروزی شیعه در دنیا و شادی دل تمامی ایرانیان و عزت اسلام صلواتی محبت کنید: اللهم صل علی محمد و آل محمد.

تحول کارآمد حوزه‌ها^۱

بعد از آن که کتاب «تحریف‌ناپذیری و حجیت قرآن کریم» چاپ شد برخی آن را به اسم تحریف مطلق قرآن کریم عَلم کردند بدون آن که حتی یک نفر نقدی به آن وارد آورد یا کسی بگوید کجای کتاب اشکال دارد و کسی نیز برای بحث و مناظره حاضر نشد. چنین فضایی آزاد اندیشی را پاس نمی‌دارد و ذهن متفکران را بسته می‌خواهد. بنده قصد قربتم آمد و کتاب استخاره را به این نیت درس گفتم و کتاب آن آماده شد، اما همان نیز تاکنون نتوانسته است به بازار نشر راه یابد. این‌گونه است که فضا برای طرح دانش‌های قرآنی آماده نیست؛ به‌ویژه مثل دانش تفأل به قرآن کریم. ما با برخی از علوم می‌توانیم بسیاری از مشکلات کشور و مردم را حل نماییم، اما علمی که استفاده از آن بر مشکلات جامعه می‌افزاید، استفاده از آن حرام است. بعضی کارهایی که عالمان بزرگ ما در گذشته داشته‌اند

۱. این گفت‌وگو در تاریخ ۲ / ۱۰ / ۱۳۸۷ یک سال و نیم پس از آن‌که اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی قم از پخش کتاب‌های منتشر شده توسط انتشارات ظهور شفق جلوگیری نمود و مانع نشر آن شد انجام شده است.

هنوز با علم امروز توجیه و رمزگشایی نشده است. اما جامعه‌ی علمی در این دانش‌ها رو به ضعف و تحلیل رفت تا آن‌که استراتژیست آن افرادی معمولی و ضعیف شدند و کار به جایی رسیده است که حتی نگارش کتاب نیز در این زمینه‌ها بستری ندارد. ما بارها گفته‌ایم که عالمان دینی باید چنان قدرتی در علم داشته باشند که با فروش علم خود درآمدزایی داشته باشند. خلاصه این ادعاهای ما می‌ماند تا زمان رجعت. حضرت امیرمؤمنان (علیه السلام) نیز فریاد «سلونی فلأنا بطرق السماء أعلم مِنِّي بطرق الأرض»^۱ سر می‌دادند و با تمام ادعاهایی که داشتند کسی از ایشان استفاده‌ای نکرد و تمام علم خود را با خویش بردند تا آن‌که آن را در زمان رجعت که دولت به صاحبان ولایت می‌رسد برای مردم بنمایانند.

یکی از کارهایی که بنده می‌توانم انجام دهم استخراج قواعد روان‌شناسی از قرآن کریم است. وقتی قرآن کریم را می‌خوانم بیش از هزار قاعده‌ی روان‌شناسی می‌توانم از آن به دست آورم اما وقت ما مصروف این بازی‌های اداری می‌شود. برخی طلبه‌ها نیز استقلال ندارند. طبیعی است کسی که فقر دارد به خودی خود احساس ضعف می‌کند و توانی برای او نمی‌ماند. قدیمی‌ها می‌گفتند نوکر مجانی تاج سر ارباب است، اما طلبه‌ها با مشکلات اقتصادی که دارند نمی‌توانند به تبلیغ نروند و حساب مالی نداشته باشند. در کتابی با عنوان «اقتصاد حوزه‌های علمی و شهری‌ی عالمان دینی» گفته‌ایم طلبه به جای آن‌که از مردم پول بگیرد باید

۱. نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۳۰.

برای فقیران و ضعیفان آن ناحیه پول ببرد؛ چرا که یک پنجم اموال مازاد بر نیاز در دست آنان است. تبلیغ فعلی که از مردم پول گرفته می شود آزادی و احترام طلبه را از بین می برد و نیز برای منبر چنین فردی گوش شنوایی نخواهد بود.

هم چنین شش جلد کتاب «فقه نوشت غنا و موسیقی» را نوشته ایم که بعضی از مراکز علمی آن را دیده اند و می گویند این کتاب خیلی عالی است، ولی ما جرأت چاپ آن را نداریم. برخی نیز به ما گفتند می توانند آن را در خارج از کشور به چاپ رسانند، اما من با این کارها موافق نیستم و نمی خواهم بیرون از چارچوب نظام کار نمایم.

باید توجه داشت بنایی که طاغوت آن را در طی هزار سال آسیب رسانده است با ده و بیست یا سی سال ترمیم نمی شود و دست کم کاری در چند دهه را می طلبد تا اصلاح گردد. ما دویست هزار روحانی در سراسر کشور داریم اما تأثیر آنان بر مردم تا چه میزانی است و آیا آنان می توانند در نرم کردن اخلاق جامعه نقش داشته باشند؟ چنانچه هم اینک یکی از معضلات جامعه ی جوان ما بحث ازدواج است. تحصیل، سربازی و پیدا کردن کسب و کار سبب شده سن ازدواج بالا رود و پسر و دختر از سن بلوغ تا زمان ازدواج نزدیک به پانزده سال یا بیش تر ریاضت کشند. تحمل چنین سختی هایی در جامعه ی ما سبب عقده ای شدن برخی از آنان می گردد. برای حل مشکل ازدواج باید طراحی سالم داشت. ازدواج های هزار نفری و نیز وام های ازدواج که تعبیر نان گدایی بیش تر براننده ی آن است نمی تواند مشکلی از جوانان بکاهد. حل این معضل

نیازمند طراحی درست و همه‌جانبه‌نگر است و روحانیت باید در خصوص آن طرح و برنامه‌ی معقولی داشته باشد نه آن‌که کسی شش بار خارج اصول بگوید و هر دوره نیز سخنان قبل را بدون هیچ نوآوری و تازگی تکرار نماید. وی باید دست‌کم یک دوره مباحثی را طرح می‌کرد که شیوه‌ی حل و برون‌رفت از معضلات کنونی را به میدان می‌آورد. خدا رحمت کند مرحوم آقای خویی که مرد بسیار فاضلی بود. کتاب «التبیان» را در تفسیر قرآن کریم نوشت اما گفتند این کار در شخصیت ایشان نیست و ایشان نیز این تفسیر را ادامه نداد؛ در حالی که ایشان بیست و سه جلد کتاب در علم رجال نوشته‌اند و کسی نیز آن را مذمت نکرده است. آنان مفسر قرآن کریم را عالمی می‌دانستند که سواد چندانی ندارد. مرحوم امام علیه السلام نیز با آن عظمت، بزرگی و زنده دلی، از این‌که قرآن کریم و تفسیر آن را در دروس خود نداشته‌اند افسوس می‌خوردند. به هر حال، حل معضلات جامعه نیازمند تفکر و طراحی درست است. باید تحقیق نمود دین در چه دوره‌ای به دست متولیان عالم و محقق افتاده است و در چه دوره‌ای کسی عامی با تبلیغات و با سیاست و قدرت در صدر قرار گرفته و به عنوان استراتژیست و تئوریسین معرفی شده است. البته اگر کسی در قداست عالمان شیعی کم‌ترین شکی داشته باشد، مشکل دارد. عالمان شیعی از ناحیه‌ی حاکمان در فشارهای بسیار بوده‌اند و برخی از آنان در فضای تقیه می‌زیسته‌اند و این‌که آنان متون دینی و فرهنگ شیعی را با خون دل بسیار حفظ کرده‌اند بزرگ‌ترین کرامت آنان است. اما اینک که نظام اسلامی با محتوایی شیعی شکل گرفته است باید آن‌چه به عنوان دین به دست ما رسیده است مورد تحقیق عمیق و بررسی دقیق قرار گیرد

تا پیرایه‌هایی احتمالی که در این مسیر پر خوف و خطر به آن وارد شده است مورد شناسایی قرار گیرد و مباحث دینی به تفصیل کارشناسی و تبادل نظر شود و تمامی قشرهای علمی بحث‌های متناسب با تخصص خود را بیینند و بر آن نظر دهند و نتیجه‌ی آن در دست مبلغان و برنامه‌سازان دینی قرار گیرد تا آن‌چه به دروغ به دین بسته شده است به دست مبلغان به صورت ناخودآگاه و به هدف تبلیغ دین به جامعه عرضه نگردد. طبیعی است فطرت آگاه مردم بسیاری از پیرایه‌ها را هرچند نام دین به خود گرفته باشد نمی‌پذیرد از این رو تبلیغ‌های غیر محققانه سبب دین‌گزیزی توده‌های آگاه جامعه می‌شود که فطرتی سلیم دارند و بسیاری از آن‌چه که حرام نیست و حرام دانسته می‌شود را نمی‌پذیرند. در این صورت است که بسیاری از آزادی‌های مشروع در شریعت بی‌پیرایه از مردم گرفته نمی‌شود و مردم با چهره‌ی درست و حقیقی دین آشنا می‌شوند. البته شروع این کار این است که ما به سراغ عالمان متخصص و کارآگاه برویم.

در چهار قرن پیش عالمی مثل شیخ بها را داشته‌ایم که مورد حمایت دولت صفوی قرار گرفت و منشأ خدمات بسیار شد؛ به‌گونه‌ای که هنوز هم دانشمندان اروپایی به اصفهان می‌روند تا منار جنبان او را در آغوش گیرند. اگر چهار قرن پیش شیخ بهایی با حمایت دولت صفوی چنین کارهایی را انجام داده است، امروزه در حوزه‌های علمیه بزرگ‌تر از شیخ بهایی‌ها هستند که می‌توانند تحقیقاتی به‌روز و دانش‌هایی برتر ارایه دهند.

عالمان دینی برای حفظ و نگه‌داری مذهب بسیار زحمت کشیدند و

رنج‌های فراوانی را بر خود هموار نموده‌اند. صاحب جواهر برای نگارش کتاب فقهی خود که موسوعه‌ای بزرگ در فقه است گویا به اندازه‌ی پنجاه مرد، تلاش نموده است. آنان را که چنین توفیقاتی داشته‌اند باید از اولیا دانست و مداد چنین عالمانی است که از خون شهیدان برتر است. خاک پای چنین عالمانی را باید توتیای چشم نمود. و بوسه به قبرهای آنان کم‌ترین کاری است که می‌شود کرد.

یکی دیگر از عالمان موفق، آیت‌الله خوئی رحمته‌الله و نیز مرحوم مجلسی رحمته‌الله است که بدون عنایات ویژه نمی‌توانستند چنین خدمات علمی داشته باشند و آنان در واقع به پیشبرد مذهب امام صادق علیه‌السلام کمک‌های شایانی نمودند. سلوک واقعی را این مردان داشته‌اند. سلوکی که در آن هوس باشد سلوک نیست و سلوک آن است که بر خلاف میل آدمی و ریاضت و تنبیه در آن باشد و البته ریاضت بدون داشتن مربی و استاد کارآزموده نه تنها راه به جایی نمی‌برد بلکه ممکن است مسیر را برای فرد طولانی‌تر سازد. عرفانی که درس و تحصیل و کار را از طلبه می‌گیرد و او را فقط راهی جمکران و حرم‌های زیارتی می‌نماید و برای مراد و شیخ خود ده‌ها کرامت ساختگی جعل می‌کند، عرفان نیست و شیطننت است. عرفان ما استاندارد، معیار و ارزش صدق دارد و نمی‌توان هر چیزی را بر طلبه وارد آورد به این بهانه که او می‌خواهد معنوی و روحانی شود. طلبگی و حوزه شهر دل‌بخواه و واتیکان دل‌گشا نیست. حوزه‌های ما صاحب دارد و باید دید وظیفه چیست و بر اساس وظیفه‌ای که پیش می‌آید حرکت کرد. طلبه‌ها مربی کارآزموده ندارند و با معنا و مفهوم ریاضت و شلاق تنبیه و

مکافات آشنایی ندارند. البته مشکلات اقتصادی دارند که آن نیز برآمده از ضعف برخی از چیرگان است.

همان‌گونه که گفته شد کار عالمان دینی امتدادی و کشیده است و به مراتب سخت‌تر و سنگین‌تر از شهادت است. آنان در طول عمر پراز جهاد علمی خود بارها در کوره راه‌های تحصیل علم شهید می‌شوند و زخم زبان‌ها از دوست و بیگانه می‌شنوند و چنان نمدمال می‌شوند که دیگر از آنان وجودی نمی‌ماند، اما شهید در مدت زمانی که در جبهه است، احترام او را دارند و به تیری شربت شهادت می‌نوشد. امتداد مداد عالم و ترسیم علمی و یافتن ملکه‌ی قدسی بسیار بیش از نمدمال شدن است. به‌ویژه آن‌که چنین عالمانی در زمان حیات علمی خود موقعیت دنیوی چندانی پیدا نمی‌کنند و زندگی را با سختی می‌گذرانند. ما به شهیدان خود بسیار احترام می‌گذاریم اما عالمان واقعی ما که علم آنان نور و برآمده از ملکه‌ی قدسی آن‌هاست نه از زور حافظه و قدرت معلومات و مدارک حوزی و دانش‌گاهی، با آن‌که از شهیدان برترند، در گم‌نامی می‌باشند و کسی به آنان اعتنایی ندارد. البته ما چون چنین عالمانی را فراموش کرده‌ایم برخی که زرنگی و حيله‌گری دارند خود را به جای عالمان واقعی جا می‌زنند و بدل آنان می‌شوند بدون آن‌که پشتوانه‌ی علمی و معنوی داشته باشند. بحران‌های جنگ و جهاد این چنین آدمی را خسته نمی‌کند که تصحیح عبارات و ترسیم دقیق و منطقی آن بر او خستگی و فشار روانی وارد می‌آورد. این‌گونه است که دفاع از مرزهای فیزیکی جهاد اصغر دانسته شده و این مجاهدت علمی جهاد اکبر است. البته اگر عالم قلبی قدسی داشته باشد و به خیالات دنیوی و حسرت‌های آن مبتلا نشود. چنین

عالمانی است که در عرصه‌ی محشر، حتی می‌توانند از شهیدان شفاعت نمایند و او را تصدیق کنند. البته در این روایت مداد عالم با خون شهید قیاس شده که هر دو امری قابل تجسم و تصور است و علم که مجرد است را معیار برتری قرار نداده است.

ما چیزی را بالاتر و مقدس‌تر از شهادت در راه خدا نمی‌دانیم و آن را توفیقی می‌دانیم که نصیب هر کسی نمی‌شود. شهید نیز از زندگی و از همسر و فرزندان خود می‌گذرد و ایثار دارد و چنین گذشتی از هر کسی بر نمی‌آید و طبیعی است وقتی مداد عالمان از آن برتر دانسته می‌شود تنها عالمانی را در بر می‌گیرد که گذشتی بیش از آنان داشته باشند و بتوانند از اولیای خدا و انبیای الهی وراثت نمایند.

باید توجه داشت همان‌طور که عالمان دارای مراتب می‌باشند، شهیدان راه خدا نیز مراتب دارند.

انبیای الهی چون به منبع وحی وصل بودند نیاز به کسب دانش نداشتند و تبلیغ دین برای آنان زحمت کسب دانش نداشته است، ولی روحانیان که از وحی بهره ندارند باید تحقیق داشته باشند تا مطمئن گردند مطلبی که تبلیغ می‌کنند؛ خواه بر روی منابر باشد یا به نگارش، درست باشد. ما از قرآن کریم استفاده نمی‌بریم و قرآن کریم در میان ما غریب است. تحول در حوزه به معنای تولید علم در حدی که به فروش آن منجر شود منظور ماست و بخشی از ارتزاق اهل علم باید از راه تولید علم صورت گیرد. علمی که کشورهای دیگر خواهان آن باشند و آن را همسان یک فن‌آوری تجربی از ما بخواهند. برای نمونه، آیا ما می‌توانیم اجنه را به تسخیر بگیریم و آنان را به دیگران بفروشیم تا عهده‌دار انجام کارهای

بعضی از آدمیان شوند. منظور از فروش علم این نیست که ما برای منابع تکراری خود چیزی بگیریم. این نقص‌ها نیز برآمده از ضعف سیستماتیک و نداشتن استراتژی قوی است و بحث این شخص و آن شخص نیست. طبیعی است در چنین فضایی دست ما بسته است و تنها می‌توانیم با شما دردلی داشته باشیم. استراتژی سیستماتیک چیره‌ی موجود عقیم است و چیزی از آن بیرون نمی‌آید. طبیعی است اگر طلبه‌ای به تربیت در تحت چنین فضایی عادت کند، همانند استراتژیست‌های آن فردی معمولی می‌شود و او نیز عقیم می‌گردد. همان‌طور که می‌بینید طلبه‌هایی که در این بستر تربیت شده‌اند کارآمدی ناچیزی دارند و آنان نیز که می‌توانند چیزی بنویسند یا بگویند، کم‌تر می‌شود که مدتی تربیت شده‌ی دانشگاه‌ها نباشند.

ما تاکنون صدها جلد کتاب در حوزه‌های متفاوت دین‌پژوهی تألیف کرده‌ایم. روی این کتاب‌ها بسیار فکر شده و کلمه به کلمه آن با دقت عقلی تمام نوشته شده و همین امر نیز سبب گردیده قلم آن در بازنویسی و ویرایش مشکل گردد و نیز نتوان ایرادی که سلیقه‌ای نباشد به آن وارد آورد. بحث سر این است که می‌گویند شما غرور مرکزی علمی را شکسته‌اید. بحث شخص هم نیست بحث سیستم‌هایی عقیم است که نمی‌خواهد مرجعیت مستقل و آزاد رشد نماید.

البته باید توجه داشت مملکت ما اسلامی است و قانون دارد و حکومت آن به نام دین شناخته شده است و آن را به علما نسبت می‌دهند. شما در این مملکت می‌توانید بحث و اظهار نظر نمایید اما حق فساد و فتنه‌انگیزی ندارید. عالمی دینی باید با مردم با ادب و اخلاق رفتار

نماید و متانت و سنگینی داشته باشد. به مردم باید با رحمت و معرفت برخورد نمود، نه با ضرب و زور. عالم دینی باید باز، آزاد و فراجناحی باشد و همیشه طرف حرف حق باشد و نه این گروه و آن گروه که هیچ یک عصمت ندارند و حق مطلق نمی باشند. چپ و راست ما همه مسلمانانند و نماز می خوانند اما گاهی با هم لج بازی دارند و مانند دو برادر به مادر هم دیگر فحش می دهند. بله، برخی بیش تر مسلمانانند و برخی کم تر و آن ها را در مسلمانی نمی توان در یک رتبه دانست؛ همان طور که افراد وابسته به هر دو گروه چنین می باشند و ما باید ببینیم کجای سخن کسی حق و کجای آن باطل است و تنها مدافع حق باشیم.

طلبه ها باید در آزاد اندیشی و آزادگی از حضرت امیرمؤمنان علیه السلام الگو بگیرند. ما حضرت علی علیه السلام را یک شخصیت آزاد می دانیم چرا که در شجاعت نظیر ندارد به گونه ای که آزادانه می فرمود: «أنا عبد من عبید محمد صلی الله علیه و آله!». عالم نباید برای منافع و مطامع خود سخن بگوید و گرنه مزدور است. حتی اگر کسی مطامعی برای خداوند هم داشته باشد مزدور خداست و تفاوتی ندارد. طلبه ای که آزاد است به کسی بغض پیدا نمی کند. برخی مؤمنان نماز می خوانند و به گروه های رقیب و سیاسی دیگر ناسزا می گویند. در دادگاه آقای کرباسچی خبرنگار روزنامه ی سلام با خبرنگار روزنامه ی جمهوری هم دیگر را در آغوش کشیدند با آن که صد درصد مواضعی مخالف هم دارند. یعنی اختلاف عقیده جای خود، دوستی ما هم سر جای خود و این امر فهمیده بودن آنان را می رساند.

جامعه و به‌ویژه عالمان دینی باید همین‌طور باشند. الگوی ما حضرت امیرمؤمنان (علیه السلام) است و ما غیر از ایشان کسی را قبول نداریم؛ به این معنا که مجتهد و مرجع در صورتی که در خط آن حضرت حرکت کنند و مثل آن‌ها باشند ما قبولشان داریم. اگر اهل فکر و اندیشه آزاد بیاندیشند، جامعه و مردم نیز آزاد فکر می‌کنند و نسبت به هم بغض در دل خود پیدا نمی‌کنند. عالم دینی نباید جناح بازی باطل‌مدار داشته باشد. هم‌چنان که نباید به کسی بغض داشته باشد. عالم دینی نباید خود را از رأفت و رحمت جدا نماید. متأسفانه رفته رفته جامعه و افراد به هم مشکوک و بی‌اعتقاد می‌گردند و کسی آموزه‌های دینی را در رفتارهای اجتماعی و سیاسی خود لحاظ نمی‌کند. طلبه باید دوست و دشمن را به نظر انصاف و عدالت ببیند ضمن این که به التقاط و نیز به دگمی و جمود نیز آلوده نشود. در این رابطه، شخصیتی مثل امام خمینی (ره) فردی کامل به تمام معنا بود. راستی که حضرت امام خمینی (ره) خیلی وجود داشتند و باور فراوانی به درستی موضع خود داشتند که حاضر شدند جوان‌های مردم در این راه کشته شوند و کشته شدن آنان را سعادت می‌دانست. اعتقاد به دیانت در وجود چنین عالمی باید بسیار فراوان، محکم و استوار باشد که بتواند بچه‌های مردم را در راه آیین و اعتقاد خود جلوی تیغ دشمن بگذارد. اگر بر فراز منبر می‌روید حضرت امام (ره) و شهدا را دعا کنید. متأسفانه، مشکلات جنگ در ده سالی که حضرت امام خمینی (ره) حکومت را در دست داشتند نگذاشت ایشان به خواسته‌های خود برسند. هدف اولی حضرت امام (ره) ارتقای فکری و پالایش روحی آدم‌ها و به تعبیر ایشان آدم‌سازی بود. ایشان فقط توانستند احساسات جامعه را تحریک کنند و به ملت شور

حماسی دهند و دیگر وقت آن را نیافتند که خشت بنای آن را که باید از جنس سالم سازی اندیشه های جامعه باشد به کار برند و انقلاب بر پایه ی شور مردم قرار گرفت. وظیفه ی حوزه های علمیه این است که به این شور، پشتوانه ای از فرهنگ غنی شیعی ترزیق نمایند. فرهنگی که پیرایه و خرافه نداشته باشد و صد درصد علمی و مترقی باشد. طلبه نیز در صورتی می تواند آزاد باشد که پشتوانه ای از علم و معرفت داشته باشد. ما فقط در برابر حضرات معصومین علیهم السلام که هیچ خطا و اشتباهی ندارند باید کرنش کنیم به این معنا که چون نمی توانیم به آنان ایرادی وارد آوریم به ناچار خضوع داریم و خود را در برابر آن بزرگواران بسیار حقیر می بینیم اما غیر از حضرات معصومین علیهم السلام همه به اشتباه و خطا دچار می گردند و ما نمی توانیم در اندیشه در برابر کسی به صورت مطلق تسلیم باشیم، ولی در عمل، چون در مملکت اسلامی زندگی می کنیم که حکومت آن به نام دین است حتی کوچک ترین انتقادی - اگر آسیبی به این نظام برساند - مجاز به طرح آن نیستیم و در عمل باید التزام عملی به قانون اساسی داشته باشیم و با گروه های سیاسی نیز به عدل و انصاف برخورد کنیم و نه هیچ یک را باطل محض و نه هیچ یک را حق محض بدانیم. هر یک از این گروه ها حق و باطل را با هم آمیخته دارند و حق گرایی هر یک را باید در جای خود ارج نهاد. تمامی گروه های سیاسی موجود، همه بچه شیعه و مسلمان هستند و مردم ما نیز همه خوبند. اگر دعوا راه بیندازید، خوب هر کسی به ریشه ی دیگری دشنام می دهد. ریشه ای که میان این گروه ها مشترک است و آنان مثل برادر هم می مانند.

چند شب پیش برای سخنرانی به مسجدی رفتم و هوا بسیار سرد بود.

دیدم نمازگزاران همه عصبانی هستند. پرسیدم چه شده است. گفتند پیرمردی که سال‌ها این‌جا نماز می‌گزارد چون درب مسجد باز بوده، به نمازگزاران با صدای بلند دشنام داده و گفته درب را ببندید. این پیرمرد آدم بسیار خوب و نازنینی بود. او در بازار قم نیز گاه به عنوان امام جماعت نماز می‌گزارد، اما وزنی کم‌تر از چهل کیلو داشت و چون لاغر و نیز پیر و ضعیف بود با کم‌ترین سرمایای اذیت می‌شد. من به آن نمازگزاران که می‌گفتند دیگر پشت سر ایشان نماز نمی‌خوانیم گفتم ما انسان‌ها ضعیف هستیم و زود سرد یا گرم می‌شویم. شما با این قد و قامت و رشادت باید فکر ضعفای مسجد نیز باشید. دست‌های آن پیرمرد را گرفتم و به دست او دادم و گفتم ببین این بدن که چهل کیلو هم وزن ندارد مثل یخچال، سرد است و خون در بدن وی خشک می‌شود. چنین فردی دیگر نمی‌تواند احساسی داشته باشد تا شما از او توقع داشته باشید همانند مردم عادی محترمانه سخن بگویند. اگر جوان بود و قدرت داشت، این انتظار از او می‌رفت. اگر شما در چنین سرمایای قرار بگیرید حتی حاضر نمی‌شوید از زیر لحاف بیرون آمده و به مسجد بیایید اما این بنده‌ی خدا در این هوای سرد و با این ضعفی که دارد، دارای این همت است که به مسجد می‌آید. ما باید به هم‌دیگر نگاه مرحمتی داشته باشیم. نباید محبت‌ها در میان ما کم شود. ما با دیدن یک عیب، آن را پیراهن عثمان می‌کنیم. اگر کسی هم کاری را خراب کرد نباید آن را به روی خود بیاوریم و باید غمض عین و گذشت داشته باشیم و برای آن ده‌ها عذر و بهانه بیاوریم و تا می‌شود برادران دینی خود را تخریب ننماییم. اگر ما دعوای سیاسی داشته باشیم این مردم هستند که سختی می‌کشند. به قول حضرت امام خمینی علیه السلام این

اسلام است که سیلی می خورد و این روحانیت است که ضعیف می شود و دیگر به این زودی ها نیز نمی تواند سر بلند کند. طلبه باید آزاد باشد و گرنه به انحراف، ارتجاع یا التقاط دچار می گردد. منظور از آزادی نیز همان حریت و شجاعتی است که حضرت امیرمؤمنان علیه السلام داشت. ما با آزادی، باید به یاد آن حضرت بیفتیم. طلبه باید بگوید اگر قیمی هم برای من هست مولا علی علیه السلام است:

کیست مولا؟ آن که آزادت کند بسند رقیبت زیایت وا کند
من غیر از مولا علی علیه السلام هیچ کس را ندارم و مجتهد و استاد نیز چون ترجمان گفتار و رفتار آن حضرت علیه السلام می باشند برای من حجیت دارند و گرنه اگر خاصیت آینگی خود را از دست بدهند و اصالت داشته باشند و گفته ها و رفتارهای نفسی خود را داشته باشند دیگر حجیت ندارند. کسی که حرمت بزرگان را پاس ندارد خیر نمی بیند و پایان او مهمل می گردد. علم و عالم دینی اگر در مسیر انبیا باشد بسیار حرمت دارد و من می ترسم از این حرف ها بزنم و بار شما سنگین شود و حجت برای شما پیدا شود و نتوانید عمل کنید و بعد بده کار شوید. من اگر بخواهم از غیر معصومین یک ولی الله را نام ببرم، شیخ انصاری رحمته الله را می گویم و او را یک ولی الله الاعظم می دانم. البته باید برزخ این بزرگان را دید و بعد حرف زد. در آن جا معلوم می شود که چه کسی در چه مرتبه ای و کلاس چندم هست. این شیخ با این همه عظمت، می گویند وقتی طلبه ای به ایشان گفته من می خواهم پیش شما صرف میر بخوانم، ایشان نگفته است من وقت ندارم و می خواهم درس خارج خود را بگویم. در زمان ما نیز کسی که با یکی از این علمای بزرگ مشکل داشت، وقتی یکی از طلبه ها استادی را از

او خواسته بود که برای وی لمعه بگوید، وی نشانی خانه‌ی او را داده بود و این طلبه نیز که تازه به قم آمده بود و از چیزی خبر نداشت به در خانه‌ی آن عالم رفته بود و گفته بود می‌خواهم شما برای من لمعه بگویید. آن عالم نیز که خود را آیت الله العظمایی می‌دانست عصبانی شده بود و او را به باد ناسزا گرفته بود. علمی که تفرعن آورد علم نیست. دست‌کم وی باید از این طلبه معذرت می‌خواست و می‌گفت وقت ندارم نه آن‌که او را به ناسزا بگیرد. طلبه باید آزاد زندگی کند. من می‌گویم امام جمعه که نیاز به احراز عدالت واقعی دارد اگر آزاد نباشد؛ به‌گونه‌ای که به سبب وابستگی خود دچار حق‌کشی یا پنهان نمودن حق شود، از عدالت ساقط می‌گردد. باید آزاد زندگی کرد و البته زندگی آزاد بدون پرداخت تاوان آن ممکن نیست. صلواتی ختم نمایید. اللهم صلّ علی محمد و آل محمد.

